خمینی
دجال ضدبشر

خمینی که بود و چگونه به حکومت رسید؟

سازمان مجاهدین خلق ایران

خمینی
دجال ضدبشر

خمینی که بود و چگونه به‌حکومت رسید؟

https://t.me/litera999

● خمینی، دجال ضدبشر
خمینی که بود و چگونه به‌حکومت رسید؟
مجموعهٔ ۳۰ گفتار از سلسله گفتارهای رادیو صدای مجاهد
● سازمان مجاهدین خلق ایران
چاپ اول:۱۳۷۹
چاپ دوم:۱۳۸۹

فهرست

به‌جای مقدمه

خمینی که بود و چگونه به حکومت رسید؟

کتاب حاضر مجموعهٔ ۳۰گفتار از سلسله گفتارهایی است که تحت عنوان «خمینی، دجال ضدبشر»، به‌نقل از رادیو صدای مجاهد، در شماره‌های ۴۷۰(۲۳آذر۷۸) تا ۵۱۹(۳آبان۷۹) **نشریه مجاهد** منتشر شده و سوابق زندگی سیاسی خمینی و چگونگی رسیدن او به‌حاکمیت را مرور می‌کند.

زندگی سیاسی خمینی تا سن ۶۰سالگی در سکوت و سازش کامل با دیکتاتوریهای رضاشاه و محمدرضا شاه وسکوت تأییدآمیز نسبت به‌کودتای استعماری علیه مصدق سپری گردید و شهرت وی از زمانی آغاز شد که در سالهای اول دههٔ ۴۰ علیه برخورداری زنان از حق‌رأی دست به‌اعتراض زد و در آبان سال۴۳ به‌ترکیه تبعید شد.

در یکسالی که خمینی در ترکیه اقامت داشت، از وی حتی یک سطر پیام و موضعگیری علیه رژیم شاه ثبت نشده‌است. وی در سال۴۴ به‌نجف رفت در سالهای۴۴ و ۴۵ یک سخنرانی سیاسی داشت که در آن بدون کمترین ابراز مخالفتی با شاه، به‌موعظه برای «رؤسای دول اسلامی» پرداخت که «بر سلاطین اسلام، بر رؤسای‌جمهور اسلام تکلیف است که دست برادری بدهند و حدود و ثغورشان را حفظ کنند». در سالهای بعد نیز اساساً به‌درس و بحث حوزه مشغول بود.

در نیمهٔ دوم دههٔ ۴۰ براثر نضج گرفتن جنبش مسلحانه و سازمانهای پیشتاز، جو سیاسی و مبارزاتی فعالی در جامعه ایجاد گردید و مجاهدین که در سال۱۳۴۴ بنیانگذاری شده بودند، به‌عنوان یک سازمان انقلابی و مسلمان در اوایل دههٔ ۵۰ شهرت و محبوبیتی وسیع پیدا کردند. اما خمینی به‌رغم تمامی پیامهایی که دراین زمینه از ایران به‌او می‌رسید، حاضر به‌حمایت از مجاهدین و مبارزهٔ خونبارشان با رژیم شاه نشد و چنان که نزدیک‌ترین اطرافیان خمینی مانند رفسنجانی و کروبی و... بارها گفته‌اند،

این امر انزوای او را تشدید کرد.

در این زمینه، آخوند حمید روحانی که سالها همراه خمینی در نجف بوده می‌گوید: «... بسیاری از افراد را می‌شناسم که بر این اعتقاد بودند که دیگر نقش امام در مبارزه و در نهضت به‌پایان رسیده‌است و امام با عدم‌تأیید مجاهدین خلق در واقع شکست خود را امضا کرده است. این افراد باور داشتند که امام از صحنهٔ مبارزه کنار رفته‌اند و زمان آن رسیده‌است که سازمان مجاهدین خلق نهضت را هدایت کند و انقلاب را به‌پیش ببرد. واقعاً هم این گروه در میان مردم پایگاهی به‌دست آورده بود. امام هم این را می‌دانستند. هرروز از ایران نامه می‌رسید مبنی بر این‌که پرستیژ شما پایین آمده. در بین مردم نقش شما در شرف فراموش شدن است. مجاهدین خلق دارند جای شما را می‌گیرند»(۱).

خمینی که ازتحولات سیاسی جامعه برکنار بود، نسبت به تظاهرات مردم تهران و به‌ویژه دانشجویان دانشگاه تهران در سال۴۶ پس از شهادت جهان‌پهلوان تختی؛ نسبت به‌جشنهای تاجگذاری شاه؛ و نسبت به‌تظاهرات گستردهٔ دانشجویان در سال۴۸ علیه گران شدن بلیت اتوبوس شرکت واحد؛ واکنش صریحی نداشت و حتی نسبت به‌اعدام عاملان ترور حسنعلی منصور، نخست‌وزیر رژیم شاه عکس‌العملی ابراز نکرد. اما از بیرون ریختن حقد و کین خود علیه مبارزهٔ انقلابی مسلحانه غافل نماند.

آخوند حمید روحانی در این‌باره می‌گوید: «در سال۱۳۴۹ گروهک مارکسیستی و کمونیستی سیاهکل حرکتی کرد که اثر عمیقی بر ملت ایران گذاشت. مردم که از فشار و ظلم بی‌حد رژیم جانشان به‌لب رسیده بود از این حرکت به‌وجد آمدند و امیدوار شدند. خطر این بود که نهضت از مسیر راستین خود منحرف شود. در این‌جا بود که امام ضربهٔ قاطع خود را وارد کردند و طی نامه‌یی به اتحادیهٔ دانشجویان مسلمان خارج کشور نوشتند: «از حادثه‌آفرینی استعمار در کشورهای اسلامی نظیر حادثهٔ سیاهکل و

پانویس

۱ـ «پابه‌پای آفتاب»، ج۳، ص۱۶۲ و ۱۶۳.

حوادث ترکیه فریب نخورید و اغفال نشوید»(۲).

ورود فرصت‌طلبانهٔ خمینی به‌صحنهٔ تحولات سالهای پایانی رژیم شاه نیز شایان توجه است. او زمانی پا به‌صحنه نهاد که دریافت سیاست آمریکا نسبت به‌شاه تغییر کرده و موقعیت شاه متزلزل است. در آبان سال۵۶، شاه در بازگشت از آمریکا، برسیاست جدید و استمرار فضای باز تأکید کرد و دوماه بعد، خمینی آخوندها را به‌استفاده از فرجه‌یی که پیدا شده، فراخواند:

«این فرصت را غنیمت بشمارند آقایان. بنویسند، اعتراض کنند الان نویسنده‌های احزاب دارند می‌نویسند، امضا می‌کنند، اشکال می‌کنند، ... شما هم بنویسید... امروز روزی است که باید گفت و پیش می‌برید. و من خوف آن دارم که خدای نخواسته این فرجه از دست برود...»(۳).

از آن پس نیز خمینی پیوسته ازحرکتهای اعتراضی مردم عقب بود. در ۱۷شهریور سال۵۷ وقتی که شاه اجتماع مردم تهران را در میدان ژاله غرق خون کرد، خمینی از موضعگیری سریع احتراز نمود تا سمت تحولات را ارزیابی کند. بنابراین چهارروز بعد یعنی ۲۱شهریور موضعگیری کرد.

روزنامهٔ لوموند به‌عنوان اولین روزنامهٔ غربی در نجف با خمینی مصاحبه کرد و در این مصاحبه که در تاریخ ۴اردیبهشت ۵۷ به‌عمل آمد، خمینی ضمن دادن اطمینانهای لازم در این زمینه که هیچ‌گاه با افراطیون ضدشاه همکاری نخواهد کرد، برای کنار آمدن با قانون اساسی رژیم شاه، اعلام آمادگی نمود. درمهر۵۷، خمینی از عراق به پاریس رفت.

در نیمهٔ دوم سال۵۷ که قیام ضدسلطنتی با سرعتی شگفت‌انگیز اوج می‌گرفت، خمینی در پشت‌پرده به‌زدوبند با مقامها یا فرستادگان آمریکا مشغول بود. این تماسها، دور از چشم مردم ایران، هم در پاریس و هم در تهران جریان داشت. سازمان سیا در

پانویس

۲ـ «پابه‌پای آفتاب»، ج۳، ص۱۶۳، مصاحبهٔ آخوند حمید روحانی.

۳ـ «صحیفهٔ نور»، ج۱، ص۲۶۶

نزدیکی محل اقامت خمینی خانه‌یی گرفته بود و تماسهای نسبتاً منظمی با نزدیکترین مشاوران خمینی (بنی‌صدر، قطب‌زاده و یزدی) برقرار ساخته بود و شخص خمینی با فرستادگان جیمی کارتر ملاقات نمود.

بعد از خروج شاه، خمینی با یک پرواز اختصاصی، که یک سر آن به دولت فرانسه مربوط می‌شد و سر دیگر آن به‌آمریکا، وارد ایران شد. برای اجرای ترتیبات حفاظتی و امنیتی و... ورود خمینی هریک از امرای ارتش مسئولیتی به‌عهده گرفتند. به‌گفتهٔ قره‌باغی، رئیس ستاد ارتش شاه، «نخست‌وزیر شورای امنیت ملی را برای بررسی ترتیب مراسم آمدن آقای خمینی دعوت نمود... آقای بختیار به‌سپهبد مقدم و سپهبد رحیمی فرماندار نظامی تهران و رئیس شهربانی کشور تأکید کرد که اقدامات امنیتی لازم را در هنگام ورود آقای خمینی به‌موقع اجرا بگذارند و علاوه بر آن سپهبد ربیعی فرماندهٔ نیروی هوایی را نیز مأمور امنیت پرواز و امور داخلی فرودگاه مهرآباد نمود...»(۴).

اما رویدادهای پس از ورود خمینی به‌تهران، با نقل اسناد و کتابهای نوشته شده توسط خود آخوندها، چهار واقعیت زیر را نشان می دهد:

اول این‌که، دراوج شورش و قیام مردم که با کاربرد سلاح همراه بود و تا آخرین لحظات که اندک اثری از حضور مقامهای رژیم شاه در قدرت باقی بود، خمینی خط کنار آمدن با رژیم شاه را دنبال می‌کرد و مذاکرات و گفتگوهای پنهان از مردم هم توسط آخوندهایی مانند بهشتی و اردبیلی و هم توسط بازرگان تا ساعت ۵بعدازظهر روز ۲۲بهمن۱۳۵۷ ادامه داشت. بلافاصله پس از همین جلسه بود که به‌دنبال توافق بازرگان با رئیس ستاد ارتش شاه، موسوی اردبیلی پیام خمینی را از رادیویی که دیگر به‌دست مردم افتاده‌بود، قرائت کرد:

«اکنون که نیروی ارتش عقب نشینی و عدم‌دخالت خودشان را در امور سیاسی ابراز و پشتیبانی خودشان را از ملت اعلام کرده‌اند...، ما آنان را از ملت و ملت را از

پانویس

۴ ـ «اعترافات ژنرال»، ص۲۷۹ و ۲۸۰

آنان می‌دانیم ـروح الله الموسوی الخمینی»(۵).

دوم این‌که، این مذاکرات، چه آن‌چه در پاریس با مقامهای دولت وقت آمریکا صورت گرفت و با سفارت آمریکا در تهران نیز هماهنگ می‌شد و چه آن‌چه بعد از ورود خمینی در تهران تا روز ۲۲بهمن پیگیری شد، با تأیید و رهنمود خود خمینی صورت می‌گرفت. کتاب کوثر در شرح وقایع روز ۲۰بهمن۵۷ می‌نویسد:

«چند روزی است که شخصتیهای برجستهٔ انقلاب ازجمله مهدی بازرگان، نخست‌وزیر منتخب امام، به‌مذاکرات خود با سران ارتش ادامه می‌دهند. گزارش این دیدارها به‌طور مرتب به‌استحضار امام می‌رسد و رهنمودهای لازم از ایشان گرفته می‌شود»(۶).

سوم این‌که، چارچوب سیاسی خطی که خمینی دنبال می‌کرد، قبول قانون اساسی رژیم شاه بود و خمینی در روز معرفی بازرگان در تهران نیز اعلام کرد که آن را به‌عنوان چارچوب انتقال قدرت قبول دارد. حفظ کامل ساختار ارتش شاه از پایه‌های اصلی این خط بود. کما این‌که خمینی در پاریس به‌بازرگان گفته بود می تواند وزیران رژیم شاه را هم در کابینهٔ پیشنهادی خود وارد کند.

چهارم این‌که، خمینی هرگز به‌کار گرفتن سلاح و درهم‌کوبیدن پایه‌های قدرت دیکتاتوری شاه را تجویز و توصیه نکرد. به‌عکس در برابر قدرت مسلط و در برابر حامیان استعماریش مثل موش مرده زبون و ترسو و کاملاً سربه‌راه بود و توافقهای به‌عمل‌آمده را موبه‌مو رعایت می‌کرد، اگرچه در پایمال کردن قولهایی که به‌مردم ستمدیدهٔ ایران داد و در صدور فرمان کشتار مردم بی‌دفاع با استفاده از سلاحهای سنگین و در صدور فرمان قتل‌عام زندانیان دست‌بستهٔ سیاسی، هیچ پروا و درنگ و تردیدی نکرد. خمینی در صحنهٔ وقایع انقلابی روزهای ۲۱ و۲۲بهمن به‌کلی غایب بود. از مردم رو پنهان می‌کرد و به‌نوشتهٔ کتاب کوثر «نخستین سخنرانی عمومی امام خمینی

پانویس

۵ ـ نشریهٔ مجاهد شمارهٔ۵۱۷ «خمینی دجال ضدبشر شماره۳۰»، به‌نقل از کتاب انقلاب ایران به‌روایت رادیو بی. بی. سی. زیرنظر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، صفحهٔ۳۷۵ تا ۳۷۸ چاپ اول زمستان ۱۳۷۲، تهران

۶ ـ کوثر، مجموعهٔ سخنرانیهای خمینی جلد سوم، صفحهٔ ۳۰۸

۴روز پس از ۲۲بهمن ایراد شد»(۷).

توجه به‌این واقعیات، فقط از بابت روشنگری تاریخی نیست، بلکه از بابت درک درست مسائل سیاسی روز و جهت‌گیری درست و اصولی نیز حائز اهمیت است. وقتی که ماهیت خمینی و نحوهٔ سوارشدن او برموج انقلاب روشن نباشد، علت خیانتها و جنایتها و فجایع دهشتناک او در حاکمیت مبهم می‌ماند. در این ابهام است که ارتجاع و استعمار و ایادی آنها فرصت می یابند تا علت این فجایع را ذات انقلاب و سرانجام اجتناب‌ناپذیر هرگونه روش انقلابی، قلمداد کنند، نه سرقت انقلاب توسط مرتجع قهاری به‌نام خمینی! آنها تلاش می‌کنند که به‌این وسیله مردم و مخصوصاً جوانانی را که از سیر تحولات دهه‌های قبل بیخبرند، نسبت به‌نفس انقلاب و روشهای انقلابی بدبین کنند. حال آن‌که خمینی و سردمداران رژیمی که از خود باقی گذاشته است، مرتجعان زبونی بودند که از هیچ بابت، هیچ ربطی به‌انقلاب و انقلابیگری نداشتند.

سلسله گفتارهای مربوط به زندگی و به‌قدرت رسیدن خمینی که مستند به متون و اظهارات خود خمینی و نزدیکترین اطرافیان و بالاترین مقامات رژیم اوست، برای هروجدان منصفی روشن می‌کند که موضع مجاهدین و مقاومت ایران مبنی‌بر این‌که خمینی دزد بزرگ قرن و سارق و غاصب انقلاب ایران و رهبری آن بود، یک واقعیت محض است که می‌تواند علت خیانتها و فجایعی را که طی دودهه حاکمیت آخوندی برایران و انقلاب ایران رفته است، توضیح دهد.

ناگفته روشن است که مطالعهٔ کارکرد خمینی در حاکمیت، خود موضوع مستقلی است که در ادامهٔ همین گفتارها و نوشته‌ها باید مورد تحقیق قرار گیرد، تا تباهی خمینی و ارتجاع حاکم و دلایلش در یک بررسی منطقی بازگو شود. چنین تحقیقی هم‌چنین می‌تواند گویای ارج و قدر تاریخی مقاومتی باشد که در تاریکترین ادوار تاریخ ایران در برابر این نیروی مهیب ارتجاعی سینه سپر کرده است.

پانویس

۷ـ کوثر، مجموعهٔ سخنرانیهای خمینی، جلد سوم. صفحهٔ ۳۴۳ تا ۳۴۵

۱

نامگذاری سال ۷۸ به‌عنوان سال خمینی
و گزافه‌گوییهای خامنه‌ای و خاتمی

نامگذاری سال ۸۷ به‌عنوان سال خمینی و گزافه‌گوییهای خامنه‌ای و خاتمی

سال۷۸ از آغاز آن توسط خامنه‌ای سال خمینی نامیده شد. سپس در مهرماه۷۸، رژیم آخوندی با برگزاری سلسله مراسمی به‌مناسبت صدمین سال تولد خمینی، نمایشها و به‌ویژه مبالغه‌گوییهای حیرت‌انگیز دربارهٔ شخصیت و سوابق او را به اوج خود رساند.

این نامگذاری و شیادیهای منضم به آن از جانب هر دو جناح عمدهٔ رژیم قویاً مورد استقبال قرار گرفت. با این حال برخی در درون رژیم از این‌که در بحبوحهٔ چنین نمایشهایی، تشتت و بحران مرگبار، آنی گریبان رژیم را رها نمی‌کند، برآشفته بودند.

روزنامهٔ جمهوری مورخ بیستم شهریور سال۷۹ در سرمقالهٔ خود نوشت: «این چه معنی دارد که از یک‌طرف به‌مناسبت یکصدمین سال تولد امام با بودجهٔ بیت‌المال، پلو چلو می‌دهیم... و از طرف دیگر اجازه می‌دهیم عده‌یی در رسانه‌های همین کشور و در درون همین نظام، برای آرمانهای امام مجلس فاتحه برگزار کنند؟»

در سرمقالهٔ روزنامهٔ مزبور این سؤال مطرح شده که «آیا امام هم با ما هم‌عقیده است که برای برگزاری مراسم یکصدمین سال تولدش، از نظر شکلی، سنگ تمام بگذاریم ولی در سالی که به‌نام او نامگذاری شده، بیش‌از هر زمان دیگری به‌جان همدیگر بیفتیم و به‌اختلافات و منازعات دامن بزنیم و صحنه را برای کسانی که حتی برای یک‌لحظه به امام! ارادت و اعتقاد نداشته‌اند، باز بگذاریم تا هرچه می‌خواهند علیه ...نظام ... بنویسند و بگویند و انجام دهند؟»

جمهوری در این زمینه می‌پرسد: (آیا) «عملکرد همهٔ ما بر سیرهٔ عملی امام، منطبق است؟» و خود به تلخی پاسخ می‌دهد که «مجموعهٔ نیروهای سیاسی فعال کشور...

راهی را در پیش گرفته‌اند که در جهت مقابل خط‌امام قرار داد...»

روزنامهٔ جمهوری اسلامی هم‌چنین بااشاره به‌قیام دانشجویان و مردم تهران (تیرماه۷۸) و جبران‌ناپذیری ضربه‌یی که در این جریان به رژیم وارد آمد، نوشت: «این‌که در سال امام، وقایع هفتهٔ آخر تیرماه امسال در تهران پیش آمد و عده‌یی جرأت کردند با هدف براندازی نظام به‌خیابانها بریزند، لکهٔ ننگ بزرگی است که همهٔ نیروها... از هرجناح که هستند، باید خود را به‌خاطر چنین پیشامدی، سرزنش کنند. این‌که هرجناحی آن دیگری را مقصر بداند، هیچ مشکلی را حل نمی‌کند. واقعیت بسیار تلخ این است که دشمنان مشترک انقلاب، با استفاده از منازعاتی که میان نیروهای انقلاب درجریان است، به‌میدان آمدند تا به‌خیال خام خودشان، کار را یکسره کنند...»

روزنامهٔ خامنه‌ای نامگذاری سال خمینی را با بحران هولناکی که رژیم را در خود فروبرده، در تناقض می‌بیند. اما درواقع نه‌فقط تناقضی در کار نیست که این دوپدیده کاملاً سازگارند. زیرا بازماندگان خمینی از قضا در مرحلهٔ سرنگونی رژیمشان بیش از هرزمان دیگری محتاج پناه بردن به اصل و ریشه و ماهیت خود شده و بیهوده می‌کوشند تا با گزافه‌گویی و وارو‌گونه‌گویی دربارهٔ خمینی، این دجال ضدبشر را رهبر و مصلحی بزرگ قلمداد کنند.

گزافه‌گوییهای خامنه‌ای و خاتمی

خامنه‌ای در پیامی به‌مناسبت مراسم یادشده، خمینی را «دانشمندی پارسا، و خردمندی پرهیزگار و حکیمی سیاستمدار و مؤمنی نواندیش و عارفی شجاع و هوشمند و فرمانروایی عادل و مجاهدی فداکار» توصیف کرد و افزود: «او فقیه و فیلسوف و عارف و معلم اخلاق و ادیب و شاعر بود، برترین کرسی تدریس و فشرده‌ترین و گرمترین مجمع علمی حوزه درطول سالیان دراز به او تعلق داشت. در او، خصلتهای برجستهٔ خداداد، درآمیخته با آن‌چه او خود از معارف قرآنی آموخته و دل و جانش را به آن زیور داده بود، شخصیت عظیم و جذاب و تأثیرگذاری پدید آورده بود که

هریک از چهره‌های برجستهٔ یک‌قرن اخیر جهان ـ‌که قرن رجال بزرگ و مصلحان نام‌آور دینی و سیاسی اجتماعی است‌ـ دربرابر آن کم‌جاذبه و یک‌بعدی و کوچک به‌نظر می‌آمدند» (روزنامهٔ کیهان، ۳۱شهریور۷۸).

اگر خامنه‌ای، خمینی را سرآمد بزرگان دینی و سیاسی قرن نامید، خاتمی پا را فراتر نهاد و در مراسم آغاز سال‌تحصیلی جدید دانشگاهها برسر قبر خمینی، با اهانت رذیلانه به‌ساحت پاک فاطمه زهرا(ع)، خمینی را فرزند خلف او قلمداد کرد و مدعی شد که خمینی «سلسله‌جنبان عظمت و سربلندی ملت ایران و مسلمانان جهان در این مرحلهٔ اخیر تاریخ است».

از دیگر ادعاهای خاتمی این بود که در ایران، دانشگاهها موقعیت و نقش خود را «تا حد زیادی» از خمینی دارند. وی افزود: امام چندکار کرد:

۱ـ ...اکسیر خودباوری را در دانشگاههای ما و نسل جوان ما دمید...

۲ توجه دادن مدام و جدی ایشان به اهمیت دانشگاه و نقش آن در نوسازی و اعتلای جامعه...

۳ـ پیوند میان... دانشگاه و حوزه (تلویزیون رژیم، ۷مهر۷۸)».

قبل و بعد از خاتمی و خامنه‌ای، همدستان آنها در هردوجناح رژیم، روزنامه‌ها و برنامه‌های رادیو تلویزیون و خطبه‌های نمایش جمعه را از این لاطائلات پر کردند. رادیو تلویزیون رژیم به‌همین مناسبت ۷۰۰ساعت برنامهٔ ویژه تولید و پخش کردند (رادیو فرانسه، ۵مهر۷۸).

برخی از قبیل کروبی و حسن روحانی، کوشیدند مواضع ضدانقلابی خمینی درقبال مبارزهٔ مسلحانهٔ مجاهدین علیه رژیم شاه را توجیه کنند و سابقهٔ پرننگ و عار او را که هیچ‌گاه حاضر به دادن فرمان جهاد علیه شاه نشد، رفع و رجوع نمایند (کانال۲ تلویزیون رژیم، ۷مهر۷۸).

به گزارش مطبوعات حکومتی امام‌جمعه‌های رژیم، خمینی را «نمونهٔ مجسم اسلام و قرآن و احیاگر اسلام ناب دانستند و از مسئولان کشور خواستند رهنمودهای آن اسوهٔ

تقوی را نصب‌العین خویش قرار دهند» (روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ۱۰مهر۷۸).

امام جمعهٔ قشم گفت: «امام خمینی احیاگر اسلام ناب و نویسندهٔ ۵۸عنوان کتاب بود».

امام جمعهٔ هرمز... خمینی را «سرمشق عالم بشریت دانست». یک‌آخوند دیگر به‌نام توسلی گفت: «در طول تاریخ بزرگانی هم‌چون شیخ صدوق، علامه حلی و مفاخر دیگر در جهان شیعه آمدند و لکن حضرت امام خمینی در تمامی ابعاد دارای برجستگیهایی بودند و از همه مهمتر تشکیل حکومت اسلامی توسط آن حضرت بود» (روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ۱۰مهر۷۸).

یکی از مشاوران خاتمی به نام سعید حجاریان، که یک دژخیم اطلاعات آخوندی است، خمینی را متهم به آن کرد که «آغازگر فرایند دموکراسی در ایران» بوده و افزود: «فرایند دموکراسی در ایران مثل دو چـنـدصـدمـتـری امدادی است که یکصدمتر اول آن را امام به‌پیش برد و یکصدمتـر دوم را خاتمی...»

مشاور خاتمی هم‌چنین گفت که «امام به پلورالیسم نیز معتقد بود» زیرا با انشعاب عده‌یی از آخوندها از جامعهٔ روحانیت موافقت کرد (روزنامهٔ خرداد، ۲۹مهر۷۸)!

سابقه‌تراشی برای خمینی

همه می‌دانند که خمینی تا ۶۰سالگی در سکوت و سازش با رضاشاه و محمدرضاشاه زندگی خود را سپری کرد. اما همدستان و بازماندگانش تقلبها و مدرک‌سازیهای ناشیانه‌یی کرده‌اند تا این حفرهٔ بزرگ در سوابق خمینی را بپوشانند. به این منظور به‌عنوان مثال در آغاز جلد اول «صحیفهٔ نور»(مجموعهٔ پیامها و سخنرانیهای خمینی که اولین مجلدات آن در سال ۶۱ توسط وزارت ارشاد انتشار یافت) متنی درج شده که پای آن امضای «سید روح‌الله خمینی» دیده می‌شود. تاریخ نگارش متن ۱۱جمادی‌الاول۱۳۶۳ یعنی سال ۱۳۲۳ شمسی است و در آن خمینی می‌نویسد: «قیام برای شخص است که یک مازندرانی بی‌سواد را بر یک گروه چند میلیونی چیره می‌کند». خمینی به

«روحانیین اسلامی» نیز که به‌اعتراض برنمی‌خیزند، انتقاد می‌کند که «دیدید یک نفر تبریزی بی‌سروپا را که تمام آیین شماها را دستخوش ناسزا کرد...» (منظور از این کلمات سخیف، شادروان کسروی است).

گردآورندگان کتاب، بالای متن یادشده این عنوان را درج کرده‌اند: «تاریخی‌ترین سند مبارزاتی خمینی»! این عنوان به‌تنهایی هدف درج متن مزبور را که پیدا کردن چیزی برای مبارز نشان دادن خمینی در آن سالهاست، برملا می‌کند. گو این‌که مطابق همین متن، خمینی سه‌سال پس از سقوط رضاشاه، تازه جرأت انتقاد کردن به او را به‌خود راه داده است.

این‌گونه تقلبها، در این کتاب و سایر کتابهایی که رژیم دربارهٔ خمینی منتشر کرده، به‌دوشیوه صورت گرفته است:

الف. پنهان کردن موضعگیریهای رسوای خمینی:

تلگرامهای همراه با تملق خمینی به‌شاه که به ترتیب در ۱۷مهر و ۱۵آبان۴۱ مخابره شده ، نه در «صحیفهٔ نور»، نه در «کوثر» (مجموعهٔ سخنرانیهای خمینی که در سال۷۳ توسط «مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی» منتشر شده) درج نشده است.

برخی تلگرامهای خمینی به علم (اسدالله علم، نخست‌وزیر شاه در سال۴۱) نیز مشمول همین سانسورها شده است.

به‌همین سیاق موضعگیری ننگین خمینی علیه جنبش سیاهکل (نامه به اتحادیهٔ انجمنهای اسلامی دانشجویان خارج کشور در سال۱۳۴۹) در کلیهٔ کتابها حذف شده است.

ب. زدن رنگ و لعاب مبارزاتی به پیامها و سخنرانیهای خمینی:

در یک‌سخنرانی، که بالای آن تاریخ ۱۰فروردین۴۱ قید شده، این عنوان دیده می‌شود: «رژیم پهلوی خونخوارتر از مغول»(صحیفه نور ج۱ صفحه۸) درحالی که چنین کلماتی در متن سخنرانی وجود ندارد. ضمن این‌که سخنرانی مزبور در فروردین سال۴۱ صورت نگرفته و مربوط به سال۴۲ است. ولی تنظیم‌کنندگان کتاب می‌خواسته‌اند نشان

دهند که از شروع سال ۴۱ خمینی به چنین اعتراضاتی مشغول بوده است!

در نامهٔ مورخ ۱۳فروردین۴۲ خمینی (صحیفه نور ج۱ صفحه۳۹) این عنوان برجسته شده: «جنایات عمال شاه، خاطرات مغول را دراذهان تجدید می کند». این جمله هم در متن نامه نیست و به‌جای آن جملهٔ زیر دیده می‌شود: «حملهٔ کماندوها و مأموران انتظامی دولت... خاطرات مغول را تجدید کرد».

در سخنرانی مورخ ۱۱آذر۴۱این عنوان درج شده: «جشن هفده‌دی، وسیلهٔ منفوریت رژیم» در حالی که در متن اصلی این جمله دیده می‌شود: «اینها وسیلهٔ منفوریت است، منفور نکنید سلطان مملکت را»(همان‌جا).

در سخنرانی مورخ ۱۳خرداد۴۲ این جمله درج شده: «دنیا باید قضاوت کند که روحانیت مفتخور است یا رژیم شاه». اما این جمله نیز در متن سخنرانی دیده نمی‌شود(همان‌جا).

ـ اعتراض خونین مردم قم در سال۵۶ در تاریخ ۱۹دی صورت گرفت. اما خمینی از ابراز واکنش بلافاصله خودداری کرد و پس‌از سنجش اوضاع، دوازده روز بعد خود را با جنبش مردم همراه کرد و در این‌باره سخنرانی نمود. اما کتاب «صحیفه نور» ج۲، تاریخ این سخنرانی را به ۱۹دی۵۶ تغییر داده است (کتاب «مجموعه‌یی از مکتوبات، سخنرانیها، پیامها و فتاوی امام خمینی» می‌نویسد که این سخنرانی در تاریخ اول‌بهمن۵۶ صورت گرفته است).

وقتی که شاه در ۱۷شهریور سال۵۷ اجتماع مردم تهران را در میدان ژاله غرق خون کرد، باز خمینی از موضعگیری سریع احتراز کرد تا سمت تحولات را ارزیابی کند. بنابراین چهارروز بعد یعنی ۲۱شهریور موضعگیری کرد. اما کتاب «صحیفه نور» یکی از موضعگیریهای خمینی را که علیه حکومت نظامی است و در تاریخ ۱۸شهریور صورت گرفته، تغییر عنوان داده و آن را به‌جای موضعگیری مربوط به ۱۷شهریور قلمداد کرده است!

از این تقلبها در کتابهای رژیم فراوان دیده می‌شود.

ضرورت روشنگری دربارهٔ زندگی خمینی

این‌که سران رژیم و دیگر آخوندهای عمامه‌دار و بی‌عمامه، این چنین دروغ و دغل به‌هم ببافند، امر تازه‌یی نیست. دجالگری یکی از خصیصه‌های عمدهٔ این رژیم و از مهمترین روشهای اعمال حاکمیت آن است. جنگ‌طلبی و جنگ‌افروزی با شعار فتح قدس از طریق کربلا، مستضعف‌پناهی و سنگ کوخ‌نشینان را به‌سینه زدن درعین چپاول نجومی دارایی مردم ایران و عربده‌کشیهای ضداستکباری علیه شرق و غرب عالم همزمان با معاملهٔ تسلیحاتی مخفیانه و انواع مراودات ننگین با همانها نمونه‌های مهمی از این دجالگریها در تاریخ حکومت آخوندهاست. اما بی‌گمان نمایاندن خمینی به‌عنوان سرمشق عالم بشریت و نمونهٔ مجسم اسلام و قرآن و معلم اخلاق، از رذیلانه‌ترین دجالیتهای روزگار است.

آن‌چه در تاریخ معاصر به‌ثبت رسیده و در سینه‌ها و اذهان مردم ایران نقش بسته این است که خمینی رهبری انقلاب ضدسلطنتی را ربود، به‌امید و اعتماد و عاطفه‌های بی‌دریغ ملت ایران خیانت ورزید، آن‌چه را پیش از به‌قدرت رسیدن عهد کرده بود، نقض نمود، آزادی به دست آمده از انقلاب ضدسلطنتی را از جامعه سلب کرد، رژیم سرکوبگری را که هزاربار جنایتکارتر از رژیم شاه است، بنیان گذاشت، به‌کشتار رشیدترین فرزندان مردم ایران مبادرت نمود، زندانیان سیاسی بی‌دفاع را قتل عام کرد، فتوای خون کشیدن از محکومان به اعدام، فتوای تجاوز به دختران قبل از اعدام و فتوای مباح بودن خون و جان و مال مجاهدین را صادر کرد. دانشگاههای ایران را تحت عنوان انقلاب فرهنگی به خاک و خون کشید و سالها تعطیل نمود و با جنگی خانمانسوز که خود زمینه‌چینی کرده بود و سالها بر ادامهٔ آن اصرار می‌ورزید، یک میلیون کشته و یک‌ونیم میلیون مجروح برجای گذاشت و خسارتهای جبران‌ناپذیری به ایران وارد ساخت. آن‌قدر که نام خمینی نزد مردم ایران ، در ردیف یکی از موهن‌ترین لعن و دشنامها درآمده است. صفتی زشت و منحوس که خوی ضدانسانی، تفرعن و نخوت مشمئزکننده و سفاکی و دجالیت را تداعی می‌کند.

امروز به‌رغم تبلیغات و تشبثات خامنه‌ای و خاتمی، خمینی جز لعن و نفرین مردم ایران و بیزاری افکار عمومی جهانی، نصیبی ندارد.

با این حال روشنگری بیشتر در این باره که خمینی که بود و چه می‌کرد، چگونه به‌قدرت رسید و نتایج حکومتش چیست، برای ثبت در تاریخ و به‌ویژه برای آگاهی نسل جوان ایران ضروری است. این روشنگری، بلکه رذالت پادوها و خدمتکاران و حامیان این دجال ضدبشر را که اکنون شعارها و ژستهای شیادانه‌یی به‌کار گرفته‌اند، رسوا می‌کند و ارج تاریخی نسل خجسته‌یی را که با خون یکصدوبیست‌هزار قهرمان آزادی پرده از چهرهٔ این دجال ضدبشر برداشت و انقراض و سقوط قطعی رژیمش را رقم زد، بیشتر پدیدار می‌سازد.

۲

تحصیل و تدریس خمینی در حوزه‌ها

تحصیل و تدریس خمینی در حوزه‌ها

خمینی، بانی، سمبل و روح نظام آخوندی است و مرام بازماندگانش، نشأت گرفته از اعمال، مواضع و افکار اوست. آخوندهای حاکم بسیار می‌کوشند او را ابرمردی جلوه‌گر سازند که در پهنه‌های نظری سرآمد یا دست‌کم هم‌تراز فلاسفه و متفکران بزرگ است، از نظر سلوك و رفتار انسانی شبیه به امام معصوم و آن‌چنان که او را می‌نامیدند نایب امام زمان است و از نظر مبارزاتی «انقلابی‌ترین مرد جهان» است.

چنین ادعاهایی البته در جامعهٔ ایران جز تمسخر و اشمئزاز برنمی‌انگیزد. زیرا مقاومت این خلق، خمینی و کل نظامش را از نظر تاریخی و ایدئولوژیکی نفی کرده و خون یکصدوبیست‌هزار تن از رشیدترین فرزندان مردم ایران به حل مسائل تاریخی بی‌نظیری نایل آمده که افشای چهره و طینت واقعی خمینی، این شارلاتان بزرگ قرن، در زمرهٔ آنهاست.

یادآوری این حقایق برای پاسخگویی به تبلیغات بی‌ارزش رژیم آخوندی دربارهٔ خمینی نیست. این کار برای به رسوایی کشیدن شخص خمینی هم نیست. زیرا به اندازهٔ کافی در ذهن و ضمیر توده‌های مردم منفور است. بلکه قبل از هر چیز بازبینی و بازشناسی آفت بسیار مهلکی است که جنبشها و حاصل «راه دور و رنج بسیار» ملتها را برباد می‌دهد. این آفت همانا مفتخوری و میوه‌چینی به‌جای رهبری برآمده از انقلاب و مقاومت و مبارزهٔ اصیل است.

به‌راستی، خمینی که بود، از کجا آمده بود، چه مسیری را طی کرد، مواضع و عقاید واقعیش چه بود، چرا و چگونه به حکومت رسید و چگونه حکومت کرد؟

تولد خمینی و تحصیل او در حوزه‌ها

خمینی در سال ۱۳۲۰ هجری‌قمری (۱۲۷۹شمسی) در خمین متولد شد. مادرش هاجر دختر میرزااحمد از اهالی همین شهر بود. پدرش مصطفی پسر احمد هندی بود که پیشتر ساکن کشمیر هندوستان بوده است(۱). به گفتهٔ مرتضی پسندیده، برادر خمینی، پدر او در خمین شخص «بسیار بانفوذی بوده» و «خدمه و تفنگچی» داشته و «مشغول ادارهٔ امور مردم بوده است»(۲) وقتی که خمینی دوساله بود، پدرش در مسیر سلطان‌آباد اراک مورد حملهٔ یکی از همراهانش قرار گرفت و به‌قتل رسید. بعدها خانوادهٔ خمینی از جمله پسندیده، به دربار مظفرالدین‌شاه شکایت می‌کنند و به عین‌الدوله ملتجی می‌شوند تا سرانجام قاتل را قصاص می‌کنند(۳).

خمینی، دوران نوجوانی را در خمین گذراند. صرف و نحو و منطق را نزد برادر بزرگترش مرتضی پسندیده آموخت. از سال۱۳۳۸ قمری (۱۲۹۸شمسی) به‌ترتیب در حوزه‌های اصفهان و اراک و قم تحصیل می‌کرد. در سال۱۳۴۵ (۱۳۰۵شمسی) در حوزهٔ قم سطوح عالیهٔ آموزشهای آخوندی را به‌پایان رساند و در سال۱۳۵۵ (۱۳۱۵شمسی) در شمار آخوندهای مدعی اجتهاد بود.

پیروانش دربارهٔ او می‌گویند که در این زمان «از برجسته‌ترین علمای حوزهٔ قم به‌شمار می‌آمد». در این سالها، خمینی «مطول» را نزد شیخ‌ادیب تهرانی، «مکاسب» را در کلاس آیت‌الله محمدتقی خوانساری، درس «خارج» را نزد آیت‌الله عبدالکریم حائری و عرفان را از آیت‌الله شاه‌آبادی آموخت(۴). ولی مهمترین استاد خمینی همان شیخ عبدالکریم حائری، مؤسس حوزهٔ قم، است که به‌گفتهٔ آخوند رضا استادی به‌نوبهٔ خود

پانویس

۱ـ «پابه‌پای آفتاب»، ج۱، ص۱۷، مصاحبهٔ مرتضی پسندیده. کتاب «بررسی و تحلیل نهضت امام خمینی» محل سکونت جد خمینی را «لکنهور» هندوستان ذکر کرده است.

۲ـ «پابه‌پای آفتاب»، ج۱، ص۲۰

۳ـ همان کتاب، ص۲۵ و ۲۶

۴ـ همان کتاب، ج۳، ص۲۲، مصاحبهٔ آخوند حجت همدانی

شاگرد شیخ فضل‌الله نوری بوده است(۵).

تألیفات خمینی

خمینی در دورهٔ طولانی تحصیل و تدریس خود در حوزه‌ها، علاوه بر توضیح‌المسائل بحثها و کتابهایی تألیف کرده که معروفترین این کتابها، عبارتند از کشف‌الاسرار، تحریرالوسیله و جزوه‌یی موسوم به حکومت اسلامی.

کشف‌الاسرار ردیه‌یی است که خمینی علیه کتاب «اسرار هزارساله» به‌قلم شخصی به‌نام علی‌اکبر حکمی‌زاده نوشته و در آن بخشی از دیدگاههای خود را شرح داده است. خمینی، این کتاب را در سال۱۳۲۲ هجری‌شمسی منتشر کرد(۶). و این زمانی بود که رژیم شاه در بحبوحهٔ اشغال ایران توسط قوای متفقین در حداکثر ضعف بود. بنابراین انتشار این کتاب چندان خطری برای خمینی تولید نمی‌کرد. با این حال خمینی باز جانب احتیاط را از کف نداد و تا مدتها مانع از آن می‌شد که نامش به‌عنوان مؤلف کتاب روی جلد آن نوشته شود.

تحریرالوسیله، که در اصل حاشیه‌یی بر رساله‌یی به‌نام «وسیلهٔ‌النجاهٔ» نوشتهٔ سیدابوالحسن اصفهانی مرجع تقلید معروف آن زمان است. در این کتاب مانند دیگر رساله‌ها، مسائلی از قبیل طهارت و نجاست تا مسائل قضاوت و... مورد بحث قرار گرفته است. وی این کتاب را هنگامی که به ترکیه تبعید شده بود، تدوین کرد و سپس در نجف منتشر ساخت.

حکومت اسلامی بخشی از مجموعهٔ درسهای خمینی در نجف است که در سال۱۳۴۸ تدوین شده و در آن طرح خمینی برای حکومت ارائه شده که همان نظریهٔ ولایت‌فقیه را دربرمی‌گیرد.

پانویس

۵ـ همان کتاب، ج۲، ص۲۲۷

۶ـ مقدمهٔ کتاب «کوثر»، ج۱، که توسط احمد خمینی نوشته شده است.

بقیهٔ کتابهای مزبور عمدتاً حاشیه‌هایی است که خمینی بر کتابهای دیگران نوشته یا مجموعهٔ سخنرانیها یا درسهای او در حوزهٔ قم است. فی‌المثل:

ـ مکاسب محرمه کتابی است از همین قبیل دربارهٔ حرمت کسب درآمد از خرید و فروش اشیای نجس، میت، کذب، قمار، بیع سگ و از این قبیل(۷).

ـ مسائل مشکله که مجموعه درسهای استاد خمینی یعنی آیت‌الله حائری‌یزدی است.

ـ الرسائل که دربارهٔ برخی قواعد فقهی و مباحث اصول فقه نظیر قاعدهٔ لاضرر و لا ضرار، استصحاب و تعادل و تراجیح است.

ـ ...

برخی جزوات او نیز بازگویی درسهایی است که از استادانش فراگرفته است. مثلاً بحثهایی با عنوان «حاشیه بر فصوص‌الحکم» و «حاشیه بر مفاتیح الغیب» را پس از کلاسهای آیت‌الله شاه‌آبادی تنظیم کرده و «اسرار الصلوهٔ یا معراج‌السالکین» را پس از درس حاج‌میرزا ملکی‌تبریزی نوشته است(۸).

تدریس در حوزه‌ها

پیروان خمینی می‌گویند که در سال۱۳۶۴ قمری (۱۳۲۴شمسی) با ورود آیت‌الله بروجردی به‌قم، خمینی تدریس علوم منقول و خارج و اصول را در حوزه‌ها شروع کرد(۹). کسانی که از وقایع آن سالها اطلاعات دقیقی دارند می‌گویند هنگامی که آقای بروجردی از زادگاه خود به قم نقل مکان کرد، خمینی برای همراهی نشان دادن با او برخی کلاسهای درس خود را که می‌دانست مورد موافقت او نیست، تعطیل کرد. مرتضی پسندیده برادر خمینی در این‌باره گفته است: «در مسجد سلماسی با اصرار...

پانویس

۷ـ روزنامهٔ اطلاعات، ۲۰خرداد۶۹

۸ـ «پابه‌پای آفتاب»، ج۱، ص ۶۰، مصاحبهٔ احمد خمینی

۹ـ روزنامهٔ رسالت، ۲۴خرداد۶۸

مطهری و بعضی از اشخاص، درس فقه و اصول را شروع و دیگر تدریس عرفان را ترک کرد»(۱۰).

طلبه‌هایی که در این سالها و سالهای بعد در کلاسهای خمینی شرکت می‌کردند، پس از به‌قدرت‌رسیدن خمینی، از مهمترین گردانندگان و مهره‌های حکومت او شدند.

راه‌انداختن چنین کلاسهایی اولین پله‌های نردبان مرجعیت است که خمینی عزم آن را کرده بود. اما در این سالها آیت‌الله بروجردی مرجع بلامنازع در تمام حوزه‌ها بود و در میان مراجع متنفذ آن روزگار هماوردی نداشت.

در فروردین سال ۱۳۴۰ که بروجردی درگذشت، مراجع متعددی از قبیل سیدمحسن حکیم و سیدعبدالهادی شیرازی و در مرتبهٔ بعد، سیدمحمود شاهرودی، خویی، شریعتمداری، گلپایگانی، خوانساری و میلانی در نجف، قم، تهران و مشهد حضور داشتند و خمینی در سطح همین دستهٔ دوم بود. گو این‌که بیشتر به‌عنوان یک مدرس شناخته می‌شد.

آن‌چه سبب شد که خمینی از سایرین پیشی بگیرد، اعتراضهایش به رژیم شاه در سالهای ۴۱ تا ۴۳ و سپس تبعید او بود. جاذبهٔ اجتماعی مخالفت با شاه، خمینی را از وجههٔ زیادی برخوردار ساخت و از دیگران پیشی گرفت.

زندگی سیاسی خمینی از آغاز تا سن ۶۰سالگی که علیه برخورداری زنان از حق رأی به اعتراض برخاست، یکسره در سکوت و سازش با دیکتاتوری رضاشاه، مماشات در برابر شکل‌گیری دیکتاتوری محمدرضا وسکوت تأییدآمیز نسبت به کودتای استعماری علیه حکومت ملی دکتر مصدق سپری شده است.

برای تشریح هرچه بیشتر زندگی خمینی تا قبل از به‌چنگ آوردن قدرت سیاسی، آن را در چند دورهٔ متمایز، بررسی می‌کنیم.

پانویس

۱۰ـ «پابه‌پای آفتاب»، ج ۱، ص ۲۹

۳

زندگی خمینی در دوران رضاشاه

زندگی خمینی در دوران رضاشاه

در آستانهٔ سلطهٔ کامل رضاشاه، نزدیک به دودهه از انقلاب مشروطه سپری شده بود. اما هنوز از آن آتشفشان بزرگ شرارههایی همچون جنبش گیلان، قیامهای خیابانی و پسیان و مبارزات تنگستانیها، ایران را از آتش اعتراض و مقاومت گرم کرد.

در سال۱۲۹۹ شیخ‌محمد خیابانی در تبریز به‌شهادت رسید و جنبش تنگستان سرکوب شد، در سال ۱۳۰۰ کلنل پسیان شهید راه وطن گشت، سپس نوبت به میرزاکوچک‌خان رسید که در کوههای گیلان سر به‌راه آزادی بگذارد. رضاخان از میان همین کشتارها و سرکوبها، سربلند کرد و در سال۱۳۰۲ به نخست‌وزیری رسید.

در این دوران پر از تحول و آشوب، خمینی که سالهای جوانی را می‌گذراند، سرکار خود گرفته بی‌اعتنا به سرنوشت شومی که برای مردم ایران رقم زده می‌شد، مشغول درسهای حوزه بود.

وقتی که رضاخان با ارعاب و تطمیع مجلس پنجم را وادار به پذیرش سلطنت خود کرد، روشنفکران و شخصیتهای ترقیخواه به‌شدت با آن به مخالفت برخاستند. مصدق بزرگ که از نمایندگان اقلیت مخالف بود، در صحن مجلس فریاد می‌کشید: «این ارتجاع و استبداد صرف است... امروز مملکت ما بعداز ۲۰سال و این همه خونریزیها می‌خواهد سیر قهقرایی بکند... بنده اگر سرم را ببرند و تکه‌تکه‌ام بکنند و آقای سیدیعقوب هزارفحش به‌من بدهد، زیربار این حرفها نمی‌روم... پس چرا خون شهدای راه آزادی را بی‌خود ریختید؟ چرا مردم را به کشتن دادید؟ می‌خواستید از روز اول بگویید که ما دروغ گفتیم و مشروطه نمی‌خواستیم، آزادی نمی‌خواستیم... خدایا تو شاهد باش که آن‌چه گفتم عقیدهٔ خودم بود و آن‌چه در خیر مملکت است

می گویم...»(۱)

در ۱۶سالی که رضاشاه مشغول استقرار و بسط دیکتاتوری مخوف خود و تسمه‌کشیدن از گردهٔ تودهٔ محروم بود، خمینی با اشراف و آگاهی کامل نظاره‌گر خاموش صحنه بود. در این سالها، حوادثی مثل انتخابات کاملاً تقلبی دورهٔ هفتم که در آن مدرس حتی یک رأی نیاورد، تصویب قانون سرکوبگرانهٔ جدیدی در سال ۱۳۱۰، تمدید قرارداد اسارت‌بار نفت جنوب، تصاحب اجباری حاصلخیزترین اراضی مازندران، گیلان، گرگان و سایر نقاط کشور توسط رضاشاه و کشف حجاب روی می‌دهد. اما از آن‌جا که اعتراض به‌چنین وقایعی به‌معنی درافتادن با دیکتاتوری است و زندان و اسارت و رنج و محرومیت در پی دارد، خمینی کنار گود ایستادن و کنج عافیت را ترجیح می‌دهد.

واقعهٔ خونین مسجد گوهرشاد

در سال۱۳۱۴ که خمینی از آخوندهای قم و از مدعیان اجتهاد بود، محدودیتهایی که رضاشاه نسبت به استفاده از عبا و عمامه برقرار ساخت، مخالفتهای شدیدی درپی داشت و از جمله به حوادث خونینی در مشهد منجر شد. روز ۲۰تیر۱۳۱۴ در حالی که جمعیت زیادی از مردم، به‌نشانهٔ اعتراض به تصمیم شاه، در مسجد گوهرشاد مشهد اجتماع کرده بودند، به‌دستور رضاشاه، قزاقان جنایتکار به‌سوی این اجتماع آتش گشودند، درنتیجه حدود ۱۰۰نفر کشته و مجروح شدند. فردای این حادثه، جمعیت بزرگی دوباره در همین مسجد گردهم‌آمدند که باز با حملهٔ وحشیانه مأموران رضاشاه روبه‌رو شدند. این بار قوای جنایتکار رضاشاه به کشتار سبعانه‌یی دست زدند که در آن دست‌کم دوهزار تن به‌قتل رسیدند.

واقعهٔ خونین مسجد گوهرشاد، خشم و انزجار شدید مردم علیه رضاشاه را برانگیخت.

پانویس

۱ـ «تاریخ بیست‌ساله»، حسین مکی

شماری از روحانیان به این جنایت اعتراض کردند و برخی، از جمله آیت‌الله حسین قمی که از مراجع مهم آن زمان بود، به‌دستور رضاشاه تبعید شدند. در کتاب «نهضت روحانیون ایران» در این‌باره گفته شده است: «در این واقعه، جمع کثیری از مردم بی‌گناه را قتل عام کردند وحدود یکصدنفر از روحانیون و افراد متنفذ را دستگیر و عده‌یی از علمای بزرگ، نظیر مرحوم آقا سیدیونس اردبیلی و مرحوم آقازاده را به‌تهران آورده محاکمه نمودند(۲).

با این‌همه، خمینی نسبت به این حادثهٔ بزرگ نیز در سکوت کامل به‌سر می‌برد و حتی نزدیکانش که زندگینامهٔ او را نوشته‌اند، از هیچ‌گونه نقش یا حضور عملی او در صحنه یاد نکرده‌اند.

مخالفتها و اعتراضهای روحانیان

در آن سالها کم نبودند روحانیانی که حاضر به‌سازش و کوتاه آمدن در برابر رضاشاه نشده بودند.

درمیان این روحانیان ازجمله باید از میرزا محمد(آقازاده)نجفی خراسانی نام برد که پس از روی کار آمدن رضاشاه مردم را به‌قیام علیه او فراخواند. پس از کشتار مسجد گوهرشاد، دیکتاتوری رضاشاه خراسانی را دستگیر کرد و به اعدام محکوم کرد. ولی با وساطت روحانیان حوزهٔ نجف از اعدام رهایی یافت. وی تا پایان عمر در تهران تحت نظر بود و گفته می‌شود توسط پزشک احمدی به‌قتل رسید(۳).

در آذربایجان نیز دوروحانی معروف این‌دوره یعنی آمیرزا صادق‌آقا و انگجی به‌اعتراض علیه حکومت رضاشاه برخاستند. رضاشاه آنها را به کردستان و سپس به‌قم تبعید کرد(۴).

پانویس

۲ـ «نهضت روحانیون ایران» ج۲، ص۱۶۵

۳ـ «تاریخ بیست‌ساله» ج۶، ص۲۵۲

۴ـ همان کتاب

اعتراض جمعی از روحانیان شهرهای مختلف ایران به‌ویژه اصفهان علیه برقراری نظام وظیفهٔ اجباری نمونهٔ دیگری از این اعتراضهاست. وقتی که دیکتاتوری رضاشاه این تصمیم را اتخاذ کرد، ۶۰۰ الی ۷۰۰ روحانی از شهرهای مختلف به نشانهٔ اعتراض به‌قم مهاجرت کردند. در رأس اعتراض‌کنندگان، سیدنورالله اصفهانی قرار داشت. وی از سوابق ممتازی در انقلاب مشروطه برخوردار بود و در میان مردم اصفهان اعتبار زیادی داشت. این اعتراضها که رضاشاه را یک‌چند به عقب‌نشینی وادار کرد، از آبان سال۱۳۰۷آغاز شد و تا دیماه همان سال ادامه داشت تا این‌که سیدنورالله اصفهانی به‌طرز مرموزی درگذشت. کتاب تارخ بیست‌ساله توضیح می‌دهد که وی براثر آمپول مسمومی که توسط یک‌پزشک مزدور تزریق شده بود، به‌شهادت رسیده است.

نمونهٔ دیگر، واکنش تند گروهی از روحانیان ساکن قم به‌خانوادهٔ رضاشاه بود که به‌صورت زننده و توهین‌آمیزی در حرم حضرت معصومه(ع) حضور یافته بودند. این اعتراض به‌قدری تند بود که رضاشاه به‌فاصلهٔ چندساعت بعد از تهران به قم حرکت کرد و بلافاصله به مجازات روحانیان معترض پرداخت.

اما در صدر روحانیان معترض، باید از سیدحسن مدرس یاد کرد که تا لحظهٔ شهادت تحت انواع فشارها و آزارها و حملات و ضربات عوامل رضاشاه قرار داشت. او در خواف، تربت‌حیدریه و کاشمر تبعید و زندانی بود و سرانجام در ۲۳آذر سال۱۳۱۶ به‌دستور رضاشاه او را در سن هفتادوچند سالگی به‌شهادت رساندند. اما از خمینی، حتی نسبت به‌شهادت مدرس صدایی برنخاست، در حالی که در آن سالها به‌روشنی مدرس را می‌شناخت و در یکی از سخنرانیهای خود تصریح کرده است که مدرس را در مدرسهٔ سپهسالار و صحن مجلس شورای ملی دیده و از ایستادگیها و مبارزات شجاعانهٔ او به‌طور کامل باخبر بوده است.

سکوت و بزدلی خمینی

از حرفهایی که خمینی بعدها به‌مناسبت تجلیل از مدرس زده، خوب پیداست که در

دورهٔ رضاشاه به‌رغم آگاهی کاملش از قضایای سیاسی، بزدلانه مرعوب رضاشاه شده بود. وی در دیدار با هیأت دولت در هفتم شهریور۶۱ گفته بود: «هرکس زمان رضاشاه را درک کرده باشد، می‌داند که آن زمان غیر از زمان محمدرضاشاه بود. رضاشاه قلدری بود که شاید مردم ما او را خیلی نمی‌شناختند و شاید تاریخ کمتر کسی را مثل او به‌یاد داشته باشد. مدرس در مقابل او با قدرت ایستاد...»(۵).

خمینی در حکمی هم که در سال۶۳ برای «احیای مقبرهٔ»مدرس صادر کرد، دربارهٔ دوران رضاشاه گفته است: «...در آن روزگار در حقیقت حق حیات از ملت مظلوم ایران سلب شده بود و میدان تاخت و تاز قلدری هتاک در سطح کشور باز، و دست مزدوران پلیدش در سراسر ایران تا مرفق به‌خون عزیزان آزاده وطن، علمای اسلام و طبقات مختلف آغشته بود... تا کسی آن زمان را درک نکرده باشد، ارزش این شخصیت عالی‌مقام را نمی‌تواند درک کند»(۶).

با این توضیحات ، دجال می‌خواست ضمن توجیه سکوت و انفعال خود، این موضوع را القا کند که نمی‌شد با رضاشاه درافتاد.

در دورهٔ دیکتاتوری رضاشاه تنها فعالیتی که از خمینی مشاهده و ثبت شده، برگزاری کلاس اخلاق در حوزهٔ قم است. مدتی این کلاسها در مدرسهٔ فیضیه دایر بود و سپس با تذکر مأموران رضاشاه، آن را به‌مدرسهٔ «حاج‌ملاصادق» در حومهٔ قم منتقل ساخت. این کلاسها از آن‌جا که هیچ ضرری برای رژیم دیکتاتوری نداشت، تا هنگام سقوط شاه ادامه پیدا کرد(۷). کلاسهای اخلاق پس از سقوط رضاشاه نیز تا مدتی ادامه پیدا کرد. حاصل این درسها که طرفداران خمینی از آن با آب و تاب بسیار سخن می‌گویند، تحت عنوان «مبارزه با نفس و جهاد اکبر» به چاپ رسیده که جزوهٔ مختصری است در ۶۰ صفحه!

پانویس

۵ـ کتاب «مدرس» از انتشارات «بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی» ص۲۳۲

۶ـ روزنامهٔ کیهان، ۲۸شهریور۶۳

۷ـ روزنامهٔ رسالت، ۲۴خرداد۶۸

اطرافیان خمینی تلاشهای بیهوده‌یی کرده‌اند که برای سکوت ننگین او در دورهٔ رضاشاه توجیهاتی بتراشند و فی‌المثل در کتاب «نهضت امام خمینی» گفته شده است: «امام خمینی از آن‌جا که هماره از تدابیر کافی و درایت و بصیرت سرشار برخوردار می‌باشد، توانست با تاکتیک و نهانکاریها که از دستورات و تعالیم زندهٔ اسلام است و تقیه نام دارد، رژیم و کارشناسهای داخلی و خارجی آن را غافلگیر سازد...»(۸)

سکوت و سازش خمینی تحت عنوان تقیه تا هنگام سقوط دیکتاتوری رضاشاه همچنان ادامه پیدا می‌کند. حال آن که در سراسر دوران رضاشاه، ایران با خون مبارزان راه آزادی رنگین شده و شمار کسانی که توسط رژیم رضاشاه کشته شدند سر به بیست‌وچهارهزار تن می‌زند(۹).

اماخمینی، که در این زمان آخوند چهل‌ساله و مدعی اجتهاد است، در فکر کرسی مرجعیت است و برای اسم‌ورسم‌دار شدن در حوزه‌ها تکاپو می‌کند.

پانویس

۸ـ «بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی»، ص۹۷

۹ـ تاریخ بیست ساله

۴

خمینی در سالهای پس از سقوط رضاشاه

خمینی در سالهای پس از سقوط رضاشاه

خمینی در سالهای بعد از سقوط دیکتاتوری رضاشاه، آخوندی است که جای پای خود را در حوزهٔ قم سفت کرده و برای به‌دست آوردن کرسی مرجعیت خیز برداشته است.

پس از قضایای شهریور ۱۳۲۰ به‌دلیل سقوط دیکتاتوری و حملهٔ نیروهای متفقین و ضعف رژیم جدید، فضای باز سیاسی و اوضاع نیمه‌دموکراتیکی به‌وجود آمده بود. اعتراض به‌جنایتهای رضاشاه در میان مردم بالا گرفته بود. آن‌قدر که رژیم به‌ناچار سرجلادانی نظیر رکن‌الدین مختاری، پزشک احمدی، مصطفی راسخ، جهانسوزی و مقدادی را دستگیر کرد تا با برپایی محاکمه‌های نمایشی خشم ستمدیدگان و خانواده‌های آنها را تسکین دهد.

در این زمان سرانجام خمینی نیز سکوت خود نسبت به دیکتاتوری رضاشاه را پایان می‌دهد و در کتابی به‌نام کشف‌الاسرار به‌سیاستهای او انتقاد می‌کند:

«...ما می‌گوییم دولتی که ...چندین‌هزار افراد مظلوم کشور را در معبد بزرگ مسلمین و جوار امام عادل با شصت‌تیر و سرنیزه سوراخ‌سوراخ و پاره‌پاره کند، این دولت دولت کفر است و اعانت آن عدیل کفر و بدتر از کفر است...»

«ما حکومت دیکتاتوری رضاخان را ظالمانه و عمال آن را ظالم و ستمکار می‌دانیم و هرکس آنها را محترم بداند از شرف و انصاف بویی ندارد...»

نظیر این جملات و مبارزه‌طلبیهایی از این قبیل که «ما می‌گوییم» و «ما اعلام می‌کنیم» در چندجای دیگر کتاب کشف‌الاسرار دیده می‌شود. اما خمینی به‌اقتضای طینت مفتخور و فرصت‌طلب خود چنین اعلام جنگ پرطنینی را به‌بعد از سقوط دیکتاتوری رضاشاه موکول کرده بود. خمینی کتاب کشف‌الاسرار را بعد از شهریور ۲۰ نگاشته و تازه بعد از این است که خمینی به‌یاد تکفیر رضاشاه می‌افتد و کشف می‌کند که «اعانت

آن عدیل کفر و بدتر از کفر است».

او در ضمن یادآوری می‌کند که «ملاها، از همان روزهای اول، تصدی رضاخان را برخلاف مصالح کشور تشخیص دادند و تا توانستند عمومی و وقتی نشد مخفیانه و خصوصی فسادهای خانمانسوز او را به مردم گوشزد کردند...»(۱) اما توضیح نمی‌دهد که با وجود این، چرا خودش در این بیست‌ساله کاملاً سکوت کرده بود و چرا خودش بویی از «شرف و انصاف» نبرده بود؟

سکوت باشکوه!

یکی از عوامل خمینی به‌نام آخوند جعفر سبحانی می‌گوید: «در دوران زعامت آیت‌الله بروجردی، سکوت باشکوهی را ازطرف حضرت امام شاهد بودیم که از روز ورود مرحوم بروجردی به‌قم تا روز درگذشت ایشان... ادامه یافت. در این دوران ایشان گرد مسائل سیاسی نگشتند و کاری جز تدریس و تألیف و سعی در تهذیب نفوس و تذکر به‌مراجع و به‌ویژه مرجع بزرگ، مرحوم بروجردی نداشتند»(۲).

اما نوشته‌ها و اظهارات سایر عوامل خمینی نشان می‌دهد که او در پس این «سکوت باشکوه» به‌کارهای دیگری هم مشغول بوده است. کتاب «بررسی و تحلیلی از نهضت امام‌خمینی» در این‌باره می‌نویسد: «امام‌خمینی در تمام دوران زندگی مرحوم آیت‌الله بروجردی کوشش فراوانی می‌کرد که... حقایق را به‌گوش آن مرحوم برساند... و مرحوم آیت‌الله بروجردی نیز به‌نظریات و پیشنهادات ایشان توجه می‌کرد... و به ایشان اعتماد و اطمینان ویژه‌یی داشت و در مواقع حساس با ایشان تماس می‌گرفت و مشورت می‌نمود»(۳).

همان کتاب، از قول عباس مهری، از آخوندهای پیرو خمینی، نقل می‌کند که

پانویس

۱ـ کشف‌الاسرار، ص۱۲

۲ـ پابه‌پای آفتاب، ج۳، ص۲۰۶

۳ـ بررسی و تحلیل نهضت امام خمینی، ص۱۰۱

«من در محضر آیت‌الله بروجردی بودم که نماینده‌یی از طرف دولت به‌حضور ایشان باریافت و موافقت ایشان را با موضوعی که دولت در دست اجرا داشت خواستار شد». آیت‌الله بروجردی فرمودند پاسخ را بعداز مشاوره و تبادل نظر با بعضی از علما به‌دولت ابلاغ خواهم کرد». من به‌فکر افتادم که آقای بروجردی در این‌گونه امور با کدام‌یک از علمای قم مشورت می‌کنند؟ دیری نپایید که دیدم امام خمینی بنا به‌درخواست مرحوم آیت‌الله بروجردی به آن‌جا آمدند و به‌اتفاق آن مرحوم به‌اتاق دربسته‌یی رفته به گفتگو نشستند و ساعتی بعد مرحوم بروجردی نظر خویش را برای دولت فرستادند»(۴).

مطابق نوشتهٔ همین کتاب، نقش خمینی فقط مشورت دادن نبوده، بلکه گاه خود نیز در مذاکره با مقامهای رژیم شاه به‌طور مستقیم شرکت می‌کرده است: «در مورد یکی از مواد قانون اساسی که رژیم می‌خواست تغییر دهد و به‌منظور جلب موافقت مرحوم آیت‌الله بروجردی، دکتر اقبال را به‌حضور ایشان فرستاده بود، امام خمینی بنابه‌درخواست آن مرحوم در آن نشست شرکت کرد و رسماً با دکتر اقبال صحبت و گفتگو نمود»(۵).

آخوند سروش محلاتی نیز در این‌باره می‌گوید: «آن روزها نقل می‌کردند که ”حاج‌آقا روح‌الله یعنی عقل منفصل آیت‌الله بروجردی»(۶).

چنان که تاریخ آن‌ایام گواهی می‌کند، این همراهیها تا تأیید کامل کودتای ۲۸مرداد امتداد یافت». به‌طوری که پس‌از سقوط کابینهٔ ملی دکتر مصدق و بازگشت شاه خائن به ایران، آیت‌الله بروجردی با ارسال تلگرامی به او خوش‌آمد گفت: «ورود مسعود اعلیحضرت به ایران مبارک و موجب اصلاح مفاسد دینیه و عظمت اسلام و آسایش مسلمین است»(۷).

پانویس

۴ و ۵ـ همان کتاب

۶ـ پابه‌پای آفتاب، ج۳، ص ۲۴۰

۷ـ روزنامهٔ کیهان، ۳شهریور ۱۳۳۲

دوران مصدق

در این زمان، اگر خمینی در «سکوت باشکوه» فرورفته بود، یا از کار بی‌خطری مثل اعلام مبارزه با حکومت ساقط‌شدهٔ قبلی پارا فراتر نمی‌گذاشت، جریانها و عناصر ترقیخواه که مجال فعالیت و گسترش یافته بودند، به‌میدان آمده مطالبات سرکوب‌شدهٔ ملت را مطرح ساختند». این مبارزات، صرفنظر از اعوجاجها و افت و خیزهای آن، سرانجام جنبشی از نیروهای ملی و مردمی پدید آورد که تحت رهبری مصدق بزرگ به ملی کردن نفت نائل آمد و پیروزی بزرگی نصیب مردم ایران ساخت. در قدم بعد مصدق خود زمام امور دولت را در دست گرفت و برای اولین بار پس از انقلاب مشروطه، دولتی واقعاً ملی و برآمده از مبارزات مردم ایران بر سر کار آمد.

اما خمینی نه با جنبش ملی شدن نفت سرهمراهی داشت، نه با دولت مصدق . وقتی هم که آن دولت ملی با کودتای استعماری ۲۸مرداد سقوط کرد، به‌نحو رضایتمندانه و تأییدآمیزی هیچ موضع مخالفی نگرفت. کمااین‌که درقبال اعدامها و سرکوبهای پس‌از کودتا که طی آن شاه دستگاه ساواک را تأسیس کرد و بساط شکنجه و تیرباران را گسترش داد، خمینی به‌سکوت خود ادامه داد.

ملاقاتهای خمینی باشاه

ایادی خمینی تلاش کرده‌اند، این سکوت خائنانه را با دلیل‌تراشیهای ابلهانه‌یی مثل سرخوردگی و یأس مردم جایز و اجتناب‌ناپذیر جلوه دهند. اما واقعیت مهمتر این است که در پشت پردهٔ این سکوت ظاهری، خمینی از قضا با ارتجاع پس‌افتاده‌یی که حامی شاه و دربار بود، همراهی می‌کرد. در این‌باره ازجمله باید به دوبار ملاقات خمینی با شاه اشاره کرد که هم احمد خمینی، هم موسوی‌اردبیلی و هم صادق خلخالی آن را تأیید کرده‌اند: احمد خمینی: «حضرت‌امام چه در زمان مرحوم آقای حائری و چه در زمان مرحوم آقای بروجردی، همواره جلودار مبارزات حوزه بودند، مثلاً براثر قضایای سیاسی که در زمان آقای بروجردی اتفاق افتاده بود، از طرف مرحوم آقای بروجردی و

علما مأمور شدند باشاه صحبت کنند. نظر مراجع و علما این بود که نماینده‌یی باید برود و حرف ما را صریح و پوست‌کنده به‌شاه منتقل کند و این کار از کسی غیر از حاج‌آقا روح‌الله برنمی‌آید و ایشان هم طی دوملاقاتی که باشاه انجام دادند، کاملاً برنظرات مراجع و علما تأکید کردند و به‌شاه دربارهٔ عاقبت سیاستهایش هشدار دادند...»(۸)

موسوی‌اردبیلی: «یک‌بار آیت‌الله‌العظمی بروجردی پیامی داشتند. ایشان دیدند تنها کسی که در حوزه با استقامت می‌ایستد، مرعوب نمی‌شود، تملق نمی‌گوید، اهل چاپلوسی نیست و شهامت دارد، آقای خمینی... است. ایشان را فرستادند، ریز موضوع یادم نمی‌آید. باید به تاریخ مراجعه شود...»(۹)

صادق خلخالی: «امام قبلاً به‌دستور آقای بروجردی دومرتبه با شاه ملاقات کردند و یک‌بار که از ملاقات برگشته بودند، فرمودند: نمی‌خواهم از خودم تعریف کنم، ولی ابهت من شاه را گرفته بود و شاه مسلط بر زبان و گفتارش نبود...»(۱۰)

هیچ‌یک از این سه‌نفر، نه به‌زمان انجام ملاقاتهای خمینی با شاه و نه به‌موضوع آن اشاره نکرده‌اند. به‌عکس، چنان‌که از لحن اظهاراتشان برمی‌آید، خواسته‌اند رد گم کنند و این موضوع را مسکوت بگذارند. اگر این ملاقاتها یک‌مضمون ننگین ضدملی و ضدمصدقی نداشت و اگر چیز آبرومندانه‌یی در آنها می‌بود، قطعاً به‌سکوت برگزار نمی‌کردند و بسا داد سخن می‌دادند.

پانویس

۸ـ پابه پای آفتاب، ج۱، ص۶۴
۹ـ پابه‌پای آفتاب، ج۴، ص۲۰۰
۱۰ـ پابه‌پای آفتاب، ج۳، ص۵۶

۵

روابط خمینی با کاشانی

روابط خمینی با کاشانی

نشانهٔ مهم همسویی خمینی با دربار شاه دربرابر مصدق، اتحاد عمل او با آخوند کاشانی است. آخوندکاشانی که یک‌چند از مصدق حمایت می‌کرد و در قضایای ملی شدن صنعت نفت با او همراه بود، پس‌از قیام سی‌تیر به‌رودررویی با مصدق پرداخت.

در کتاب «گذشته چراغ راه آینده است» در این‌باره آمده است: «وابستگان به سیاستهای استعماری انگلیس و آمریکا و عناصری از ارتجاعی‌ترین جناح هیأت حاکمه و فرصت‌طلبانی که برای کسب وجهه و ایفای نقش خرابکارانه در داخل نهضت ملی ایران وارد جبههٔ ملی شده بودند، در ا ین موقعیت حساس که دژهای استعماری پشت‌سرهم ویران می‌گردید، و راههای خرابکاری بسته می‌شد، با استفاده از آخرین فرصت به‌میدان آمده ماهیت ضدملی خود را بروز می‌دادند. بلافاصله بعداز قیام سی‌تیر، حائری‌زاده و دکتر بقایی، مخالفت خود را با دکتر مصدق آشکار ساختند. آیت‌الله کاشانی نیز به آنها پیوست».

پدرطالقانی نیز، که از مبارزان سرسخت آن سالها بوده، در این‌باره می‌گوید: «... عوامل استعمار و استبداد داخلی و جاسوسان اطراف این قدرتها شروع به‌تفحص کردند و نقطه‌ضعفها را یافتند... آمدند سراغ مرحوم آیت‌الله کاشانی. این‌بار از راه نفسانیات. که این نهضت از آن توست و جاسوسانی را که ما از نزدیک می‌شناختیم دور آن پیرمرد را گرفتند و او را از مصدق جدا کردند. یادم هست روزی که دربین مردم گفتگو بود که مرحوم آیت‌الله کاشانی از زاهدی حمایت می‌کند و توطئه‌یی در کار است، به‌تنهایی به‌منزل ایشان واقع در پل‌چوبی رفتم... وقتی که آمد ظرف خربزه‌یی در دست داشت. به‌عنوان تعارف جلو من گرفت. تا خربزه را دیدم، گفتم حضرت آیت‌الله دارند

زیر پایت خربزه می‌گذارند...»(۱)

جاسوسان مورد اشاره پدرطالقانی، عناصری از قبیل مظفر بقایی، شمس قنات‌آبادی و میراشرافی بودند که همگی سوابق رسوایی داشتند.

باری آخوند کاشانی قبل‌از کودتا تا توانست برای خوش‌خدمتی به‌دربار شاه، علیه دولت مصدق کارشکنی کرد، سرلشگر زاهدی را نیز در مجلس پناه داد و پس از کودتا آشکارا از رژیم شاه حمایت کرد و تا مدتی هم‌چنان ریاست مجلس رژیم شاه را به‌عهده داشت.

همین کاشانی بعدها گفته بود: «تنها کسی که امید است بعد از من به درد ملت ایران بخورد، آقای خمینی است»(۲).

این ارزیابی گواه دنباله‌روی سیاسی خمینی از کاشانی و کین‌توزی او علیه مصدق است.

«اعجوبهٔ» هم‌سنخ کاشانی

کاشانی و خمینی، اولین‌بار، وقتی که خمینی برای ازدواج به‌تهران آمده بود با یکدیگر دیدار داشتند و به‌هم‌سنخی خود پی‌برده بودند. پس‌از همین ملاقات، کاشانی با شگفتی از پدرزن خمینی پرسیده بود: «این اعجوبه را از کجا پیدا کردی؟»(۳)

بازماندگان خمینی که نمی‌توانند برای او سابقهٔ مبارزاتی بتراشند، همدستی با کاشانی را به‌حساب مبارزات «ضداستکباری» او می‌گذارند. صادق خلخالی می‌گوید: «نمی‌توان گفت که مبارزهٔ حضرت امام علیه استکبار دقیقاً از چه زمانی شروع شد. ایشان از همان آغاز با افرادی مانند آقای کاشانی و اعضای فداییان اسلام رابطه داشتند.

پانویس

۱ـ به‌نقل از کتاب «آیت‌الله کاشانی و نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق» از انتشارات انجمنهای دانشجویان مسلمان دانشگاهها و مدارس عالی ۱۳۵۹

۲ـ «بررسی و تحلیل از نهضت امام خمینی» پانویس ص۹۶

۳ـ «پا به پای آفتاب»، ج۱، اظهارات خانم خدیجه (قدس‌ایران) ثقفی، همسر خمینی

یک‌روز تابستان در خیابان پامنار تهران، در منزل آقای کاشانی بودم. آقای کاشانی می‌گفت: «قدر این سید را بدانید که این سید شما را نجات می‌دهد. بی‌سوادها! قدر این سید را بدانید» (۴).

آخوند دیگری به‌نام ربانی شیرازی گفته است: «آیت‌الله کاشانی بارها می‌فرمودند: ”مرد حوزه و روحانیت حاج‌آقا روح‌الله“»(۵).

وقتی هم که کاشانی پس‌از رویارویی با مصدق، کارش به‌رسوایی و انزوا کشید، تنها کسی که از قم به عیادت کاشانی رفت، همین خمینی بود(۶). آخوند یوسف صانعی در این‌باره گفته است: «مرحوم آیت‌الله کاشانی را به‌دلیل درگیریها و مخالفتهایی که با مصدق داشت، از شخصیت و منزلت اجتماعی محروم کردند و در نتیجه ایشان مریض شدند. تنها کسی که از قم به‌عیادت آیت‌الله کاشانی رفت، حضرت امام خمینی... بودند. به همین مناسبت، حوزه درس اصول حضرت امام، عصر تعطیل شد... این حرکت امام زمانی بود که برای مرحوم آقای کاشانی سرودهای مبتذل می‌خواندند» . می‌گویند پس‌از مرگ آخوندکاشانی، خمینی برای او در مسجد اعظم قم دوروز مجلس ختم و عزاداری برگزار می‌کرد(۷).

کین‌توزی علیه مصدق

خمینی در آن‌هنگام با مشاهدهٔ محبوبیت عظیم مصدق با رندی و فرصت‌طلبی عقاید واقعی خود را برزبان نمی‌آورد. اما وقتی که بر اریکهٔ قدرت سوار شد، در هرفرصتی درونمایهٔ ضدملی و ارتجاعی خود را علیه مصدق بیرون می‌ریخت.

هنگامی که در اولین هفته‌های پس‌از پیروزی انقلاب ضدسلطنتی جمعیت عظیمی

پانویس
۴ـ «پا به پای آفتاب»، ج۳، ص۵۵
۵ـ همان، ص۱۱۳
۶ـ همان، ص۲۸۴
۷ـ همان، ص۱۷۸

راهی احمدآباد شدند تا به‌مناسبت سالگرد درگذشت پیشوای نهضت ملی ایران نسبت به او ادای احترام کنند، خمینی که از این مراسم و به‌ویژه از حضور و سخنرانی پدرطالقانی و برادر مجاهد مسعود رجوی در این اجتماع به‌شدت گزیده شده و کینه‌توزی و حسادتش برانگیخته شده بود، مراسم یادشده را میتینگ راه انداختن «برای هراستخوانی» توصیف کرد.

خمینی در سخنرانی دیگری در بیستم دیماه۵۸علیه ملی شدن صنعت نفت و پیشوای این حرکت پیروزمند ضداستعماری عقده‌گشایی می‌کرد که: «اینها میخوان سرپوش بگذارند روی مقاصد خودشان، آن مقاصدی که برخلاف مسیر ماست با اسم یک‌نفری که ملی است، مسیر ما مسیر نفت نیست، نفت پیش ما مطرح نیست، ملی کردن نفت پیش ما مطرح نیست، این اشتباه است. ما اسلام را می‌خواهیم. اسلام که آمد، نفت هم مال خودمان می‌شود. مقصد ما اسلام است، مقصد ما نفت نیست. اگر یک‌نفر نفت را ملی کرده است، اسلام را کنار بگذارند برای او سینه بزنند»(۸).

این اظهار نظر خمینی نیز که سال گذشته چندبار توسط مطبوعات حکومتی یادآوری شد، فراموش‌نشدنی است: «مسلمانها بنشینند تماشا کنند یک‌گروهی را که از اولش باطل بودند؟ من از آن ریشه‌هایش می‌دانم یک‌گروهی که با اسلام و روحانیت اسلام، سرسخت مخالف بودند. اینها که فخر می‌کنند به‌وجود او)مصدق(، او هم مسلم نبود(۹).

این رذالت خمینی را نیز همگان به‌یاد دارند که از «سیلی» خوردن مصدق توسط ارتجاع و استعمار (یعنی از سقوط حکومت ملی او براثر کودتای استعمار و دربار) شکرگزاری کرد.

یک‌مهرهٔ شریر خمینی به‌نام حسن آیت، کتابی مملو از اهانت و هتاکی علیه دکتر مصدق، پیشوای بزرگ نهضت ملی ایران، با عنوان «چهرهٔ حقیقی مصدق‌السلطنه»

پانویس

۸ـ کتاب «برنامهٔ کوتاه‌مدت و درازمدت جمهوری اسلامی»

۹ـ سخنرانی خمینی در تاریخ ۲۵خرداد ۶۰، «صحیفه نور»، ج۱۵

به‌چاپ رسانده است. در صفحهٔ اول این ورق‌پاره، این جملات از خمینی آورده شده که ضمن نقل گفتگوی خود با یکی از آخوندهای تهران در زمان حکومت ملی مصدق می‌گوید: «من به آن آقا عرض کردم که این سیلی خواهد خورد، و طولی نکشید که سیلی را خورد و اگر مانده بود سیلی را بر اسلام می‌زد».

قابل توجه است که برخی مزدوران و مهره‌های ۲۸مردادی، بعدها در دستگاه خمینی جا و منزلتی پیدا کردند. آخوند فلسفی در سالهای ۴۰ تا ۴۳ بارها نقش سخنگوی خمینی را ا یفا کرد و پس‌از به‌حاکمیت رسیدن خمینی نیز به‌نان و نوایی رسید.

مظفر بقایی به‌علت شدت رسوایی و منفوریت طبعاً نمی‌توانست در رژیم خمینی پست و مقامی داشته باشد، اما درعوض، نوچه و مریدش حسن آیت، هم دبیر سیاسی حزب خمینی (جمهوری اسلامی) شد و هم نمایندهٔ مجلس آخوندی(۱۰). تا این‌که سرانجام به‌دست رزمندگان قهرمان مجاهد کیفر یافت...

پانویس

۱۰ـ در مورد سوابق آیت، اظهارات اخیر مهندس عزت سحابی(رئیس سازمان برنامه و بودجهٔ پیشین رژیم) قابل توجه است که ضمن تشریح آن‌چه در جریان دستگیریش در سال۶۹ گذشته می‌گوید: (بازجو)... «مدارک و اقراراتی آورد و به‌من نشان داد که آقای دکتر بقایی با سازمان سیا همکاری می‌کرده... از طرفی آیت مرید دکتر بقایی بوده است ما هم که با آیت در سالهای اول مجلس، سال۵۹ و ۶۰ محشور بودیم، در کمیسیون برنامه و بودجه که من رئیس بودم آیت هم نایب رئیس بود و من با او سروکار داشتم او همیشه اظهار می‌داشت که من یک وقتی عضو حزب زحمتکشان بقایی بودم ولی بعداً با او قهر کردم ولی ایشان ″بازجو″ به‌من می‌گفت طرحی که آیت آورد و در مجلس خبرگان قانون اساسی طرحی که مطرح کرد، آن هم با مشورت دکتر بقایی بوده... یک نامه‌یی است از احمد احرار خطاب به دکتر بقایی که با سازمان CIA تماس داشتند و تأیید کردند. آن نامه را آن بازجو آن موقع نشان من داد و بعداً چاپ شد. حالا شما متن کتاب را بخوانید. همکاری دکتر بقایی با CIA آمده است.

آن بازجو به‌من گفت که بعد از حرف زدنهای بقایی و روشدن بسیاری از اسرار و این‌که آیت با بقایی بود و مرید بقایی بود، امام دستور دادند که اسم آیت را از لیست شهدا، خط بزنند ولی هنوز که هنوز است این آقایان این‌جا را که دلشان نخواسته اجرا نکردند و این خیابان ۳۰متری نارمک، هنوز اسمش شهید آیت است (روزنامهٔ آریا۲۳دی۷۸)

۶

چرا خمینی پس‌از ۶۰سال سکوت
به‌اظهار مخالفت علیه شاه روی آورد؟

چرا خمینی پس‌از ۶۰سال سکوت به‌اظهار مخالفت علیه شاه روی آورد؟

خمینی که تا آستانهٔ ۶۰سالگی، زندگی خود را در سکوت و سازش با رژیم وابسته و دیکتاتوری شاه طی کرده بود، از سال۱۳۴۱ که به‌علت ضعف دیکتاتوری و بروز شکاف در هیأت حاکمه، جنبش اعتراضی مردم مجال تحرک یافته بود، به‌مخالفت با شاه روآود. او در سال۴۳ به‌ترکیه و سپس به‌عراق تبعید شد و در آن‌جا دوباره تا وقتی که مردم ایران به‌اعتراض و قیام برنخاسته بودند، دراساس در سکوت و بی‌عملی بود.

در گفتار حاضر و گفتارهای آتی، به این سؤالها پاسخ می‌دهیم:

ــ چرا به‌رغم این‌که خمینی در حوادث و توفانهای بزرگی هم‌چون روی کار آمدن محمدرضاشاه و جنایتهای او، قضایای ملی شدن صنعت نفت، زمامداری دکتر مصدق و کودتای استعماری ۲۸مرداد، به‌طور کامل سکوت کرده و در سازش با دیکتاتوریهای رضاشاه و محمدرضاشاه به‌سر می‌برد، این‌بار علم مخالفت با برخی تصمیمهای رژیم شاه را بلند کرد؟

ــ مضمون مخالفتهای خمینی با شاه چه بود؟

ــ آیا او رهبر و نمایندهٔ اصیل جنبشی بود که در سال۴۲ دربرابر شاه برخاست؟

اوضاع سیاسی ایران در مقطع سالهای۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲

پس از کودتای ننگین ۲۸مرداد، آمریکا به‌صورت قدرت برتر، در صحنهٔ سیاسی ایران ظاهر می‌شود و در اولین قدم می‌تواند ۴۰درصد سهام کنسرسیوم را به‌دست آورد. در آستانهٔ انعقاد پیمان سنتو (در مهرماه ۱۳۳۴) کابینهٔ زاهدی جای خود را به علا

می‌دهد. علا دیپلوماتی ورزیده و یکی از مهره‌های سابقه‌دار انگلیس بود.

آمریکا که از آغاز، درصدد ایجاد پایگاه طبقاتی خاص خود در ایران است، از وضع موجود که هنوز پایگاه اقتصادی استعمار کهنه یعنی مناسبات تقریباً فئودالی (و به‌طور مشخص بورژوا ـ ملاک) حاکم است، ناراضی است. فروردین ۱۳۳۶ اقبال روی کار می‌آید. تحت فشار آمریکاییها در زمان اقبال لایحهٔ مشهور «از کجا آورده‌ای» به‌تصویب دومجلس می‌رسد که هدف آن مبارزه با فساد اداری و چنان‌که آمریکاییها می‌خواستند، تصفیهٔ بوروکراسی ایران بود. لایحهٔ دیگر، لایحهٔ اصلاحات ارضی بود.

در سال ۱۳۳۹، انتخابات دورهٔ بیستم برگزار می‌شود که به علت فرمایشی بودنش، باعث دامن زدن به مخالفتهای همزمان در ایران و آمریکا می‌شود. شاه مجبور می‌شود دستور توقف انتخابات و ابطال آن را صادر کند. اقبال استعفا می‌دهد و شریف‌امامی نخست‌وزیر می‌شود. وی در زمستان همان‌سال، انتخابات برگزار می‌کند. نتیجهٔ این انتخابات بازهم به‌نفع فئودالها تمام می‌شود.

در این تاریخ (ابتدای سال ۱۹۶۱) دموکراتها در انتخابات آمریکا پیروز شده و کندی رئیس‌جمهور می‌شود. کندی برای جلوگیری از انقلابها، خواهان انجام رفرمهای سیاسی ـ اقتصادی به‌خصوص در کشورهای زیر سلطه است.

به‌دنبال رشد تضادهای آمریکا با رژیم شاه و حامی انگلیسی او و نیز در اثر فشارها و تبلیغات وسیع آمریکائیها علیه رژیم، دیکتاتوری تضعیف شده و در نتیجه پس‌از ۷سال خفقان در ایران فضای سیاسی تاحدی باز می‌شود و نیروهای ملی شروع به‌فعالیت می‌کنند.

شاه در فروردین سال ۴۰ به‌آمریکا سفر می‌کند و بیشترین تلاش را در جهت جلب نظر هیأت حاکمهٔ جدید آمریکا (کندی)به‌کار می‌برد.

چرخش شاه به او امکان می‌دهد که امینی را کنار بگذارد و علم را به نخست‌وزیری برساند. علم از ابتدای روی کار آمدنش شروع به پیاده کردن مانورهای شاه دایر بر تفرقه‌اندازی بین جبههٔ مخالفان می‌کند. برای پیشبرد چنین هدفی بود که طرح انجمنهای

ایالتی و ولایتی عنوان شد. در این طرح برای زنان هم حق شرکت در انتخابات منظور شده بود و همین کافی بود که برخی آخوندها را به‌موضعگیری درقبال آن وادارد. این مسأله از پیش نیز برای رژیم قابل پیش‌بینی بود.

سرانجام هنگامی که شرایط برای انجام اصلاحات مورد نظر آمریکا فراهم شده بود، شاه برای این‌که موانع و مشکلات را به‌طور کامل از پیش پای خود بردارد، در شب ۶بهمن سال۴۱ تعداد زیادی از مخالفان خود را دستگیر کردو در روز ۶بهمن طرح شش‌ماده‌یی خود را به‌رفراندوم گذاشت.

با این مانورها شاه توانست نیروهای مخالف خود را که تحت‌تأثیر برنامه‌های قبلی رژیم و نیز به‌علت ضعفهای درونی خودشان دچار تفرقه بودند، و آمادگی برخورد با چنین شرایطی را نداشتند، به‌سادگی از صحنه خارج ساخته و زمینه را به‌طور کامل برای اجرای اصلاحات کذایی خود فراهم آورد.

در این زمان در حوزهٔ قم نیز تحول مهمی رخ داد. در سال ۱۳۴۰ آیت‌الله بروجردی درگذشت. پس‌از او درمیان متنفذترین روحانیان وقت، کسی هم‌چون بروجردی در موقعیت مرجع بی‌رقیب حوزه‌ها قرار نداشت. نه حکیم در نجف، نه شریعتمداری و گلپایگانی و خمینی در قم، نه خوانساری در تهران و نه میلانی در مشهد، هیچ‌یک دیگری را برتر از خود نمی‌دانست.

خمینی نیز که مدارج آخوندی را طی کرده بود و مهمترین شاگردان و آخوندهای هم‌خطش از مرجعیت او حمایت کرده بودند، حربهٔ مؤثری برای به‌دست آوردن کرسی مرجع شمارهٔیک و از میدان به‌در کردن سایر رقیبان نداشت. وقتی هم که همراه با چندتن دیگر، نخستین مخالفتهای علنی را نسبت‌به مصوبهٔ انجمنهای ایالتی و ولایتی ابراز کرد، آن‌چه برایش بسیار گزنده بود این بود که دولت پاسخها و نامه‌های خود را به‌نام شریعتمداری، گلپایگانی و مرعشی ارسال می‌کرد و اسمی از او نمی‌برد.

خمینی این زمان، با خمینی مقطع سال۳۲ یا پیش از آن متفاوت بود. تا پیش از این، در سلسله‌مراتب حوزه‌ها، خمینی در موقعیتی نبود که از اظهار مخالفت با رژیم شاه

بهره‌یی ببرد. زیرا اولاً هنوز دارای موقعیت و مقام قابل توجهی در حوزه‌ها نبود. ثانیاً از نظر سیاسی تحت‌الشعاع کاشانی یا بروجردی قرار داشت و نمی‌توانست سری در میان سرها درآورد.

ولی پس از سال ۱۳۴۰ موقعیت کاملاً متفاوتی برای او فراهم شده بود. بنابراین در اوضاعی که جنبش مخالفتهای مردمی علیه رژیم شاه بالا گرفته بود، خمینی اظهار مخالفت با برخی جنبه‌های تصمیمات رژیم را به‌وسیلهٔ کسب شهرت و اعتبار در میان مردمی که عمیقاً از آن رژیم بیزار بودند، تبدیل کرد. آن‌چنان که خودش در آن ایام تصریح می‌کرد: «رگ خواب ملت اسلام را ما به‌دست آوردیم»(۱).

مخالفت خمینی با برخورداری زنان از حق رأی

اولین مخالفت علنی خمینی با بعضی از تصمیمهای رژیم شاه، مربوط به انجمنهای ایالتی و ولایتی است که دولت وقت به‌نخست‌وزیری اسدالله علم در تاریخ ۱۶مهر ۱۳۴۱ تصویب کرد.

علت اصلی برآشفتگی خمینی و همگنانش این بود که در مصوبهٔ مزبور برای نخستین‌بار به‌زنان حق رأی داده شده بود. در این مصوبه هم‌چنین قید اسلام از شرایط انتخاب‌شوندگان و انتخاب‌کنندگان برداشته شده بود و در مراسم سوگند به‌جای قرآن گفته شده بود کتاب آسمانی. این دونکته نیز از موضوعات مورد اعتراض خمینی و آخوندهای دیگر بود. اما آنها بیش‌از هرچیز به برخوردار شدن زنان از حق رأی اعتراض داشتند.

به‌دنبال انتشار خبر مصوبهٔ هیأت دولت، خمینی و شریعتمداری و گلپایگانی جلسه‌یی در قم برگزار کردند که حاصل آن مخابرهٔ تلگرامی به‌شاه بود.

متن این تلگرام و سه تلگرام دیگری که با امضای خمینی در ماههای مهر و آبان ۱۳۴۱

پانویس

۱ـ سخنرانی خمینی در ۱۱آذر ۱۳۴۱

برای شاه و علم ارسال شده در کتابهایی که از سوی رژیم منتشر شده معمولاً آورده نمی‌شود، زیرا مملو از چاپلوسی برای شاه است. (۲)

شاه در پاسخ به این تلگرام، نامهٔ تحقیرآمیزی خطاب به آخوندهای قم ارسال می‌کند و آنها را به‌علم، نخست‌وزیر خود، ارجاع می‌دهد.

به‌دنبال آن خمینی با پیروی از حد و مرزی که شاه تعیین کرده بود، تلگرامی برای علم می‌فرستد و در آن از تعطیلی مجلس شورا و مجلس سنا نیز شکایت می‌کند.

در این تلگرام گفته شده بود: «در تعطیلی طولانی مجلسین دیده می‌شود که دولت اقداماتی را در نظر دارد که مخالف شرع اقدس و مباین صریح قانون اساسی است».

مجلسی که در زمستان سال ۴۰ انتخاب شده بود، ترکیب نمایندگانش از حامیان فئودالها بودند و از نظر سیاسی کفهٔ گرایش انگلیسی را در رژیم شاه سنگین می‌کرد.

پانویس

۲ـ در مقدمهٔ یکی از همین کتابها (مجموعه‌یی از مکتوبات، سخنرانیها، پیامها و فتاوی امام خمینی- ۱۳۶۰) تصریح شده: «لازم به تذکر است که این مجموعه فاقد چهار تلگراف امام مربوط به مهر و آبانماه ۱۳۴۱ می‌باشد».

۷

تلگرامهای خمینی به‌شاه

تلگرامهای خمینی به‌شاه

در تاریخ ۱۵آبان۴۱ خمینی تلگرام دیگری خطاب به‌شاه ارسال می کند و از علم نزد او شکایت می کند. در این تلگرام از جمله آمده بود: «آقای علم از نشر افکار عمومی در مطبوعات و ا نعکاس تلگرافات مسلمین و اظهار تظلم آنها به اعلیحضرت و علمای ملت جلوگیری کرده و می کند و برخلاف قانون اساسی مطبوعات کشور را مختنق کرده و می کند و به‌وسیلهٔ مأمورین در اطراف، ملت مسلمان را که می‌خواهند عرض حال خود را به اعلیحضرت و علمای ملت برسانند ارعاب و تهدید می کند...

آقای علم تخلف خود از قانون اسلام و قانون اساسی اعلام و برملا نموده، آقای اسدالله علم گمان کرده با تبدیل کردن قسم به قرآن مجید به کتاب آسمانی ممکن است قرآن کریم را از رسمیت انداخت و اوستا و انجیل و بعضی کتب ضاله را قرین آن یا به‌جای آن قرار داد.

این‌جانب به حکم خیرخواهی برای ملت اسلام اعلیحضرت را متوجه می‌کنم به این‌که اطمینان نفرمایید به عناصری که با چاپلوسی واظهار چاکری و خانه‌زادی می‌خواهند تمام کارهای خلاف دین و قانون را کرده به اعلیحضرت نسبت دهند و قانون اساسی را که ضامن ملیت و سلطنت است با تصویب‌نامهٔ خائنانه و غلط از اعتبار بیندازند».

خمینی در پایان تلگرام خود به‌شاه می‌نویسد: «از خداوند تعالی استقلال ممالك اسلامی و حفظ آن را از آشوب مسئلت می‌نمایم».

خمینی در این تلگرامها، هم به قانون اساسی رژیم شاه، هم به مجلس شورا و مجلس سنای آن و هم به‌قول خودش به اعلیحضرت اظهار وفاداری می کند و نگران آن است که مبادا کسانی که کارهای خلاف می کنند آن را به اعلیحضرت نسبت دهند. از نظر

خمینی، چنان‌که در این تلگرامها تصریح می‌کند، منشأ مشکل اسدالله علم است که راه تظلم‌خواهی ملت به نزد اعلیحضرت را بسته وگرنه شاه از جنایتها و خیانتهای رژیمش مبراست.

لحن توهین‌آمیز خمینی نسبت به کتابهای آسمانی سایر ادیان نیز قابل توجه است. علناً اوستا و انجیل را در ردیف کتابهای ضاله نام می‌برد. این دیدگاه منشأ سرکوبگریها و جنایتهای کنونی رژیم نسبت به هموطنان شریف مسیحی و یهودی و پیروان سایر ادیان است.

یکی از پیروان خمینی برای رفع و رجوع فحوای تلگرامهای خمینی به‌شاه، می‌نویسد: «در مورد خودداری از حمله و اعتراض مستقیم به شخص شاه باید گفت که این، در آن شرایط از ژرف‌نگری و دوراندیشی امام خمینی سرچشمه می‌گرفته است. زیرا درست است که کارگردان اصلی و طراح تمام تغییر و تحول ارتجاعی و استعماری در ایران شخص شاه بود... و بقیه جز مهره‌های بی‌اراده و در دست شاه چیزی نیستند، ولی از آن‌جا که در آن اوضاع و شرایط امام خمینی هنوز قدرت مردمی کافی در اختیار نداشت... نمی‌توانست به میدان شاه برود و رسماً با او روبه‌رو شود...»(۱)

درواقع آن‌چه خمینی در این تلگرامها آورده، عقیدهٔ واقعی اوست. او نمی‌خواست با شاه دربیفتد. سقف خواسته و مبارزه‌جویی او واداشتن شاه به عقب‌نشینی از برخی تصمیمها برای حفظ ظواهر به‌اصطلاح اسلامی بود.

خودداری از مخالفت با «اصل واساس سلطنت»

از این پیشتر هنگامی که خمینی کتاب «کشف‌الاسرار» را می‌نوشت، همان‌جا تصریح می‌کرد که آخوندهای هم‌سنخ خودش هیچ‌وقت با اساس رژیم سلطنتی مخالفت نکردند و «هیچ‌وقت نخواستند اساس حکومت را به‌هم بزنند و اگر گاهی هم

پانویس

۱ـ «بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی»، ص ۱۶۱

با شخص سلطانی مخالفت کردند، مخالفت با همان شخص بوده از باب آن‌که بودن او را مخالف صلاح کشور تشخیص داده‌اند وگرنه با اصل و اساس سلطنت تاکنون از این طبقه مخالفتی ابراز نشده است»(۲).

در سال ۴۱ نیز که رژیم شاه با مانور بزرگی به‌نام اصلاحات ارضی و انقلاب سفید، می‌خواست وضعیت انقلابی و انفجاری جامعه را خنثی نماید و عمر رژیم خود را طولانی‌تر کند، خمینی به مضامین اصلی توطئهٔ بزرگ شاه بی‌اعتنا بود، درعوض همهٔ داد و فریادها و تلگرافها و سخنرانیهای خود را روی این خواستهٔ قرون‌وسطایی و ارتجاعی متمرکز ساخته بود که چرا رژیم شاه می‌خواهد به زنان حق رأی دهد. یعنی به همان دامی افتاد که شاه می‌خواست. او می‌خواست که تا آن‌جا که ممکن است مبارزه و اعتراض مردم را به کانالهای انحرافی و به‌سمت اهداف کاذب سوق دهد.

در آذرماه سال ۴۱ سرانجام رژیم شاه پذیرفت که از مصوبهٔ انجمنهای ایالتی و ولایتی صرفنظر کند.

خمینی این عقب‌نشینی را یک پیروزی برای خود به‌حساب آورد. وی در سخنانی که در یازدهم آذر ۴۱ به همین مناسبت در اولین جلسهٔ درس خود در حوزه ایراد کرد، از مخاطبانش خواست که اعتراضها را پایان یافته تلقی کنند و دوباره به درس و تحصیل رو بیاورند: «علما و زعمای اسلام... مردم را به حفظ آرامش نصیحت می‌کنند اما وقتی ببینند اسلام در معرض خطر است، باز تا حد امکان می‌کوشند که با نشر مطالب، ذکر حقایق، با گفتگو و مذاکره و با فرستادن اشخاص نزد دستگاه حاکمه مشکل را حل کنند و اگر نشد ناچارند قیام و اقدام کنند... این ذخایرهستند که همیشه با نصایح خود مردم سرکش را خاموش و آرام ساخته‌اند لیکن تا آن‌جا که استقلال مملکت را در خطر نبینند».

در مورد زنان نیز خمینی شمه‌یی از افکار ارتجاعی خود را بیان کرد: «زنها را وارد

پانویس

۲ ـ «کشف‌الاسرار»، ص ۱۸۶

کرده‌اید در ادارات، ببینید در هر اداره‌یی که وارد شدند آن اداره فلج شد. فعلاً محدود است. علما می‌گویند توسعه ندهید. به استانها نفرستید. زن اگر وارد هر دستگاهی شد، اوضاع را به هم می‌زند. می‌خواهید استقلالتان را زنها تأمین کنند؟»(۳).

باری، خمینی که ظاهراً برای طلبه‌های خود سخنرانی می‌کرد، درواقع داشت نقش و تأثیر خود و آخوندهای نظیر خودش را در ممانعت از شعله‌ور شدن آتش مبارزه و مقاومت مردم به رژیم شاه یادآوری می‌کرد.

وی گفت: «اگر کلمه‌یی صادر شده بود، انفجار ظاهر می‌شد. این آتش را چه کسی خاموش کرد؟ چرا نمی‌خواهند درک کنند؟ چرا این پشتوانه را به‌هرنحوی می‌خواهند بشکنند؟... چرا خود را به این روحانیت مستند نمی‌کنند؟»

خمینی خطاب به طلبه‌ها و روحانیون جوان نیز گفت: «شما باید مهذب باشید، نفس خود را تزکیه کنید، خود را آراسته و وارسته سازید. حق این‌که به رئیس دولت یا به مقامات دیگر ناسزا گفته شود، نیست. شما بزرگتر از این هستید».

و سرانجام این‌که به‌شاه نیز نصیحت کرد این قوه یعنی حمایت آخوندها را از دست ندهد(۴). در مقابل این موضعگیریها، جنبش دانشجویی از خمینی می‌خواست که با استبداد و وابستگی اعلان مخالفت کند.

به‌هرحال، همزمان با نصایح مشفقانهٔ خمینی، رژیم شاه توطئه‌یی را که می‌خواست با

پانویس

۳ـ این گونه اظهارات خمینی، در نوشته‌ها و تاریخ‌نگاریهای بازماندگان خمینی، مسکوت گذاشته شده و به آن اشاره‌یی نمی‌شود. در مقدمه کتاب کوثر، که مجموعه سخنرانیهای خمینی است و بعد از مرگ او منتشر شده، احمد خمینی مخالفت خمینی با لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی را توضیح می‌دهد، اما اشاره‌یی به سبب اصلی این مخالفت یعنی برخوردار شدن زنان از حق رأی نمی‌کند: «در مهر ماه ۱۳۴۱ لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی نیز از تصویب گذشت. روح اصلی لایحه اسلام‌زدایی تشکیل می‌داد. با تصویب آن قید اسلام از شرایط رأی‌دهندگان و منتخبین حذف می‌شد و شرط ″سوگند به قرآن مجید″ جای خود را به «سوگند به کتاب آسمانی» می‌داد. هدف اصلی رژیم ارزیابی شرائط و زمینه‌سازی برای اجرای طرحهای بعدی و اصول به اصطلاح انقلاب سفید بود».

۴ ـ «صحیفه نور»، ج۱، ص۱۶

انقلاب سفید محقق کند، به آخرین مراحل آمادگی رسانده بود.

از فضای بالنسبه باز آن دوران یعنی در فاصلهٔ سالهای ۳۹ تا ۴۲ و آن جوش و خروش اوج گرفتهٔ مردمی به‌جای آن‌که آلترناتیو و راه‌حلی عاید شود که به حاکمیت مردمی بینجامد، باز این دشمن بود که داشت یک دوران سیاه دیگر را برای ملت تدارک می‌دید. خمینی از به‌هم‌خوردن مصوبهٔ انجمنهای ایالتی ولایتی و مخالفت با حق رأی زنان شیپور پیروزی می‌زد، اما شاه استمرار دیکتاتوری کامل‌العیار خود برای ۱۵سال دیگر را تضمین می‌کرد.

۸

قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

قیام ۱۵خرداد ۱۳۴۲

در اواخر سال ۴۱ و بهار سال ۴۲ جامعهٔ ایران نقطه‌عطف مهمی را از سر می‌گذراند. نیروهای ملی و مردمی و سایر اقشار مخالف رژیم به‌اعتراض و مقابله با رژیم و مانور جدید آن یعنی اصلاحات ارضی و آن‌چه انقلاب سفید نامیده شده بود، مبادرت کرده بودند و شاه نیز که اجرای سیاست مورد نظر آمریکا را برعهده گرفته و حکومت خود را یکپارچه کرده بود، برای سرکوب خیز برمی‌داشت.

تصادم این دو نیرو، فضای سیاسی و اجتماعی ایران را ملتهب کرده و به‌لحن اعتراضهای خمینی علیه شاه نیز رنگ تندی بخشیده بود. او تا پیش از این، از حد اعتراض شفاهی و تلگراف زدن به‌خاطر انجمنهای ایالتی و ولایتی و به‌خصوص مخالفت با برخورداری زنان از حق رأی فراتر نمی‌رفت. اما در همین اوضاع سخنرانیها و موضعگیریهای پرخاشگرانه‌یی علیه رژیم می‌کرد. اگرچه هنوز از تعرض به‌اساس حکومت شاه ابا داشت.

در روزهای اول بهمن تهران و برخی شهرهای دیگر صحنهٔ تظاهرات و حرکتهای اعتراضی متعددی است که در مخالفت با انقلاب سفید شاه و رفراندمی که در دستور کار خود گذاشته، برگزار می‌شود.

رژیم شاه با سرکوب موضعی این رشته مخالفتها و اعتراضها و استقرار گستردهٔ قوای سرکوبگر خود در خیابانها و میدانها و نقاط پررفت‌وآمد شهر، برای برگزاری رفراندم خود، فضا را آماده می‌کند. روز ششم بهمن این رفراندم اجرا می‌شود و رژیم شاه ادعا می‌کند که شش‌میلیون رأی به‌دست آورده است. از این پس، شاه که سرمست پیروزی مانور انقلاب سفید است، سرکوب کامل همهٔ مخالفان و مدعیان و خاموش کردن هر

صدای مخالفی را در دستور کار خود قرار می‌دهد. این لازمهٔ پیشبرد سیاستی است که برعهده گرفته است.

در اوایل فروردین۴۲، شاه می‌خواست ضرب‌شستی نشان دهد. روز دوم فروردین، به‌مناسبت سالروز شهادت امام‌ششم، همزمان دوجلسه، یکی در خانهٔ خمینی و دیگری در فیضیهٔ برگزار شد. در اجتماع خانهٔ خمینی، فقط صلوات فرستادنها و تشنجات محدودی رویداد و عوامل رژیم بر حسب دستوراتی که گرفته بودند، بیش از این کاری نکردند. اما مراسم فیضیهٔ را به‌خاک و خون کشیدند(۱). مزدوران رژیم شاه، همزمان مدرسهٔ طالبیه در تبریز را به‌همین صورت هدف حملهٔ خود قرار می‌دهند.

حوادث بعدی و پیامدهای این حادثه نشان داد که رژیم شاه با مبادرت به‌چنین حملاتی به اشتباه بزرگی دست زده است. زیرا آخوندها و حوزه‌های مختلف را، که دستخوش تشتت و تفرقه بودند، در مخالفت با رژیم هم‌نظر کرد.

در پی آن خمینی در تلگرامی به‌آخوندهای تهران، به‌رژیم شاه و به‌کسانی که با شعار شاه‌دوستی به‌فیضیه تاخته بودند، حمله کرد. او ازجمله گفت: «اکنون روحانیون و طلاب در این شهر مذهبی تأمین جانی ندارند، اطراف منازل علما و مراجع محصور به‌کارآگاه و گاهی کماندو و مأموران شهربانی است... طلاب محترم از ترس مأموران لباسهای روحانیت را تبدیل نموده‌اند. اینان با شعار شاه‌دوستی به مقدسات مذهبی اهانت می‌کنند». خمینی در همین تلگرام کاری را که خود سالها به‌آن مشغول بود، حرام اعلام

پانویس

۱ــ دربارهٔ شمار کشته‌های حادثهٔ فیضیه، خامنه‌ای ولی‌فقیه کنونی رژیم، در مصاحبه‌یی با روزنامهٔ جمهوری مورخ ۱۲خرداد۱۳۶۱ گفته است: «در واقعهٔ مدرسهٔ فیضیه شاید تعداد شهیدان ما از دو سه‌نفر بیشتر نبود، یک نفر که با نام و نشان معروف شد، شهید رودباری بود و یکی دو نفر دیگر و هم‌چنین تعدادی طلبه کتک خوردند. این حادثه را شخص امام با پیگیری تبلیغاتی و سازماندهی بسیار ظریفی یعنی گسیل داشتن طلاب و فضلای حوزه در محرم همان سال به‌سراسر کشور و دستور به‌همهٔ گویندگان مذهبی که از روز هفتم محرم ماجرای فیضیه را به‌مردم بگویند، و همهٔ دستجات مذهبی که از روز نهم محرم ماجراهای دوم فروردین را در سینه‌زنیها و نوحه‌ها مطرح نمایند توانست به‌آن‌جا برساند که قیام عظیمی چون ۱۵خرداد را پیامد داشته باشد.

کرد و گفت: «تقیه حرام است و اظهار حقایق واجب (ولو بلغ ما بلغ)»(۲).

درواقع این رژیم شاه بود که در آن مقطع پلهای میان خود و حوزه‌ها و مراجع آن را خراب می‌کرد.

این سرکوبگریها آتش اعتراض کل جامعه را نیز تندتر کرد و زمینه‌های قیامی را فراهم کرد که دو ماه بعد فوران نمود: قیام ۱۵خرداد. قیامی که واکنش مردم به‌جان آمده در برابر رژیم شاه و مانور انقلاب سفید او بود و با سرکوبی خونین مواجه شد.

جرقهٔ این قیام با مراسم عزاداری به‌مناسبت عاشورای حسینی زده شد. در قم و مشهد و بیش از همه در تهران مردم به‌تظاهرات و دادن شعارهای خشمگینانه‌یی علیه رژیم و شخص شاه پرداختند. مردم در تظاهرات خیابانی از خمینی نیز، که در این زمان مهمترین چهرهٔ مذهبی شناخته‌شدهٔ مخالف رژیم بود، حمایت کردند. اما شعارهایشان به‌کلی با آن‌چه خمینی می‌گفت و می‌خواست، متفاوت بود. زیرا شاه را خونخواری می‌نامیدند که باید برود یا مرگ و نابودی او و رژیمش را درخواست می‌کردند.

صحنه‌هایی از آن قیام خونین، در کتاب «تاریخ سی‌ساله» نوشتهٔ فدایی شهید بیژن جزنی به‌این‌صورت تشریح شده است: «تظاهرات در روز ۱۵خرداد ابعاد و شدت بی‌سابقه‌یی پیدا کرد. خصلت شورشی تظاهرات باعث تعطیل زندگی عادی شهر و جاری شدن انبوه انسانی به‌خیابانها شده دسته‌های محدود تظاهرکننده در اوایل روز با به‌کاربردن مواد آتشزا (مثل فسفر) و تخریب و هجوم به پاره‌یی از سازمانهای دولتی، چند باشگاه ازجمله باشگاه شعبان بی‌مخ، پلیس و نیروهای نظامی را وادار به به‌کار بردن اسلحه کردند. این امر به‌سرعت زندگی در شهر را مختل کرد. طرحهای ضدشورشی به‌مورد اجرا گذاشته شد. خیابانهای مهم شهر توسط نیروی نظامی از یکدیگر قطع شد و نیروی نظامی همراه تانک و زرهپوش و جیپهای حامل مسلسل سنگین مردم را اعم از تظاهرکننده یا عابر به‌گلوله بست... مردم که جز چوب و سنگ سلاحی نداشتند،

پانویس

۲ـ «صحیفهٔ نور»، ج۱، ص۳۹

قادر به‌هیچ‌گونه مقاومتی نبودند. اشغال نظامی شهر ادامه یافت. در روز ۱۶خرداد نیز با کوچکترین تجمعی آتش نظامیان عده‌یی را از پا درمی‌آورد. توده که از سلاخی رژیم به‌خشم آمده بود، به‌مشتهای خالی خود با خشمی جنون‌آسا می‌نگریست و بسیار کسانی بودند که از شدت نومیدی می‌گریستند»(۳).

خود خمینی بعدازظهر روز عاشورا در قم سخنرانی شدیداللحنی داشت که باعث دستگیریش شد.

وی در این سخنرانی اگرچه تیزترین کلمات خود را علیه اسراییل به‌کار برد، با این حال برای اولین‌بار شخص شاه را نیز مورد انتقاد قرار داد و به‌تبلیغات و اتهامات رژیم شاه علیه آخوندها پاسخ گفت. اگرچه از درخواست سرنگونی او اجتناب کرد و با جملاتی از این قبیل، راه کنار آمدن با او را باز گذاشت: «آقای شاه نفهمیده می‌رود بالای آن‌جا می‌گوید تساوی حقوق زن و مرد. آقا این را به تو تزریق کرده‌اند. تو مگر بهایی هستی که من بگویم کافر است. بیرون کنند. نکن این‌طور نکن این طور... والله من شنیده‌ام که سازمان امنیت در نظر دارد شاه را از نظر مردم بیندازد تا بیرونش کنند و لهذا مطلب را معلوم نیست به‌او برسانند»(۴).

سرانجام در بامداد روز ۱۶خرداد، مأموران رژیم، خمینی را جلب کردند و پس از انتقال به‌تهران زندانی کردند. همزمان آیت‌الله قمی از مشهد و محلاتی از شیراز نیز توسط رژیم دستگیر شدند.

خمینی از شانزده خرداد۴۲ تا یازده مرداد همان‌سال یعنی کمتر از دوماه در زندان بود. مدتی در زندان قصر و سپس در عشرت‌آباد. دربارهٔ چگونگی حبس او و مواضعش در برابر رژیم، کسی که بیش از همه مطلع بود، پاکروان رئیس وقت ساواک بود. اما خمینی در روزهای اول حاکمیت خود، پس از پیروزی انقلاب ضدسلطنتی او را تیرباران کرد.

پانویس

۳ــ «تاریخ سی‌ساله»، بخش دوم، ص۱۱۴ و ۱۱۵

۴ــ «صحیفهٔ نور»، ج۱، ص۵۴ تا ۵۷

یکی از آخوندهای نزدیک خمینی به‌نام حمید روحانی دربارهٔ دوران زندان خمینی می‌نویسد: «روز جمعه ۱۱مرداد۴۲، پاکروان رئیس سازمان جاسوسی به‌اصطلاح امنیت به‌دیدار قائد بزرگ در پادگان عشرت‌آباد رفت و پس از انجام مراسم و تشریفات دیدار اظهار داشت: ...شاهنشاه دریافتند که مرجع روحانیت در این مبارزه و مخالفت، فقط نظر دینی داشته‌اند و به‌تحریک عوامل بیگانه به این کارها دست نزدند و نیز با اساس سلطنت مخالف نیستند ولی می‌فرمایند با نطق عاشورای ایشان چه کنم که درآن به‌شخص اول مملکت و خاندان سلطنت اهانت شده‌است و حضرتعالی تصدیق بفرمایید که آن نطق خیلی تند بود. در دنیا چه در کشورهای جمهوری چه سلطنتی، چه در دموکراسی، چه استبدادی، در هیچ جا سابقه ندارد که علیه رئیس حکومتی با این لحن سخن برانند... قائد بزرگ در مقام پاسخ فرمود: ممکن است در آن نطق تندرویهایی شده باشد. ولی هرچه بود جنبهٔ نصیحت داشته است و آن نصیحتها برای شاه لازم بوده است و شما هم شاه را نصیحت کنید...»

کتاب یادشده می‌نویسد: «در این هنگام سرهنگ مولوی رئیس سازمان جاسوسی تهران نیز حضور به‌هم رسانید و نسبت به‌قائد بزرگ عرض اخلاص کرد...»(۵)

مرتضی پسندیده، برادر خمینی، جریان ملاقات خود با او در زندان عشرت‌آباد را شرح داده. این ملاقات از طریق برادرزادهٔ نصیری (رئیس وقت شهربانی) که با پسندیده در ارتباط بوده، میسر شده است. پسندیده توضیح می‌دهد که برای مطلع ساختن خمینی نسبت به‌آن‌چه در بیرون زندان پس از قیام ۱۵خرداد در جریان بود، سؤالهایی دربارهٔ وضع حوزه‌ها و بازار، که در آن ایام به‌نشانهٔ اعتراض در حال تعطیل بود، با خمینی در میان می‌گذارد. خمینی به پسندیده پاسخ داده بود که هم بازار و هم حوزه‌ها کار و درس خود را از سربگیرند و باز شوند(۶).

سپس شماری از مراجع و روحانیان که در آن‌موقع برای اظهار مخالفت با دستگیری

پانویس

۵ــ «بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی»، ص۵۷۵

۶ــ مجلهٔ «پاسدار اسلام» سال۱۳۶۷، شماره‌های ۸۴ به‌بعد

خمینی به‌تهران رفته بودند، با پاکروان ملاقات می‌کنند و خواستار آزادی خمینی می‌شوند. به‌دنبال آن خمینی از زندان آزاد شده و به‌خانه‌یی در داوودیه تهران فرستاده می‌شود.

مرتضی پسندیده می‌گوید: «ما به‌وسیلهٔ آقای پناهی که داماد همشیره‌مان بود و در عشرت‌آباد معلم بود (گرچه نظامی هم نبود ولی استاد نظامیها بود) پیغامی به امام دادیم. من مطلبی را به این شرح خدمت ایشان نوشتم که: «شما را بناست امروز آزاد کنند و پاکروان برای آزادی شما به‌آن‌جا می‌آید و قصد دارد شما را به‌منزل نجاتی ببرد و نجاتی آدم خوشنامی نیست و شما صلاح نیست به‌آن‌جا بروید. لذا موافقت نکنید» من آن کاغذ را به پناهی دادم و او هم پیغام را به‌امام رساند. امام در پاسخ نوشتند: ″ماراهی نداریم جز این‌که قبول کنیم و به‌منزل نجاتی برویم. ولی بیش از یک شب در آن‌جا نیستیم و بعدها باید منزل بگیریم و فعلاً رفتن به‌آن‌جا اشکال ندارد″»(۷).

دربارهٔ نحوهٔ آزادی خمینی از زندان، آخوند محمدرضا توسلی که از هنگام به‌قدرت رسیدن خمینی تا روز مرگ او پیشکارش بود، می‌گوید: «حضرت امام را در تاریخ هیجدهم فروردین۴۳، به توهم این‌که ایشان از کار خود پشیمان است، از زندان و حصر آزاد کردند. در بعضی جراید هم جملاتی از قبیل این‌که بین دولت و روحانیت تفاهم حاصل شده است، درج گردید. از این‌رو حضرت امام در اولین نطق بعد از مراجعت، جملات روزنامه‌ها را تکذیب کردند و فرمودند: ″اگر خمینی هم سازش کند، ملت اسلام با شما سازش نمی‌کند″»(۸).

خمینی، پس از سپری کردن این حبس کوتاه‌مدت، تا مدتی در خانه‌یی در داوودیه تهران و سپس در خانهٔ یکی از تجار طرفدارش در قیطریه تحت‌نظر بود تا این‌که در ۱۸فروردین۴۳ دوباره به‌خانهٔ خود در قم بازگشت و از آزادی عمل کامل برخوردار شد. قابل توجه است که در آن زمان با آن‌که بیش از ده سال از کودتای ننگین استعماری

پانویس

۷ــ همان مجله

۸ــ «صحیفهٔ نور»، ج۱، ص۲۷۴

علیه دولت ملی دکتر مصدق می‌گذشت، پیشوای بزرگ نهضت ملی هم‌چنان در احمدآباد کرج تحت‌نظر قرار داشت و هیچ‌گاه اجازهٔ کمترین اقدامی پیدا نکرد و حتی برای معالجه و امور شخصی خود زیر فشار انواع محدودیتها قرار داشت و نمی‌توانست با افرادی جز وابستگان خود تماس بگیرد.

باری، خمینی پس از حضور مجدد در قم، یک چند تلاش کرد جلسات هفتگی منظمی با شرکت آخوندهای مهم قم برگزار کند. اما آن‌چه باعث تبعید او از ایران شد، مخالفتش با تصویب قانون کاپیتولاسیون بود.

۹

تبعید خمینی به ترکیه

تبعید خمینی به ترکیه

خمینی در سال۴۳، در پی یک سخنرانی علیه تصویب قانون کاپیتولاسیون در مجلسین رژیم شاه، به ترکیه تبعید شد.

قانون مزبور در سوم مرداد سال۴۳ مخفیانه از تصویب مجلسین رژیم شاه گذشت.

در چهارم آبان همان سال، خمینی در یک سخنرانی به این قانون حمله کرد و برخلاف سخنرانیهای گذشته، آمریکا و رئیس‌جمهور آن کشور را نیز هدف اعتراضهای شدیداللحن خود قرار داد. خمینی از جمله گفت: «استقلال ما را فروختند، ... عزت ما پایکوب شد، عظمت ایران از بین رفت، عظمت ارتش ایران پایکوب شد... اگر یک آشپز آمریکایی مرجع تقلید شما را در وسط بازار ترور کند زیرپا منکوب کند، پلیس ایران حق ندارد جلوی او را بگیرد، دادگاههای ایران حق ندارد محاکمه کنند... باید برود آمریکا... اگر شاه ایران یک سگ آمریکایی را زیر بگیرد، بازخواست می‌کنند و اگر چنان‌چه یک آشپز آمریکایی شاه ایران را زیر بگیرد، مرجع ایران را زیر بگیرد، ... هیچ‌کس حق تعرض ندارد...»(۱).

در آن ایام خمینی در برابر هجوم تبلیغاتی رژیم شاه که به او انگ ارتجاعی و ارتجاع سیاه می‌زد، در تنگنا قرار داشت. از این‌رو در سخنرانیها و اعلامیه‌های خود کراراً تلاش می‌کرد به اتهام کهنه‌پرستی و ارتجاع پاسخ بگوید و خود را از آن مبرا کند. تا این‌که تصویب قانون خائنانه کاپیتولاسیون، فرصت مناسبی برای او فراهم کرد تا به‌شعارها و مخالفتهای خود رنگ و بوی ضدآمریکایی بزنند. با این همه در همین

پانویس

۱ ـ «صحیفه نور» ج۱، ص۱۰۲

سخنرانی، به‌رغم حملات سنگینی که به آمریکا و رئیس‌جمهور آن کرد، از نظر سیاسی از حدود معینی فراتر نرفت:

نخست آن که به‌هیچ‌وجه خواستار لغو قراردادهای شاه با آمریکا نشد.

دوم آن‌که کمترین حمله‌یی به‌شاه نکرد و توپ و تشرهایش را متوجه وکلای مجلس و دولت کرد.

اما از آن‌سو، رژیم در مرحله جدیدی که آغاز کرده بود، برای استقرار دیکتاتوری وابستهٔ خود، دیگر نمی‌خواست هیچ صدای مخالفی را بشنود، تصمیم به تبعید خمینی از ایران گرفت. خمینی روز سیزده‌آبان سال۴۳ به ترکیه فرستاده شد و پس از مدت کوتاهی به نجف رفت.

از آن پس خمینی از نظر سیاسی به‌خاطر بی‌عملیش برای یک دوره به‌محاق رفت.

علت مخالف‌خوانیهای خمینی

مقایسهٔ موضعگیریها و فعالیتهای سیاسی خمینی در سالهای چهل تا چهل‌وسه، با زندگی سیاسی او تا پیش از این دوره، این سؤال اساسی را پیش می‌آورد که چه شد که خمینی پس از آن‌همه سکوت و انفعال، در شصت سالگی یکباره به چنین مخالف‌خوانیهایی رو آورد؟

کسی که در برابر جنایتهای فجیع دیکتاتوری رضاشاه سکوت کرده بود، کسی که حاضر نشده بود حتی یک کلمه در مخالفت با کودتای استعماری ۲۸مرداد بر زبان بیاورد، چه شد که ناگهان از مصوبه انجمنهای ایالتی و ولایتی به جوش آمد؟

در حالی که فی‌المثل، حوادث و قضایایی نظیر کشتار مسجد گوهرشاد در مشهد یا ماجرای کشف حجاب در دوران رضاشاه یا کشتار سی‌تیر بسا مهمتر از مصوبهٔ انجمنهای ولایتی و ایالتی بود. خمینی حتی نسبت به اعدام نواب صفوی توسط رژیم شاه سکوت پیشه کرده بود . اگرچه بعد از به‌قدرت رسیدن، عده‌یی از همدستانش بسیار سنگ او را به‌سینه می‌زدند.

پیروان خمینی تلاش کرده‌اند این تناقض بزرگ را توجیه کنند اما قادر به آن نشده‌اند. اما زندگی سیاسی خمینی و موضعگیریهای او در سالهای بعد، پاسخ این سؤال را روشن می‌کند.

خمینی که بیشتر عمر خود را در حوزه‌ها گذرانده و سابقه و تحصیل و تربیت و کسوت آخوندی داشت، وجه غالب شخصیتش سیاست‌پیشگی و فرصت‌طلبی به‌معنی اخص آن بود.

اگرچه سالیان در کنار گود بود، اما، از نظارهٔ پیامدهای جنگ جهانی اول و دوم در ایران، چگونگی سرکار آمدن و ساقط شدن رضاشاه و دولتهایی که پی‌درپی سرکار می‌آمدند، قضایای کودتای ۲۸مرداد و... درک مادی روشنی از «تعادل‌قوا» به‌دست آورده بود و خود را با تحول قدرتها تنظیم می‌کرد. این همان فکر و رویکردی بود که از خمینی شخصیتی ساخته بود که مترصد شکاف و فرجه‌یی برای مطرح ساختن خود و سوار شدن بر امواج نارضایتی و اعتراض مردم بود.

او در دو مقطع این فرصت را به‌بهترین صورت تشخیص داد. یکی همان مقطع سالهای ۴۰ تا ۴۳ بود، دیگری در سال۵۷.

در سال ۴۰ او به تغییر سیاستهای بین‌المللی نسبت به‌شاه پی برد و همین که احساس کرد موقعیت شاه ضعیف و درحال تزلزل است، در شکافی که در این زمینه بارز شده بود، سرمایه‌گذاری کرد.

بی‌شک، هنگامی که اظهار مخالفت با برخی سیاستهای رژیم را جایگزین سکوت ۶۰سال گذشته می‌کرد، روی حمایتهای بین‌المللی و مشخصاً تأیید و پشتیبانی انگلیس که در آن‌زمان در حال از دست دادن پایگاههای خود در ایران بود، حساب باز کرده بود. در این زمینه روابط ویژهٔ او با آخوندهای انگلیسی نشان و عناصر ۲۸مردادی هم‌چون فلسفی قابل توجه است. در آن دوره، آخوند مزبور، بارها نقش سخنگوی خمینی در مجامع مختلف را ایفا می‌کرد: «قائد بزرگ... از آقای فلسفی که در آن هنگام ـنمی‌دانم به‌طور اتفاق یا روی انگیزهٔ سیاسی‌ـ در قم به‌سر می‌برد، خواست که طی

یک سخنرانی، دولت را از عواقب شوم حملهٔ تبلیغاتی علیه روحانیت در سطح جرائد و مطبوعات برحذر دارد»(۲).

از این نمونه‌ها کم نیست. در آن زمان خوب روشن بود که فلسفی چه‌کاره بوده و به‌خصوص درجریان کودتای ۲۸مرداد و چه روابطی با کودتاچیان و جریانهای تحت‌الحمایهٔ انگلیس داشت(۳).

قرائنی هم وجود دارد که نشان می‌دهد خمینی پیش از آن‌که ماجرای تصویب قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی پیش آید، مترصد اوضاع بود و خود را برای مبادرت به‌حرکتی دربرابر رژیم آماده می‌کرد. آخوند ابوالقاسم خزعلی که چندین سال عضو فقهای شورای نگهبان بود، در این‌باره می‌گوید: «یک‌ماه قبل از قضیهٔ انجمنهای ایالتی و ولایتی، بنده به ایشان گفتم می‌خواهم به نجف بروم. شما فرمایشی دارید؟ فرمودند: «به‌علمای آن‌جا بگو به‌زودی سروصدایی در کشور بلند می‌شود و این آتش زیر خاکستر است. به‌زودی دود بلند می‌شود. من در آن‌موقع از قم داد می‌زنم، شما هم داد بزنید. «گفتم امام مطلب چیست؟ نفرمودند»(۴).

کسانی هم که وقایع آن روزها را به‌یاد دارند، می‌گویند از آیت‌الله مرتضی حائری، پسر آیت‌الله عبدالکریم حائری، مؤسس حوزهٔ قم، که در آن سال عازم سفر حج بود،

پانویس

۲ ـ «بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی»، ص۲۱۳

۳ ـ بعد از این مقطع نیز، فلسفی روابط ننگینی با رژیم شاه و گردانندگان ساواک داشت. نشریهٔ مجاهد در شمارهٔ فوق‌العادهٔ اول‌تیر ۱۳۶۰، اعترافهای آجودان مخصوص سپهبد مقدم آخرین رئیس ساواک رژیم شاه را درج کرده که در آن ملاقاتهای فلسفی با سپهبد مقدم را شرح داده است. سپهبد مقدم که اظهاراتش از نوار بازجوییهای او پیاده شده، از جمله می‌گوید: «من با فلسفی رفت و آمد می‌کردم (او خانهٔ من نمی‌آمد) اینها واسطه بودند. فقط واسطه بودند و من می‌خواستم از آن طرف هرکس مطلبی دارد به اینها بگوید و من متوجه بشوم. بالاخره قرار شد من فلسفی را ببرم خانه هویدا. این بود که ایشان (فلسفی را) بردیم خانه مادر هویدا و هویدا دوساعت با فلسفی صحبت کرد».

سپهبد مقدم هم‌چنین فاش می‌سازد که دو بار که به‌خانهٔ فلسفی در زعفرانیه رفته، یکبار صدهزار تومان و بار دیگر صدوپنجاه هزار تومان به‌وی پرداخت کرده است.

۴ ـ «پابه‌پای آفتاب» ج۳، ص۴۰

شنیده‌اند که قصد سفر خود را با خمینی در میان گذاشته. خمینی به او گفته است وقتی که برمی‌گردی، اینها دیگر نخواهند بود و افزوده است که این مطلب را از ارتشیها هم شنیده است.

آیا خمینی پنداشته بود که دیگر شانسی برای ادامهٔ بقای رژیم شاه باقی نمانده است؟ آیا علائمی دریافت کرده بود که اوضاع را بر وفق مراد خود می‌دید؟

۱۰

مواضع خمینی در سالهای ۴۱ تا ۴۳

مواضع خمینی در سالهای ۴۱ تا ۴۳

خمینی در فعالیتهایی که در سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۳ داشت از آخوندی گمنام به یک چهره مشهور مخالف شاه تبدیل شد و در حوزه‌ها نیز، چنان‌که خود به‌غایت مشتاق آن بود، از سایر مراجع شهرت بیشتری پیدا کرد.

اشتباه سیاسی رژیم شاه که به مدرسه فیضیه قم وحشیانه حمله کرد، فضای ملتهب جامعه، خشم و بیزاری عمیق مردم، به‌ویژه جوانان و روشنفکران از رژیم شاه، به‌خصوص در شرایطی که به‌دلیل فشارهای بین‌المللی و شکافهای داخلی رژیم، هنوز امکان حرکتهای اعتراضی مردمی کم و بیش وجود داشت، موجب شد که خمینی فرصت‌طلبانه بر این موج نارضایتیها سوار شود و ناگزیر از مخالفتهایی که با برخورداری زنان از حق رأی و هم‌چنین با انجمنهای ایالتی و ولایتی داشت به اظهار مخالفت علنی با رژیم کشیده شود. مخالفتهایی که سرانجام باعث تبعید او از ایران شد.

اما مخالفتهای او با رژیم شاه در مقایسه با مبارزه و رویارویی اصیلی که در بطن جامعه علیه رژیم شاه جریان داشت، ماهیتاً متفاوت بود. خمینی از موضع ارتجاعی با رژیم شاه و اصلاحات شاه مخالف بود. اصلاحات شاه، مناسبات سرمایه‌داری وابسته را در جامعه برقرار می‌کرد، خمینی و متحدان واقعی او مدافع مناسبات مادون سرمایه‌داری و قرون‌وسطایی بودند، حال آن که خواستهٔ مردم و مبارزهٔ اصیل مردمی علیه رژیم شاه، در جهت پیشرفت و ترقی جامعه در مسیر آزادی و حاکمیت ملی و مردمی بود. نمونهٔ چنین مبارزه‌یی را، جامعهٔ ایران در جنبش ملی کردن نفت به‌رهبری دکتر مصدق فقید تجربه کرده بود: همان جنبش و رهبری که خمینی و آخوندهای مرتجعی نظیر او از موضع ارتجاعی و ضدمردمی علیه او بودند و خواه و ناخواه با دربار و استعمار، علیه مصدق و نهضت ملی ایران در یک جبهه قرار می‌گرفتند.

بنابراین خمینی اگرچه به دلیل شرایط بالنسبه مساعد داخلی و بین‌المللی و ازجمله باز شدن فضای سیاسی و سوار شدن بر موج نارضایتیها و حرکتهای اعتراضی مردم و نیروهای سیاسی علیه رژیم شاه و در غیاب یک سازمان و حزب سیاسی و اصیل و کارآمد و رهبری ذیصلاح، به‌دلیل سرکوب نمایندگان اصیل مبارزات ملی و مردمی در آن سالها در یک مقطع شهرت زیادی به‌عنوان یک چهره مخالف پیدا کرد، اما بررسی سخنرانیها و موضعگیریهای همان ایامش چهره واقعی و ماهیت ارتجاعی او را برملا می‌کند:

مخالفت با برخورداری زنان از حق رأی

پیش از این به مبارزهٔ دامنه‌دار خمینی و همگنانش با برخورداری زنان از حق رأی که در مصوبه انجمنهای ایالتی و ولایتی در نظر گرفته شده بود، اشاره کردیم. در آن ایام البته نیات و قصد رژیم شاه از شعار حمایت از زنان بر مردم ایران و فرزندان آگاه و مبارزش پوشیده نبود. رژیم شاه که با کودتای ننگین استعماری در سال۳۲ دوباره به‌قدرت بازگشته بود، به‌ضرب کشتار و سرکوب و اقدامهایی هم‌چون تأسیس ساواک حکومت خود را استمرار بخشیده بود. بنابراین دم‌زدنش از حقوق و آزادیهای زنان، در کادر نیازهای سرمایه‌داری وابسته بود. زیرا شاه از آن‌جا که داشت روی پاشنه وابستگی و متصل کردن رژیم خود به قطب جدید سرمایه‌داری جهانی می‌چرخید، می‌خواست آن‌چنان که این چرخش اقتضا می‌کرد، هم از نیروی کار زنان استفاده کند، هم جامعه را به‌طرف فرهنگ و مناسبات کالایی در کادر بورژوازی وابسته سوق بدهد.

اقشار آگاه و پیشتاز جامعه نیز با این مقاصد ضدانقلابی، ضدمردمی و ضدملی مخالف بودند، اما مخالفت خمینی از این موضع نبود. شاه برآن بود که تکیه‌گاه رژیم خود را از انگلیس به آمریکا تغییر دهد، بافت التقاطی نظام خود یعنی نظام بورژوا ملاک را یکپارچه کند، صنعت و کشاورزی و کل مناسبات اقتصادی کشور را به‌کام

سرمایه‌داری وابسته فرو برد و با از میان بردن کانون نارضایتیها عمر دیکتاتوری خود را طولانی‌تر کند. اما مخالفت و اعتراض خمینی روی این موضوع متمرکز شده بود که چرا در اصل مربوط به اصلاح انتخابات که یکی از لوایح شش‌گانهٔ انقلاب سفید شاه بود، زنان دارای حق رأی شده‌اند.

به‌دنبال رفراندومی که شاه در ۶بهمن۴۱ برگزار کرد تا برای انقلاب سفید خود نمایش مشروعیت دست و پا کند، خمینی و شریعتمداری و گلپایگانی و عده‌یی دیگر، با انتشار اطلاعیه‌یی دلایل خود را برای مخالفت با انقلاب سفید شاه توضیح دادند. این اطلاعیه از ۶بند تشکیل شده که موضوع هر ۶بند آن تخطئه حق رأی زنان است. آنها دلائل حقوقی و قانونی متعددی ارائه کرده‌اند که نشان دهند شرکت زنان در انتخابات امری غیر قانونی است و کل قانون اساسی را باطل و بی‌اعتبار می‌کند.

این اطلاعیه پس از ارائه دلایل مزبور تهدید می‌کند که: «...هرکس به تساوی حقوق زن در ارث و طلاق و مثل اینها، که جزء احکام ضروری اسلام است، معتقد باشد و لغو نماید، اسلام تکلیفش را تعیین کرده است».

در این اطلاعیه تصریح شده است که «دخالت زنان در انتخابات یا اعطای حق زنها یا وارد نمودن نیمی از جمعیت ایران در جامعه و نظایر این تعبیرات فریبنده... جز بدبختی و فساد و فحشا چیز دیگری همراه ندارد...»(۱).

خمینی در نامه‌یی به آخوندهای یزد که در همان ایام برای آنها ارسال کرد، به‌موضوع مهم دیگری که پس از به‌قدرت رسیدن به‌تمام و کمال به اجرا گذاشت، اشاره دارد و آن محرومیت زنان از حق قضاوت است. او می‌نویسد: «لازم است که توجه آقایان را جلب کنم به اعمال گذشته و حاضر دستگاه جبار. در گذشته به اسلام و قرآن اهانت کرد و خواست قرآن را در ردیف کتب ضاله قرار دهد. اکنون با اعلام تساوی حقوق زن چند حکم ضروری اسلام محو می‌شود. اخیراً وزیر دادگستری در طرح خود شرط

پانویس
۱ـ «صحیفه نور»، ج۱، ص۲۹

اسلام و ذکوریت را از شرایط قضاوت لغو کرده...»(۲).

خمینی امتیازهای اندکی را نیز که رژیم شاه، تحت اجبار پیشرفت جامعه، برای زنان در طرح قانون خانواده به‌رسمت شناخته بود تحمل نمی‌کرد. او در یک اعلامیه که در سال۴۱ منتشر کرده، می‌گوید: «من متأسفم از این‌که در مملکت اسلام... طرح قانون خانواده که برخلاف احکام ضروریه اسلام و خلاف نص کلام‌الله مجید است، طبع و منتشر می‌گردد و کسی نیست از دولتها که استیضاح کند...»(۳).

در ۴آبان۴۳ وی در سخنانی که علیه قانون کاپیتولاسیون ایراد کرد، با تدریس معلمان زن در مدارس پسرانه و تدریس معلمان مرد در مدارس دخترانه مخالفت می‌کند: «اگر نفوذ روحانیون باشد، نمی‌گذارد دختران عفیف مردم در مدارس، زیر دست جوانها باشند زنها را به مدرسه پسرانه و مردها را به مدرسه دخترانه بفرستند و فساد به‌راه بیندازند...»(۴).

تلاش برای اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی

خمینی در سخنرانیها و اعلامیه‌هایش در آن دوران، کراراً به رژیم شاه انتقاد می‌کند که چرا اصل دوم متمم قانون اساسی را رعایت نمی‌کند. این موضعگیری آن‌قدر مورد تأکید قرار گرفته و به‌صورت یک مبنای سیاسی و قانونی برای اعتراضهای خمینی به‌کار رفته که می‌توان آن را خواسته اساسی خمینی از رژیم شاه محسوب کرد. وی از جمله در سخنرانی مورخ ۲۵اردیبهشت۴۳ پس از آزادی از حبس کوتاه مدت می‌گوید: «ما می‌گوییم شما آقا بیایید به قانون عمل کنید. می‌گذاریم قانون را زمین، شما یک نماینده‌یی بفرستید ما هم یک نماینده‌یی می‌فرستیم، ... با قانون اساسی عمل کنید، اگر ما حرفی زدیم. به این متمم قانون اساسی شما عمل کنید که علمای اسلام در صدر

پانویس

۲ـ «بررسی و تحلیل نهضت امام خمینی»، ص ۴۱۷

۳ـ «خمینی و جنبش»، ص ۵۴

۴ـ «صحیفه نور»، ج۱، ص۱۰۴

مشروطیت جان دادند برای گرفتن این...»(۵).

اما در اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه چنین آمده بود: «...رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار، هیأتی که کمتر از ۵نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند، به این طریق که علمای اعلام و حججاسلام، مرجع تقلید شیعه، اسامی ۲۰نفر از علما که دارای صفات مذکوره باشند، معرفی به مجلس شورا بنمایند. ۵نفر از آنها را، یا بیشتر، به مقتضای عصر، اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا به‌حکم قرعه تعیین نموده، به‌سمت عضویت بشناسند؛ تا موادی که در مجلس عنوان می‌شود، به‌دقت مذاکره و بررسی نموده، هریک از مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرح و رد نماید که عنوان قانونیت پیدا نکند. و رأی این هیأت علما در این باب مطاع و متبع خواهد بود؛ و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجت عصر(عج) تغییرپذیر نخواهد بود».

درخواست خمینی مبنی بر اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی، تلاشی برای به‌دست‌آوردن یک پست کلیدی بالادست مجلس که می‌باید به آخوندها اختصاص یابد؛ این نخستین گام خمینی در جهت تصرف قدرت سیاسی توسط آخوندهاست که بعداً با نظریهٔ ولایت‌فقیه به بلوغ خود دست پیدا کرد. گو این‌که خمینی در رژیم قرون‌وسطایی ولایت‌فقیه خود، برای محکم‌کاری، یعنی تحکیم سلطنت مطلقه آخوند، شورای نگهبان را با حق وتو برای کنترل مجلس دست‌نشانده‌اش به‌وجود آورد و به‌کار گمارد.

درخواست یک یا دو پست از کابینه شاه

خمینی برآن بود که آخوندها یکی دو پست در کابینهٔ رژیم شاه داشته باشند. وی در سخنرانی مورخ ۱۸شهریور۴۳ گفت: «باید یک وزارت فرهنگی، یک فرهنگ صحیح

پانویس

۵ـ «صحیفه نور»، ج۱، ص۶۹

باشد و فرهنگ هم حقش است دست ما باشد. خوب ما در این مملکت یک وزارتخانه نداشته باشیم؟ همه وزرا از آمریکاست خوب یکی هم از ما، خوب بدهید این فرهنگ را دست ما، خودمان اداره می‌کنیم. ما خودمان یک کسی را وزیر فرهنگ می‌کنیم و اداره می‌کنیم. اگر از شما بهتر اداره نکنیم، بعد از ۱۰، ۱۵سال ما را بیرون کنید. تا یک مدتی دست ما بدهید، وزیر فرهنگ را از ما قرار دهید...

وزارت اوقاف می‌خواهید درست کنید، باید وزارت اوقاف از ما باشد نه این‌که شما تعیین کنید...»(۶).

باید توجه داشت که سهم‌خواهی خمینی از کابینهٔ رژیم شاه، پس از قیام ۱۵خرداد صورت می‌گیرد که درآن راه هرگونه مبارزهٔ مسالمت‌آمیز و رفرمیستی با رژیم شاه به‌پایان رسیده و از آن پس هرگونه حرکت اصیل مبارزاتی باید در جهت سرنگونی رژیم شاه متمرکز می‌شد.

خودداری از تعرض به اساس حکومت شاه

خمینی در آن سالها هیچ‌گاه خواهان سرنگونی رژیم شاه و تغییر نظام سیاسی حاکم بر ایران نبود. به‌عکس، هم خواهان رعایت قانون اساسی رژیم سلطنتی بود هم از ارتش شاه دفاع می‌کرد و هم حتی بنا به تصریح مکرر خودش خواهان اعتبار یافتن شخص شاه بود.

در مورد ارتش، همان ارتشی که از جمله قیام ۱۵خرداد را به‌خاک و خون کشیده بود، خمینی می‌گفت: «عظمت ما پایکوب شد، عظمت ایران از بین رفت، عظمت ارتش ایران را پایکوب کردند».

خمینی نه با مناسبات درونی ارتش نه با رویکرد ضدخلقی و سرکوبگرانه آن و نه نقش ضدانقلابیش که در خدمت حفظ رژیم دیکتاتوری بود، کاری نداشت. تنها

پانویس

۶ ـ «صحیفه نور»، ج۱، ص۹۷ و ۹۸

ادعایش که آن را بارها ابراز کرد این بود که چرا در ارتش هر افسری به‌کتاب آسمانی خود سوگند می‌خورد و نه به قرآن: «آیا ملت ایران می‌داند که افسران ارتش به‌جای سوگند به قرآن مجید، سوگند (به‌کتاب آسمانی که به آن اعتقاد دارم) یاد کردند؟ این‌همان خطری است که کراراً تذکر دادم(۷).

خمینی در پیامی به‌مناسبت چهلم حمله مأموران رژیم به‌مدرسه فیضیه، «دست برادری» به‌سوی فرماندهان ارتش سرکوبگر شاه دراز کرده می‌نویسد: «ما می‌دانیم که صاحب‌منصبان معظم ایران، درجه‌داران محترم افراد نجیب ارتش با ما در این مقاصد همراه، و برای سرافرازی ایران فداکار هستند. من می‌دانم که درجه داران با وجدان راضی به این جنایات و وحشیگریها نیستند، من از فشارهایی که برآنها وارد می‌شود مطلع و متأسف هستم. من به آنها برای نجات ایران واسلام دست برادری می‌دهم...»(۸).

در مورد شاه، با این‌که جنایتها و خیانتهای او را به‌چشم می‌دید و از تنفر بی‌اندازهٔ مردم نسبت به او آگاه بود، باز همه جا تأکید می‌کرد که قصد نصیحت او را دارد. در سالگرد قیام خونین ۱۵خرداد، خمینی به اتفاق میلانی، مرعشی و قمی اطلاعیه‌یی صادر کرده‌اند که تصریح می‌کنند وظیفه‌یی جز ارشاد و نصیحت ندارند. در اطلاعیهٔ مزبور پس از تکرار جملاتی نظیر این‌که ما «از واقعهٔ ۱۵خرداد خجالت می‌کشیم» گفته شده است: «ما از عواقب این اعمال جائرانه خائف هستیم و نصیحت هیأت حاکمه را لازم می‌دانیم و کراراً نصیحت کردیم و خیر و صلاح را گوشزد کردیم و رعایت نشده است. ما مصلحت می‌دانیم که دولت رویه را تغییر دهد... علاقه علمای اسلام به ممالك و قوانین اسلامی علاقه الهی ناگسستنی است».

قابل توجه این‌که در همان اعلامیه ، خمینی سعی کرده شاه را از جنایتهای رژیم که مسئول شمارهٔیک آن خود شاه است، مبرا کند: «مأمورین تمام قانون‌شکنیها را به‌شاه

پانویس

۷ـ اطلاعیه دربارهٔ کاپیتولاسیون، کتاب «خمینی و جنبش» ص۳۱

۸ـ «بررسی و تحلیل نهضت امام خمینی»، ص۴۱۳

نسبت می‌دهند، اگر اینها صحیح است، باید فاتحه ا سلام و ایران و قوانین را خواند، و اگر صحیح نیست و اینها به دروغ جرمها و قانون‌شکنیها و اعمال غیرانسانی را به‌شاه نسبت می‌دهند، پس چرا ایشان از خود دفاع نمی‌کنند تا تکلیف مردم با دولت روشن شود و عمال جرم را بشناسند و در موضع مناسب به‌سزای اعمال خود برسانند؟»(۹).

ترس از «انقلاب از پایین»

موضعگیریهای خمینی در آن سالها خوب نشان می‌دهد که وی عمیقاً با انقلابی که توسط توده‌های مردم صورت گیرد و به‌قول خودش انقلاب از پایین مخالف بود. او نسبت به‌وقوع چنین تحولی که البته فارغ از موج‌سواری فرصت‌طلبان و راهزنان، به‌خصوص آخوندهای مرتجع هم می‌بود، بارها به‌حکومت شاه هشدار داده بود. ازجمله در آستانهٔ نوروز سال ۴۲ در اطلاعیه‌یی باعنوان «روحانیت امسال عید ندارد» گفته‌است: «من به‌دستگاه جابره اعلام خطر می‌کنم. من به‌خدای تعالی از انقلاب سیاه و انقلاب از پایین نگران هستم. دستگاهها با سوءتدبیر و با سوءنیت گویی مقدمات آن را فراهم می‌کنند»(۱۰).

پانویس

۹ ـ همان کتاب، ص ۴۱۲

۱۰ ـ «صحیفه نور» ج ۱، ص ۲۷

۱۱

تبعید خمینی به ترکیه

تبعید خمینی به ترکیه

خمینی در ۱۳آبان سال۴۳ از خانه‌اش در قم یک راست به فرودگاه مهرآباد تهران انتقال یافت و از آن‌جا با یک هواپیمای C - 130 به ترکیه فرستاده شد. محل تبعید خمینی در این کشور، شهری به‌نام بورسا بود.

این اقدام نشان از آن داشت که شاه شکافهای رژیمش را که طی سالهای۳۹ تا ۴۲ باعث سربرآوردن مخالفانی هم‌چون خمینی شده بود، پرکرده است. خمینی معنی این تحول را که سپری‌شدن دورهٔ تزلزل و ضعف رژیم شاه بود، دریافت و به‌لاک سکوت و بی‌عملی پیشین بازگشت.

رژیم شاه سعی کرد تسهیلات و راحتی لازم را برای خمینی فراهم کند. در داخل هواپیما، یک افسر ساواک به‌نام سرهنگ افضلی، خمینی را همراهی می‌کرد و در آغاز اقامت خمینی در بورسای ترکیه نیز با او بود.

مرتضی پسندیده، برادر خمینی، در این‌باره می‌گوید:

«در دهۀ اول یا دهۀ دوم شعبان همان سال(۱۳۸۴)... همراه آقای شیخ فضل‌الله محلاتی به مسجد آقا فضل‌الله خوانساری رفتیم. در آن‌جا هم جشنی برقرار بود و شیرینی بود و پذیرایی مفصلی از مردم می‌کردند. در مسجد آقای خوانساری، سرهنگی بود که خیلی با من صحبت کرد و گفت: ”شما که می‌خواهید به ترکیه بروید، برای آقا باقلوا بخرید. من در ترکیه با آقا بودم و چون در آن‌جا تنها بودند، ما با ایشان در خیابانها می‌گشتیم و من برای ایشان لقمه خریدم (در ترکیه به باقلوا، ”لقمه“ می‌گویند)...»

«من همان وقت نفهمیدم که آن سرهنگ کیست. بعداً فهمیدم که او سرهنگ افضلی

است که به‌قم آمد و امام را دستگیر کرد و به‌تهران برد»(۱).

در پی تبعید خمینی، برخی آخوندهای قم به‌ملاقاتهای پنهانی ازجمله با وزیر دربار شاه رو آورده برای بازگرداندن خمینی تلاش می کردند.

کتاب «بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی» در این‌باره می‌نویسد «...بعضی مقامات روحانی قم و تهران وزیر دربار را طلبیده آزادی و بازگشت فوری قائد بزرگ را خواستار شدند. وزیر دربار طی گفتگویی با یکی از مقامات روحانی قم اظهار کرده بود: «آزاد کردن آیت‌الله خمینی در شرایط فعلی صلاح نیست. »(۲).

در کتاب یاد شده به نامه‌های آخوندهای همدست خمینی که خطاب به هویدا، نخست‌وزیر وقت شاه نوشته بود، اشاره شده است(۳). از جمله نامهٔ سرگشادهٔ «جمعی از حجج اسلام و فضلاء حوزهٔ علمیهٔ قم به آقای هویدا» که زیر آن امضای کسانی مثل منتظری، خامنه‌ای، اکبر هاشمی، خزعلی و مشکینی دیده می‌شود. هم‌چنین «نامه سرگشادهٔ فضلا و محصلین شیرازی مقیم قم» به «جناب آقای هویدا نخست‌وزیر ایران» با امضای افرادی نظیر ربانی شیرازی، مکارم و...

خمینی به‌مدت حدود یک‌سال در بورسای ترکیه به‌سر برد. تا این‌که بر اثر وساطت برخی آخوندهای قم، از ترکیه به عراق (نجف)فرستاده شد. برادر خمینی در این‌باره می گوید:

«من شنیدم که آقای جلیلی کرمانشاهی ــ که در خدمت آقای شریعتمداری بود ــ به‌دولت اطلاع می‌دهد که صلاح نیست امام در ترکیه باشد و ما هم صلاحمان نیست که ایشان را در ترکیه نگهداریم و باید فکری کرد و ایشان را برگرداند. آنها هم برگشتن امام را به‌صلاح نمی‌دانستند و پس از مذاکراتی که داشتند و با پیراسته سفیر ایران در بغداد نیز مشورت کردند (و شاه هم به‌پیراسته خیلی اعتماد داشت) پیراسته صلاح را در

پانویس

۱ ـ «پا به‌پای آفتاب»، ج۱، ص۴۱

۲ ـ بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ص۷۶۲

۳ ـ همان کتاب، ص۸۰۱

این می‌بیند که آقا را به‌نجف تبعید کنند(۴).

خمینی در تاریخ ۱۳مهر۱۳۴۴ از ترکیه به‌نجف فرستاده شد. بنابراین حدود یک‌سال در بورسا اقامت داشت. اما در این مدت، به‌هیچ‌گونه حرکت اعتراضی یا انتشار موضعگیری، پیام یا نامه‌یی که علیه رژیم شاه باشد، مبادرت نکرد. در مجموعه‌های چندین و چند جلدی کتاب «صحیفه نور» و نیز کتاب «کوثر» که در اساس برای دادن وجهه مبارزاتی به‌سراسر زندگی او تنظیم شده، حتی یک سطر پیام و موضعگیری علیه رژیم شاه که در این دوره توسط خمینی صادر شده باشد، ثبت نشده است. خمینی در عوض، دوران راحت و استراحت در تبعید را مغتنم شمرد و به‌حاشیه‌نویسی به کتابهای اساتید پیشین حوزه‌ها مشغول شد. کتاب تحریرالوسیله را خمینی در همین فرصت تنظیم کرد، تا از ابزار مورد نیاز خود برای احراز رتبه مرجعیت برخوردار شود. چنان‌که پیش از این اشاره شد، این کتاب در اصل حاشیه‌یی بر رساله‌یی به‌نام «وسیلهٔ‌النجاهٔ» نوشته مرجع معروف، سیدابوالحسن اصفهانی است. این کتاب به سیاق کتابهایی از این نوع از طهارت، نماز، روزه شروع می‌شود، به اطعمه و اشربه و نکاح و طلاق، می‌پردازد و به حدود، قصاص و دیات ختم می‌شود(۵).

قوانین مجازات ضداسلامی و ضدانسانی که بعداً توسط مجلس آخوندی تصویب شد و نصب‌العین حکام ضدشرع و آخوند دژخیمان دستگاه قضایی رژیم قرار گرفت، اغلب مستند به‌همین کتاب است.

سیر موضعگیریهای خمینی در نجف

آغاز دوران تبعید خمینی با تغییر اساسی در روند مبارزات مردم ایران مصادف بود. سرکوب خونین قیام ۱۵خرداد و به بن‌بست‌رسیدن شیوه‌های رفرمیستی مبارزه، تحکیم و تثبیت نسبی موقعیت شاه که رژیمش را به‌سرمایه‌داری جهانی متصل کرده و حمایت

پانویس

۴ ـ «پا به‌پای آفتاب»، ج۱، ص۴۲، مصاحبهٔ مرتضی پسندیده

۵ ـ «تحریرالوسیله»، چاپ بیروت ۱۹۸۲

کامل‌العیار آمریکا را کسب کرده بود و تشدید اختناق و پیچیده شدن دستگاههای سرکوبگر از مشخصه‌های دوران جدید بود که لاجرم مبارزه‌یی عمیق و رادیکال و مبارزان و پیشتازانی فداکار و مجهز به جهان‌بینی و آرمان ضداستثماری می‌طلبید. دیگر جایی برای مبارزان پیشین نبود؛ چه رسد به خمینی که با ماهیتی ارتجاعی ظهور یک‌باره‌اش در صحنهٔ سیاسی از روی فرصت‌طلبی و میوه‌چینی بود.

از مطالعه رفتار و مواضع خمینی در این‌دوره چنین برمی‌آید که شم سیاسیش او را سریعاً به این نتیجه رسانده که اوضاع جهانی بر وفق مراد رژیم شاه است و قدرتهای اصلی آن روزگار ــآمریکا و شوروی ــ هردو از ادامهٔ حکومت او حمایت می‌کنند.

پیروان خمینی، تاریخ این سالها را با انواع تحریفها و آسمان و ریسمان بافتنها، به‌نحوی بیان می‌کنند که نامبرده را در کانون مبارزات این دوران جلوه دهند و گویا، چنان‌که می‌نویسند، خمینی به «رهبری نهضت از تبعیدگاه» مشغول بود.

این گزافه‌گوییها، البته برای پرکردن صفحات روزنامه‌ها و برنامه‌های رادیوتلویزیون دروغپرداز آخوندها مفید است. اما بر داوری تاریخ ایران‌زمین تأثیر ندارد. در این زمینه کافی است موضعگیریها و پیامهای شخص خمینی را ـبرحسب آن‌چه در رسمی‌ترین منابع رژیم که پس از به‌قدرت رسیدن خمینی منتشر شده‌ـ مورد بررسی قرار دهیم:

از آبان سال۴۳ که خمینی به ترکیه فرستاده شد، تا یک‌سال بعد که در بورسای ترکیه بود، از هرگونه موضعگیری علیه رژیم شاه به‌کلی خودداری کرد.

ــ در سالهای۴۴ و ۴۵ آن‌چه از پیامهای خمینی در این کتابها ثبت شده، سه نامهٔ خصوصی به‌منتظری، نجفی‌مرعشی است و هم‌چنین یک سخنرانی که تنها سخنرانی او در این سه‌ساله به‌حساب می‌آید.

در این سخنرانی خمینی بدون پرداختن به رژیم شاه و بدون کمترین ابراز مخالفتی با آن، به‌موعظه برای «رؤسای دول اسلامی» و درخواست از آنان مشغول شده که: «باید اسلام را آن‌طور که هست معرفی کنند» و به این منظور باید «یک برنامهٔ رادیویی برای معرفی اسلام تهیه کنند، باید به‌علمای اسلام رجوع کنند تا این‌که آنها حقایق اسلام

را برایشان تشریح کنند و آنها در رادیوها و در سایر مطبوعات نشر بدهند». در عین حال خمینی تأکید دارد که «بر رؤسای اسلام، بر سلاطین اسلام، بر رؤسای جمهور اسلام تکلیف است که اختلافات را کنار بگذارند، عرب و عجم ندارد، ترک و فارس ندارد، ... دست برادری بدهند و حدود و ثغورشان را حفظ کنند» و می‌افزاید: «اینها نمی‌گذارند که عراق و ایران با هم متحد شوند، ایران و مصر با هم متحد شوند، ترکیه و ایران با هم متحد شوند...»(۶).

در این سخنرانی، خمینی نه‌تنها کمترین تعرضی، حتی در حد اشاره، به رژیم شاه ندارد، بلکه با به‌کاربردن عنوانهایی مثل سلاطین اسلام، و پشتیبانی از حمایت ایران و ترکیه و ایران و مصر و نظایر این اشاره‌ها، به‌رژیم شاه چراغ‌سبز نشان می‌دهد.

توجه به شرایط سخنرانی خمینی، مضمون سیاسی اظهارات او را بیشتر روشن می‌کند. آن هنگام مصادف با دوران جمال عبدالناصر رهبر مصر بود که با برافراشتن پرچم ناسیونالیسم عربی، مبارزه‌جویی وسیعی علیه استیلای بیگانه را در سطح منطقه برانگیخته بود. در مقابل این موج، برخی به داعیه اسلام‌پناهی متوسل شده سعی کردند با حربهٔ اسلام با ناصریسم مقابله کنند. رژیم شاه در زمرهٔ همین دسته بود. در چنین وضعیتی، خمینی که برای «رؤسای اسلام و سلاطین اسلام»دست تکان می‌داد، در عین حال می‌خواست با همین مبارزهٔ ترقیخواهانه درافتد ضمن این‌که تلویحاً نه‌فقط مشروعیت و حقانیت سیاسی، بلکه پشتوانه و مشروعیت اسلامی نیز برای رژیم شاه قائل می‌شود.

ــ در سال۴۶ تنها موضعگیریهای ثبت‌شدهٔ خمینی، یکی نامه‌یی است که در پاسخ نامهٔ اتحادیهٔ انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا می‌فرستد، و دیگری نامه‌یی است که در تاریخ ۲۷فروردین۴۶ برای هویدا ارسال می‌کند. ارسال این نامه مصادف است با جشن تنفرانگیز تاجگذاری شاه، که با انزجار گستردهٔ اجتماعی در ایران و انتقاداتی در

پانویس

۶ـ «صحیفهٔ نور»، ج۱، ص۱۱۸ تا ۱۲۶

رسانه‌های جهان روبه‌رو بود. اماخمینی در نامهٔ خود فقط به «جشنهای غیرملی که به‌نفع شخصی در هرسال چندین مرتبه تشکیل می‌شود، و در هر فرصت مصیبتهای جانگداز برای اسلام و مسلمین و ملت فقیر و پای‌برهنه ایران به‌بار می‌آورد» اشاره می‌کند و جرأت اسم بردن صریح از تاجگذاری شاه و محکوم کردن آن را به‌خود نمی‌دهد. آن‌هم در نامه و شکواییه‌یی که مرجع و مخاطبش نخست‌وزیر مزدور خود شاه بود.

خمینی در نامه‌اش به‌نخست‌وزیر شاه هم‌چنین گلایه می‌کند که «آیا علمای اسلام که حافظ استقلال و تمامیت کشورهای اسلامی هستند، گناهی جز نصیحت دارند؟ آیا حوزه‌های علمی غیر از خدمت به اسلام و مسلمین و کشورهای اسلامی نگاهی دارند؟»(۷).

باید توجه داشت که نامه سال۴۶ خمینی به هویدا، با نامه‌هایی که در سال۴۱ به‌علم می‌نوشت، متفاوت بود. خمینی به این دلیل به هویدا نامه می‌نوشت که امور مربوط به او مستقیماً زیر نظر دفتر هویدا انجام می‌گرفت. رفت‌وآمد خانوادهٔ خمینی از جمله احمد از ایران به نجف، توسط همین دفتر تسهیل می‌شد و آخوندی به نام سید محمد موسوی واعظ شاه‌عبدالعظیمی رابط خمینی با دفتر هویدا بود.

پانویس

۷ـ «صحیفهٔ نور»، ج۱، ص۱۳۲ تا ۱۳۶

۱۲

سیر موضعگیریها در سالهای قبل از ۵۰

سیر موضعگیریها در سالهای قبل از ۵۰

در فاصلهٔ سالهای۴۶ تا ۵۰ موضعگیریهای خمینی بنا به آن‌چه در کتاب «صحیفهٔ نور»، ج۱ آمده عبارتند از

ــ مصاحبه با نمایندهٔ الفتح دربارهٔ کمک به‌مجاهدان الفتح

ــ پیام کوتاه به‌دول و ملل اسلامی دربارهٔ رابطه با اسراییل

ــ شش نامهٔ خصوصی به آیت‌الله سعیدی، مطهری، محمدرضا حکیمی و دو پیام به اتحادیهٔ انجمنهای اسلامی دانشجویان گروه فارسی زبان.

ــ یک پیام تسلیت به‌فضلا و محصلین علوم انسانی در مورد شهادت آیت‌الله سعیدی.

ــ پیام به زائران حج.

موضعگیریهای خمینی از هنگام اقامت در نجف تا سال ۵۰، دو نکتهٔ مهم قابل توجه است:

نخست آن که بسیار اندک و معدود است. آن‌قدر که اگر بگوییم اساساً کنار گود و برکنار از مبارزهٔ مردمی با رژیم شاه بوده، هیچ مبالغه نکرده‌ایم. دیگر آن که به‌طور علنی و در سطح سیاسی متعرض اساس حکومت شاه نمی‌شود. از این‌رو نسبت به‌مهمترین تحولات صحنهٔ سیاسی و رویدادهای مبارزاتی که لاجرم مربوط به‌شاه بود، به‌کلی ساکت است. ازجمله نسبت به تظاهرات مردم تهران و به‌ویژه دانشجویان دانشگاه تهران در سال۴۶ که پس از شهادت جهان پهلوان تختی روی داد، هم‌چنین نسبت به‌مراسم مشمئزکنندهٔ تاجگذاری شاه که مخارج سرسام‌آوری به‌بهای بربادادن دارایی مردم ایران صرف آن شد و نیز در مورد تظاهرات گسترده و پیروزمند دانشجویان در سال۴۸ در اعتراض به گران شدن بلیت اتوبوس شرکت واحد در تهران، که از مهمترین حوادث

این سالهاست، واکنش صریحی نشان نمی‌دهد. در عوض عملیات مسلحانهٔ فداییان در سیاهکل و شهیدان قهرمان آن را که توسط دژخیمان شاه به‌شهادت رسیدند، تخطئه می‌کند.

موضعگیری علیه جنبش سیاهکل

آخوندی به‌نام حمید روحانی یا زیارتی که در آن سالها در نجف همراه خمینی بوده، در این‌باره می‌گوید:

«در سال۱۳۴۹ گروهک مارکسیستی و کمونیستی سیاهکل حرکتی کرد که اثر عمیقی بر ملت ایران گذاشت. مردم که از فشار و ظلم بی‌حد رژیم جانشان به‌لب رسیده بود از این حرکت به‌وجد آمدند و امیدوار شدند. خطر این بود که نهضت از مسیر راستین خود منحرف شود. در این‌جا بود که امام ضربهٔ قاطع خود را وارد کردند و طی نامه‌یی به اتحادیهٔ دانشجویان مسلمان خارج کشور نوشتند: ″از حادثه‌آفرینی استعمار در کشورهای اسلامی نظیر حادثهٔ سیاهکل و حوادث ترکیه فریب نخورید و اغفال نشوید″»(۱).

خمینی در این دوران حتی نسبت به اعدام عاملان ترور حسنعلی منصور، نخست‌وزیر رژیم شاه عکس‌العملی ابراز نمی‌کند. حال آن که پس از به‌قدرت رسیدن، دستگاه تبلیغاتی رژیمش از این افراد پیوسته تقدیر می‌کرد و ترور منصور را واکنشی در برابر تبعید خمینی قلمداد می‌نمود.

دینامیسم موضعگیریهای خمینی

ویژگی دیگر موضعگیریهای خمینی در این سالها، فرصت‌طلبی مزمنی است که روح و دینامیسم جنبش یا سکون خمینی در هر دوره به‌حساب می‌آید:

پانویس

۱ ـ «پا به‌پای آفتاب»، ج۳، ص۱۶۳، مصاحبهٔ آخوند حمید روحانی.

ـ از سال۴۴ تا ۵۰ به‌لحاظ سیاسی عمدتاً منفعل و ساکت و اساساً در حال گذران زندگی و درس خود در نجف بود. در این سالها خمینی از بردن نام شاه در معدود سخنرانیها و نامه‌هایش اکیداً احتراز می‌کند. آن‌چه از حرفهای او علیه رژیم شاه در این دوره به‌ثبت رسیده و به‌طور مشخص بحثهای او تحت عنوان «حکومت اسلامی» که طرح خمینی برای یک آلترناتیو ارتجاعی است، در جمع محدود شاگردان او در حوزه نجف بیان شده است.

ـ از سال۵۰ وقتی که مبارزهٔ مسلحانه پیشتاز علیه رژیم شاه و مخصوصاً آوازهٔ مجاهدین به‌عنوان یک نیروی انقلابی مسلمان با محبوبیت و جاذبهٔ گستردهٔ اجتماعی بالا می‌گیرد و توجه و حمایت شورانگیز نیروهای روشنفکر و مبارز و حتی طلاب و روحانیان را به‌خود جلب می‌کند و موج مخالفت با رژیم شاه در پرتو حرکت پیشتازان انقلابی و مجاهد بالا می‌گیرد، خمینی نیز سوار شدن بر این موج را نسبت به احتیاطهای قبلی مرجح شمرده لحن تندتری اتخاذ می‌کند. در نتیجه همان خمینی که در سال۴۴ از «سلاطین اسلام» با لحن تأییدآمیزی حرف می‌زد(۲) یا کسی که مخاطبان و تکیه‌گاه پیامهایش، عمدتاً آخوندها و طلاب حوزه‌ها بودند، در سالهای۵۰ به بعد، برخلاف معمول، رو به‌سوی روشنفکران و دانشجویان می‌کند و در موضعگیریهایش شدیدتر علیه رژیم شاه سخن می‌گوید. او در فاصله سالهای۵۰ تا ۵۷، یازده‌پیام برای دانشجویان و جوانان صادر می‌کند.

در عین حال، به‌رغم توصیه‌ها و درخواستهای روحانیان صاحب‌نام که از جو جامعه و محبوبیت مجاهدین آگاه بودند و از خمینی می‌خواستند که از مجاهدین و مبارزه‌شان علیه رژیم شاه حمایت کند، هیچ‌گاه چنین نکرد. اگرچه جرأت ابراز مخالفت علنی در آن اوضاع را هم نداشت. البته در اثر فشارهای روزافزون برای حمایت از مجاهدین و احساس خطر در مورد از دست دادن موقعیت سیاسی خود، ناگزیر شد در مورد «سپردن

پانویس

۲ـ همان، ج۱، ص۱۱۸.

ثلث سهم امام به خانوادهٔ زندانیان سیاسی» یا برای «نشر کتب اسلامی سیاسی» فتوا صادر کند.

ـ اما پس از ضربهٔ خیانت‌بار اپورتونیستهای چپ‌نما در سال۱۳۵۴ که در یک مقطع باعث متلاشی شدن تشکیلات مجاهدین شد، و خمینی دریافت که صحنه از رقیب نیرومندش خالی شده، به‌سرعت عنان گسیخت و در پیامها و سخنرانیهای خود علیه «نفوذ افکار التقاطی و برداشتهای غلط از احکام سیاسی ـ عبادی قرآن» هشدار می‌داد(۳).

مواضع خمینی در قبال مجاهدین

در سال۱۳۴۴، در همان موقعی که خمینی در نجف دوران جدیدی از زندگی سیاسیش را با فرو رفتن دوباره در لاک سکوت و بی‌عملی آغاز می‌کرد، سازمان مجاهدین خلق ایران بنیانگذاری شد.

تأسیس سازمان مجاهدین و تأثیر عمیق آن بر مبارزات مردم ایران، جای مهمی هم در صحنهٔ سیاسی ایران به‌خود اختصاص داد و به‌تبع آن موقعیت خمینی را نیز تحت‌تأثیر قرار داد. درست این است که بگوییم از این سالها به بعد، در اعماق تحولات اساسی ایران کشاکش این دو نیرو ـیعنی مجاهدین و خمینی و جریان سیاسی و ایدئولوژیکی تابع او ـ نقش تعیین‌کننده پیدا کرد.

آیین رهاییبخش و اسلام حنیف محمدی که مجاهدین معرف و مروج آن بودند، از جاذبهٔ نیرومندی برخوردار بود و به‌سرعت با اقبال اقشار آگاه و ترقیخواه به‌ویژه جوانان مواجه شد و به‌زودی مجاهدین را در قلب جنبش انقلابی ایران و در کانون توجه اجتماعی قرار داد. حتی روحانیان و طلابی که در آن سالها به‌مبارزه روی آورده بودند، نیز یا مجذوب حرکت و پیام مجاهدین شدند، یا به اقتضای اوضاع سیاسی اجتماعی آن مقطع و برای عقب‌نماندن از قافله، تبعیت از مجاهدین را به‌صلاح خود یافتند. در

پانویس

۳ـ «کوثر»، ج۱، ص۲۸۳، سخنرانی خمینی در نجف ۶مهر۱۳۵۶ و «صحیفهٔ نور» ، ج۱، ص۲۲۹ نامهٔ خمینی مرداد۱۳۵۶.

نتیجه تا خمینی چشم به‌هم زد، طیف وسیعی از آخوندها و روحانیان که نزدیکترین شاگردان خودش را هم دربرمی‌گرفت، به‌هواداری از مجاهدین برخاستند وجمع‌آوری کمک مالی، فعالیتهای تبلیغی یا حتی یک‌بار نماز خواندن پشت‌سر یک مجاهد را جزء افتخارات خود می‌شمردند.

وقتی که خمینی از وجود مجاهدین مطلع شد، همان بار اول خود را در تنگنا و بر سر دوراهی یافت. به‌نحوی که برخلاف همهٔ مسائل دیگر که از کنارش بی‌اعتنا می‌گذشت، یا به اشاره دست آن را رفع و رجوع می‌کرد، این بار ناگزیر شد یک شبانه روز در فکر فرو برود.

خودداری از پادرمیانی به‌سود مجاهدین زندانی

در سال ۱۳۴۹ گروهی از مجاهدین در مسیر بازگشت از پایگاههای انقلاب فلسطین در دوبی دستگیر شدند و دولت آن کشور تصمیم گرفت آنها را به‌رژیم شاه مسترد کند. اما مجاهدین هواپیمای حامل اعضای زندانی خود را وادار به‌تغییر مسیر و فرود آمدن در بغداد کردند. دولت عراق که به‌خاطر روابط بسیار تیره‌اش با رژیم شاه، به‌ماجرای فرود اجباری هواپیما مشکوک بود، سرنشینان آن را بازداشت کرد. متعاقباً مسئولان سازمان در تهران، پدر طالقانی را از این ماجرا مطلع ساختند. او نامه‌یی با جوهر نامریی برای خمینی فرستاد تا نزد دولت عراق وساطت کرده سبب آزادی مجاهدین زندانی شود. اما خمینی به‌بهانهٔ این‌که نمی‌خواهد از مقامات عراقی «چیزی» بخواهد، حاضر به‌چنین اقدامی نشد.

آخوند دعایی(۴) که در سالهای اقامت خمینی در نجف پیوسته همراه او بود، با اشاره به این نامه که توسط نماینده‌یی از سوی مجاهدین به‌دست او رسید، می‌گوید: «این نامه به‌صورت نامرئی نوشته شده بود... وقتی به‌خدمت امام رسیدم، آن نوشته را

پانویس

۴ـ محمود دعایی، رئیس کنونی مؤسسه اطلاعات.

ظاهر کردند. آیت‌الله طالقانی برای این‌که امام اطمینان پیدا کنند...، به‌عنوان نشانه، خاطره‌یی را که با امام و آقای زنجانی داشتند، برای او نقل کردند... منظور آقای طالقانی از این پیغام این بود که امام از مسئولان عراق بخواهند که این گروه را آزاد کنند. در هر صورت، بعد از همهٔ این جریانها، امام فرمودند: ″من باید فکر کنم″...»

پس از یک روز «فکر کردن»، خمینی روز بعد به دعایی می‌گوید: «اگر الان آقای طالقانی و آقای زنجانی هم این‌جا نشسته باشند و هردو هم این را به‌من بگویند، من نمی‌پذیرم»(۵).

از متن این گزارش پیداست که خمینی خودداری از طرح تقاضا با دولت عراق را بهانه کرده تا از حرکتی که می‌توانست حمایتی برای این جنبش نوپا تلقی شود، طفره برود. چه بسا نامهٔ پدر طالقانی و توصیفی که وی برای مجاهدین به‌کار برده، خمینی را اندیشناک کرده و از همان ساعت از سربرآوردن یک جریان انقلابی و مسلح با ایدئولوژی اسلامی احساس تهدید کرده است. همان آخوند دعایی در این‌باره می‌گوید: «مرحوم آیت‌الله طالقانی... در نامه‌یی که به امام نوشته بود، تعبیرش این آیهٔ شریفهٔ قرآن بود: «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى» (آنان جوانمردانی هستند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم)؛ تعبیر قرآن از اصحاب کهف»(۶).

آن‌چه این داوری را تأیید می‌کند، صرفنظر از مواضع بعدی خمینی علیه مجاهدین، نمونه‌های ثبت‌شده از درخواستهای مکرری است که خمینی در همان سالها با دولت عراق در میان می‌گذاشت، بدون این‌که دچار این‌گونه نگرانیها شود. فی‌المثل آخوند عبدالعلی قرهی که ده‌سال همراه خمینی در نجف بوده، این خاطره را نقل می‌کند که وقتی یکی از مراجع نجف به‌نام شاهرودی از جانب دولت احضار شده بود، خمینی به

پانویس

۵ ـ «پا به‌پای آفتاب»، ج۲، ص۳۳.

۶ ـ همان، ص۳۵

وی(قرهی) گفته بود که نزد استانداری کربلا برود و برای مرجع مزبور پادرمیانی کند. استاندار کربلا نیز پادرمیانی خمینی را می‌پذیرد(۷).

باری، چنان‌که در تاریخچهٔ مجاهدین توضیح داده شده، ماجرای هواپیما، اندکی بعد با پادرمیانی یاسر عرفات خاتمه می‌یابد و مجاهدینی که در بازداشت به‌سر می‌بردند و سردار خیابانی نیز در میانشان بود، آزاد شده دوباره راهی پایگاههای خود در تهران می‌شوند.

پانویس

۷ـ همان، ص۱۰۶ و ۱۰۷

۱۳

مواضع خمینی در قبال مجاهدین

مواضع خمینی در قبال مجاهدین

در سال۴۹ هنگامی که شماری از مجاهدین در عراق زندانی شده بودند، خمینی به‌رغم نامه و سفارش پدر طالقانی، از هرگونه اقدامی برای نجات مجاهدین از زندان سرباز زد.

مدتی پس از ماجرای هواپیمای دوبی، سازمان مجاهدین نماینده‌یی از تهران به‌نجف می‌فرستد تا خمینی را با مواضع سیاسی و ایدئولوژیکی خود آشنا سازد.

تماس و کار توضیحی با روحانیان و اقطاب سرشناس حوزه‌ها امری بود که در آن سالها توسط مسئولان مجاهدین فعالانه دنبال می‌شد. بینانگذار کبیر مجاهدین، شخصاً با شماری از آنان قرارهای منظمی برای بحث و گفتگو داشت. از جمله مستمراً با «قاضی» در تبریز ملاقات و گفتگو می‌کرد. حتی با اشخاصی کم‌اهمیت‌تری مانند با خامنه‌ای (رهبر کنونی رژیم) نیز به‌تناوب در مشهد یا تهران گفتگو داشت.

عده‌یی از این روحانیان بر اثر همین گفتگوها تا تأیید کامل همهٔ مواضع سیاسی، اقتصادی، فلسفی مجاهدین پیش آمدند.

در مورد عده‌یی دیگر از آخوندها کار توضیحی این فایده مهم را داشت که آنها را زیر چتر رهبری سیاسی مجاهدین مهار می‌کرد. یعنی به دموکراتیک‌ترین شیوه‌ها، جریانی که تهدید اصلی پیشروی جنبش مجاهدین بود، بلااثر می‌شد. در تماس با خمینی نیـز همین هـدف پیگیـری می‌شد.

نمایندهٔ مجاهدین در نجف با خمینی دیدار کرد. خمینی که موضعگیریها و نشست و برخاستهایش، تابع تعادل‌قوا بود، از این گفتگو استقبال کرد. اظهارات کسانی که خمینی را می‌شناسند، ازجمله نزدیکترین آخوندهای پیرو او، نشان می‌دهد که خمینی در تمام عمرش چندان اهل محترم شمردن ملاقات‌کنندگان و مخاطبان خود نبوده

است. هرجا که کلمه‌یی خلاف تمایلش می‌شنید، با بی‌نزاکتی و تفرعنی آزاردهنده، محل ملاقات را ترک می‌کرد. گاه حتی درحالی که مخاطبانش حین صحبت بودند و جملات خود را به آخر نبرده بودند، خمینی برخاسته بدون آن‌که کلمه‌یی به‌زبان بیاورد، به اتاق خود می‌رفت.

به‌رغم چنین خصوصیاتی، خمینی که خود را در برابر یک جنبش محبوب و البته نیرومند و تازه‌نفس یافته بود، حاضر شد ملاقاتهای خود را به‌مدت حدود یکماه با نمایندهٔ مجاهدین ادامه دهد.

حمید روحانی از آخوندهای همراه خمینی در نجف در این‌باره می‌گوید: «روزی گروهی هواپیمایی را از دوبی ربودند و به بغداد آوردند؛ این گروه، بعدها به‌سازمان به‌اصطلاح مجاهدین خلق معروف شدند. پس از جریان هواپیماربایی، یکی از این افراد به‌محضر امام رسید...او گفت که آنها جوانهایی هستند چنین و چنان و دارای دید اسلامی، بینش قرآنی، مطالعات آنها در قرآن زیاد است، در نهج‌البلاغه چنین و چنان است؛ او از امام می‌خواست که سازمان را تأیید کنند. آن‌طور که امام خودشان فرمودند، به او جواب داده بودند: «تا دربارهٔ شما تحقیق و بررسی نکنم، نمی‌توانم شما را تأیید کنم». آن شخص موافقت کرده بود که تمام نوشته‌های خود را به‌حضور امام بیاورد و خودش هم بیاید با امام هرروز نیم‌ساعت تا یک‌ساعت گفتگو کند و نظرات گروه را برای امام مطرح کند. تعبیر امام این بود: «حدود یک‌ماه ایشان می‌آمد و با من تماس می‌گرفت و شرح می‌داد برنامه و نقشه و سوابق و دید اسلامیشان را، بینش‌شان را در مسائل اسلامی، اجتماعی، سیاسی، کشورداری و در مسائل مختلف»(۱).

به‌رغم برخی نقل‌قولها که معلوم است بعدها بیان شده، موضعگیریهای ثبت‌شدهٔ خمینی ــ که در مجموعهٔ ۲۱جلدی «صحیفه نور» یا مجموعهٔ چندجلدی «کوثر» جمع‌آوری شده ــ نشان می‌دهد که اظهارنظر خمینی دربارهٔ این دیدارها و برداشت او

پانویس

۱ ـ «پابه پای آفتاب»، ج۳، ص۱۶۲ و ۱۶۳

از مواضع و آثار مجاهدین در آن سالها بیان نشده. خمینی در آن سالها، جرأت آن‌که حتی به اشاره و تلویح نیز چیزی در رد و انکار مجاهدین بگوید، نداشت. اولین‌بار که خمینی در این‌باره صریحاً موضعگیری کرد، در بهار سال۵۸ بود. البته در همان زمان نیز خمینی از موضعگیری علنی خودداری کرد و حرفهایش علیه مجاهدین را در دیدار با عده‌یی از پاسداران برخلاف سایر سخنرانیهایش از رادیو تلویزیون و روزنامه‌ها پخش و منتشر نکرد، بلکه آن را به‌صورت نوار کاستی درآورده بود که در میان کمیته‌چیها و پاسداران دست به‌دست می‌گشت.

خمینی در همین سخنرانی خود اعتراف می‌کند که در دیدار با نمایندهٔ مجاهدین با قیام مسلحانه علیه رژیم شاه مخالفت کرده است(۲).

باری، خودداری خمینی از ابراز حمایت از مجاهدین، او را دچار انزوا کرد و به‌حاشیه راند. در مقابل مجاهدین در جایگاه رهبری جنبش قرار گرفتند. این واقعیتی بود که آن‌زمان پیروان خمینی نیز به آن اذعان می‌کردند. آخوند حمید روحانی که سالها همراه خمینی در نجف بوده، دراین‌باره می‌گوید:

«...در آن روزها به‌حدی جو به‌نفع این گروه بود که می‌توان گفت که کوچکترین انتقادی نسبت به این گروهک با شدیدترین ضربه روبه‌رو می‌شد.

پانویس

۲ـ در کتاب «صحیفهٔ نور» ج۷ این مطلب تحت عنوان بیانات امام خمینی در جمع گروهی از دانشجویان دانشگاه تهران» به تاریخ۲۳خرداد۵۸ و در جلد دهم همین کتاب تحت عنوان سخنرانی «درجمع اعضای کمیته‌ها و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی استان خراسان» به تاریخ ۱۲آبان۵۸ به‌چاپ رسیده است. در بخشی از سخنرانی مزبور که در همان کتاب چاپ شده آمده است: «من نجف که بودم یک آدمی آمد از طرف یک گروهی و بیشتر از بیست روز، بعضیها می‌گویند بیست و چهار روز آن‌جا ماند، هرروز هم آمد پیش من، من یک ساعت یا بیشتر به او مهلت دادم که صحبت کرد، تمام صحبتش هم از قرآن بود و نهج‌البلاغه، ... من دیدم که این خیلی مسلمان شده و تمام حرفش از اسلام و نهج‌البلاغه و فلان و در خلال حرفهاش می‌دیدم که روی اعوجاج دارد مسائل را، حرفهایی را می‌زند. من هیچ حرف با او نزدم، جوابش را ندادم، فقط گوش کردم که بفهمم چه آدمی است، فقط یک کلمه‌یی که او گفت که ما می‌خواهیم قیام مسلحانه بکنیم، گفتم قیام مسلحانه حالا وقتش نیست برای این‌که نیروی خودتان را از بین می‌برید و کاری ازتان نمی‌آید».

بسیاری از افراد را می‌شناسم که بر این اعتقاد بودند که دیگر نقش امام در مبارزه و در نهضت به‌پایان رسیده است و امام با عدم تأیید مجاهدین خلق در واقع شکست خود را امضا کرده است. این افراد باور داشتند که امام از صحنهٔ مبارزه کنار رفته‌اند و زمان آن رسیده است که سازمان مجاهدین خلق نهضت را هدایت کند و انقلاب را به‌پیش ببرد. واقعاً هم این گروه در میان مردم پایگاهی به‌دست آورده بود. امام هم این را می‌دانستند. هرروز از ایران نامه می‌رسید مبنی بر این که: «پرستیژ شما پایین آمده. در بین مردم نقش شما در شرف فراموش شدن است. مجاهدین خلق دارند جای شما را می‌گیرند...»(۳).

آگاهی از نامهای کسانی که در آن ایام با نامه‌های متعدد به‌خمینی تذکر و هشدار می‌دادند، نشان می‌دهد که خمینی در آن هنگام موقعیت خود را از دست داده و حتی در میان نزدیکترین شاگردان و پیروان و نمایندگان خود نیز منزوی شده بود:

«در شرایطی که همهٔ شخصیتها و بسیاری از بزرگان هرکدام به‌نوعی از پیشگامان مبارزه‌یی جدید در ایران حمایت و جانبداری می‌کردند، امام هرنوع طرفداری را انکار می‌کردند. به‌رغم اصرار و پافشاری دیگران، حضرت امام تشخیص داده بودند که نباید از این مبارزان حمایت کرد تا مبادا شیفته‌وار ــ به‌اصطلاح خودمان ــ در دامشان افتاد.

این جریان در سالهای پیدایش جنبش مسلحانه و اوج و شکوفایی فعالیتهای اولین منافقین بود. این عده از طرف شخصیتهای بزرگی در مجامع روحانی و سیاسی-مذهبی ایران، که در رأس آنها آیت‌الله طالقانی قرار داشتند، حمایت می‌شدند. این بزرگان، مرحوم آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله منتظری و حتی مرحوم مطهری با تعابیر عجیبی به امام پیغام می‌دادند و خواهش می‌کردند که از این حرکتها و این مبارزان حمایت شود. اما امام همچنان به‌نحو چشمگیری به اصول فکری و اعتقادی خود پایبند بودند»(۴).

اظهار نگرانیها و هشدارهای شاگردان و پیروان خمینی کاملاً به‌جا بود. در این

پانویس

۳ - «پابه پای آفتاب»، ج۳، ص۱۶۲ و ۱۶۳.

۴ - «پابه پای آفتاب»، ج۲، ص۳۴.

مقطع ظهور جنبش انقلابی مسلحانه‌یی که با عمل فداکارانهٔ خود زنگارهای ۱۴۰۰سالهٔ ارتجاع و دینفروشی را از سیمای اسلام پاک محمدی می‌زدود، موقعیت خمینی را قویاً تحت‌الشعاع قرار داده بود. پیام حقیقی و اصیل اسلام ، جوشیده از سرچشمه محمدی و علویش، با رزم‌آوری برجسته‌ترین و آگاهترین فرزندان ایران زمین که از تجربهٔ جنبشهای مبارزاتی پیشین درسها آموخته بودند، درهم‌آمیخته «سازمان مجاهدین خلق ایران» را پی افکنده بود. سازمانی که چشم امید مشتاقان آزادی ایران‌زمین و همهٔ اقشار مبارز و آگاه و مخالفان دیکتاتوری شاه به آن دوخته شده بود...

۱۴

دههٔ ۵۰: اوجگیری محبوبیت مجاهدین و افول خمینی

دههٔ ۵۰: اوجگیری محبوبیت مجاهدین و افول خمینی

ظهور مجاهدین و موج حمایت مردمی از آنها، باعث شد که خمینی دچار انزوا گشته به‌حاشیه رانده شود. در مقابل، مجاهدین در جایگاه رهبری جنبش قرار گرفتند.

در سال ۱۳۵۱، وقتی که رژیم شاه تصمیم به اعدام بنیانگذاران مجاهدین گرفته بود، کم نبود فعالیتها و افشاگریهایی که از جانب روحانیان و طلاب در حوزه‌های مختلف برای مخالفت با این جنایت بزرگ صورت می‌گرفت. فی‌المثل مهمترین روحانیان استان فارس نامه‌یی خطاب به آیت‌الله میلانی نوشته، از وی «تقاضای اقدام برای رفع خطر از جوانان مسلمان مجاهدی که در ایران محکوم به اعدام شده‌اند»، کردند. در این نامه از جمله گفته شده بود: «عده‌یی از جوانان مسلمان مجاهد که جز انگیزهٔ دینی و جهاد در راه اسلام عزیز داعی دیگری نداشتند، به عناوینی در محاکم نظامی محاکمه و حکم اعدام دربارهٔ آنها صادر شده است. اینها حافظ و قاری قرآنند و در این روزگار تاریک مبلغ اسلامند...»(۱).

پس از شهادت بنیانگذاران و اعضای مرکزیت مجاهدین، اطلاعیه‌های متعددی از جانب روحانیان در شهرهای مختلف صادر شد. ازجمله در تیرماه ۱۳۵۱ اطلاعیه‌یی با امضای حوزهٔ علمیه قم صادر شده که در قسمتی از آن چنین آمده است: «...رزمندگان با ایمانی چون حنیف‌نژادها، سعید محسن‌ها، بدیع‌زادگان‌ها، ناصر صادق‌ها، باکری‌ها، از بنیانگذاران «سازمان مجاهدین خلق ایران» را اعدام کردند و از همین راه، خصلت

پانویس

۱ـ نشریهٔ پیام مجاهد، خرداد ۱۳۵۱

دست‌نشاندگی و ضد اسلامی خود را آشکارتر نمودند. رزمندگان مجاهدی را شهید ساختند که اصالتهای فکری اسلامی و دید صحیح و انقلابی از قوانین آزادیبخش قرآن تعیین کنندهٔ جهت جنبش آنان بوده و مرگ شرافتمندانهٔ خود را "لقاالله" می‌دانستند...»

در اطلاعیهٔ حوزهٔ علمیهٔ قم مورخ تیرماه۱۳۵۱ هم‌چنین آمده بود: «به‌دنبال این آدمکشیها، روحانیون مترقی حوزهٔ علمیهٔ قم به‌منظور اعتراض به این وحشیگریها و نیز اعلام پشتیبانی از اهداف مقدس و اسلامی این رزمندگان مسلمان مجلس ترحیم و سخنرانی در مدرسهٔ فیضیه تشکیل دادند و تظاهرات برپا ساختند...»(۲) نظیر این موضعگیریها، در اطلاعیه‌های دیگری با امضای «روحانیون مبارز ایرانی خارج از کشور نجف»(۳)، «حوزهٔ علمیهٔ قم»(۴) دیده می‌شود.

در همان زمان منتظری در نامه‌یی به تاریخ ۱۵صفر۱۳۹۲ برابر ۱۳۵۱هجری شمسی خطاب به خمینی چنین نوشت:

حضرت آیت‌الله‌العظمی مدظله‌العالی

پس از تقدیم سلام و تحیت، به عرض عالی می‌رساند چنان‌چه اطلاع دارید عدهٔ زیادی از جوانهای مسلمان و متدین گرفتارند و عده‌یی از آنان در معرض خطر اعدام قرار گرفته‌اند. تصلب (۵) آنان نسبت به شعائر اسلامی و اطلاعات وسیع و عمیق آنان بر احکام و معتقدات مذهبی معروف و مورد توجه همهٔ آقایان و روحانیین واقع شده است و بعضی از مراجع و جمعی از علمای بلاد اقداماتی برای تخلص آنان کرده‌اند و چیزهایی نوشته شده. به‌جا و لازم است از طرف حضرتعالی نیز در تأیید و تقویت و حفظ دماء آنان چیزی منتشر شود. این معنی در شرایط فعلی ضرورت دارد، چون مخالفین سعی می‌کنند آنان را منحرف قلمداد کنند. البته کیفیت آن بسته به‌نظر حضرت‌عالی

پانویس

۲ـ پیام مجاهد ، مرداد۱۳۵۱

۳ـ همان، فروردین۱۳۵۲

۴ همان شهریور۱۳۵۱

۵ به معنی سفت و پرصلابت شدن

است. در خاتمه از حضرتعالی ملتمس دعای خیر می‌باشم. والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته حسینعلی منتظری(۶).

فتوای خمینی

در این میان، خمینی اگرچه شاهد پرت‌افتادگی و تنزل موقعیت خود بود، اما به‌رغم همه هشدارهای مکرر سایر آخوندها، جز سکوت نمی‌توانست عکس‌العملی ابراز کند. زیرا اولاً، ماهیت و مواضعش با مبارزه و مقاومت انقلابی و مسلحانه که مجاهدین به آن کمر بسته بودند، به‌کلی در تعارض بود. فرصت‌طلبی و مفت‌خوری که پیشهٔ خمینی در تمام زندگی سیاسی او بود، ذره‌یی سازگاری با مشی مسلحانه که یکسره بر پرداخت بها و فداکاری بی‌چشمداشت استوار است، نداشت.

ثانیاً، هرگونه تأیید صریح مجاهدین، لاجرم به تأیید نقش رهبری‌کنندهٔ آنان در جنبش مبارزهٔ آن روز منجر می‌شد. حال آن که خمینی از همین زاویه بیشترین حقد و حسدها را نسبت به مجاهدین داشت.

با این همه، سرانجام خمینی ناگزیر شد که بدون آن‌که نام مجاهدین را بیاورد، فتوای اختصاص دادن یک‌سوم سهم امام به‌جوانان مسلمان میهن‌دوست را صادر کند که در آن روزگار کسانی جز مجاهدین نبودند.

ضربهٔ خیانت‌بار اپورتونیستی که در سال۵۴ سازمان مجاهدین را در آن مقطع متلاشی کرد، بزرگترین هدیهٔ ممکن به رژیم و ساواک شاه و هم‌چنین به ارتجاع مذهبی و مشخصاً خمینی بود که راه او را باز کرد و شرایط را برای از محاق بیرون آوردن او فراهم ساخت.

شماتت اطرافیان

خمینی پس از حدود یک‌سال که در ترکیه بود، در مهر سال۱۳۴۴ از ترکیه به

پانویس

۶ـ این نامه را جواد رفیقدوست از رجایی (نخست‌وزیر معدوم رژیم) دریافت کرده و برای خمینی به‌نجف برده بود.

عراق فرستاده شد. سپس به‌نجف رفت و در خانه‌یی در یکی از کوچه‌های شارع‌الرسول اقامت گزید(۷).

یکی از آخوندهای خمینی به نام عمید زنجانی که خاطرات آن سالها را در مصاحبه‌یی بازگو کرده، می‌گوید: «سالهای۴۴ ۴۵ که اختناق نظام به اوج خود رسیده بود، تعدادی از مبارزان در زندانها تحت شکنجه بودند و اخباری که به امام می‌رسید، خیلی ناراحت‌کننده بود. علاوه بر این اندوه، نامه‌های مغرضانه‌یی هم به امام نوشته می‌شد که شما رفتید نجف، راحت شدید. اما تعداد زیادی گرفتارند»(۸).

از این زمان تا سال۵۰ که مبارزهٔ مسلحانهٔ انقلابی گرما و نیروی جدیدی به جنبش ضددیکتاتوری بخشید، خمینی به‌کلی سر در لاک خود فروبرده بود و به‌طور علنی علیه شاه موضعگیری نمی‌کرد. اگرچه شاه تبعیدش کرده بود، اما خمینی نمی‌خواست پلهایش را با او خراب کند و چشم به‌بازگشت داشت. کناره‌گزینی خمینی از هرگونه رویارویی با شاه به‌قدری چشمگیر بود که حتی برخی آشنایانش در نامه‌هایی که از ایران می‌فرستادند، تلویحاً او را شماتت می‌کردند:

یکی از کسانی هم که در سالهای بعد به نجف رفته و با خمینی دیدارهای متعددی داشته، در کتابی به نام «در پس پرده تزویر» شرح می‌دهد که در ملاقاتهایش کراراً به خمینی اصرار می‌کرده که اعلامیه علیه رژیم شاه صادر کند، اما خمینی استنکاف می‌کرد. مؤلف کتاب می‌نویسد: «من راجع به اعلامیه دادن علیه رژیم شاه اصرار کردم و گفتم: ″زندانیها زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها هستند. فشار زیاد است و زمینه مساعد است و سطح آگاهی مردم هم بالا رفته است و با گذشته‌ها قابل مقایسه نیست. باید حرکت کرد. من حدود دوسال در ایران مخفی زندگی می‌کردم و با توده‌های مردم تماس نزدیک داشتم″.

باز هم اصرار کردم که اعلامیه‌یی بدهید. بعد از صحبتهای بسیار خمینی فقط گفت:

پانویس

۷ـ «در پس پردهٔ تزویر»، ص۳۳ و ۳۴

۸ـ «پابه‌پای آفتاب»، ج۴، ص۴۷، اظهارات عمید زنجانی

زمینه ندارد و حاضر نشد اعلامیه بدهد. او حاضر نبود حرکت فعالی قبل از مردم داشته باشد»(۹).

داعیهٔ دیگر عوامل خمینی برای توجیه سکوت او در دوران نجف، وضعیت این حوزه است. در کتابی به نام کوثر در این‌باره چنین آمده است: «در نجف اشرف، حضرت امام خمینی در غربت تنهایی و در حالی که بسیاری از یارانش در زندان و تبعید به‌سر می‌بردند، کار دشوار و طولانی در فضای حاکم بر حوزهٔ نجف را آغاز کرده بود. فضایی که به‌هیچ‌وجه آمادگی سخن گفتن از مبارزه و قیام را نداشت. فضایی که دخالت در سیاست را دون شأن روحانی می‌دانست و جز فقه و اصول، بحثهای دیگر را بی‌مورد و مطرود می‌شمرد»(۱۰).

در ازای این روش سازشکارانه، رژیم شاه نیز اگرچه خمینی را تبعید کرده بود، اما به او سخت نمی‌گرفت و برایش آزادی عمل قائل بود. فی‌المثل در تمام این سالها، درِ خانهٔ خمینی در قم باز بود و از آن‌جا شهریهٔ طلاب او پرداخت می‌شد. شیخ علی‌اکبر اسلامی، نمایندهٔ خمینی در قم و حسن صانعی، مسئول امور مالی دفتر او بودند. (۱۱). در رابطه با نجف نیز سازمان اوقاف رژیم شاه، سفرهای هفت‌روزه‌یی ترتیب می‌داد(۱۲) که در آن عوامل خمینی آزادانه به آن‌جا رفت و آمد می‌کردند و با او ملاقات داشتند.

ساواک شاه از این رفت و آمدها خبر داشت اما از آن‌جا که ضرری برای رژیم نداشت، تحمل می‌کرد.

زندگی در نجف

خمینی، وقتی که در نجف اقامت گزید، با وضعیت متفاوتی در مقایسه با قم مواجه

پانویس

۹ ـ «در پس پردهٔ تزویر»، ص۳۹

۱۰ـ «کوثر»، ج۱، ص۲۱۷

۱۱ ـ «کوثر»، ج۱، ص۲۲۱

۱۲ ـ «پا به پای آفتاب»، ج ۴، ص ۶۵

شد. اگر در قم، نسبت به مراجع آن روز چندان فاصله‌یی نداشت و با اظهار مخالفت با شاه از آنان پیشی گرفته بود، در نجف، موقعیتی در ردیف مراجع نمی‌توانست احراز کند. آقای حکیم مرجع شناخته شدهٔ آن زمان، به‌عنوان مرجعی اعلم موقعیت تثبیت‌شده‌یی داشت و نیز آقای خویی از مراجع طراز اول آن سالها، هردو در نجف بودند. ضمناً نجف در مقایسه با قم حوزهٔ جاافتاده‌تری محسوب می‌شد و روحانیان و طلابی که در آن تدریس و تحصیل می‌کردند، خود را در موقعیت برتری نسبت به سایر حوزه‌ها می‌دیدند.

خمینی برای آن که جایگاه و موقعیت ویژه‌یی در نجف به‌دست آورد، به کارهایی دست می‌زد تا خود را به‌صورت یک روحانی با ایمان و متعبد از سایر مراجع و روحانیان متنفذ آن روز کاملاً متمایز کند.

از جمله کارهایی که خمینی در همین راستا انجام می‌داد، زیارت مرقد مطهر حضرت علی(ع) بود که هر روز تقریباً بدون استثنا به مدت دو ساعت به آن مشغول می‌شد و این کار تا سال آخر ادامه داد.

آخوند رحیمیان از آخوندهای همراه خمینی در نجف در این‌باره می‌گوید: «حضرت امام در طول ۱۴سالی که در نجف اشرف اقامت داشتند، هر شب ۳ساعت بعد از غروب آفتاب در تمام فصول سال، به‌عزم زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از منزل خارج می‌شدند و مسافت بین خانه تا صحن مطهر را به‌طور پیاده در حدود هفت دقیقه طی می‌کردند... حضرت امام در طول ۱۴سال، جز در مواردی مشخص و شبهایی که به‌مناسبت زیارتهای مخصوصه به کربلا مشرف می‌شدند و گاهگاهی که بیمار می‌شدند، به گونه‌یی که درس و نماز جماعت و آمدنشان به بیرونی تعطیل می‌شد و طبعاً تشرفشان به حرم نیز غیرمیسر بود، در تمام شبهای دیگر... هرگز برنامهٔ تشرفشان به‌حرم و زیارتشان ترک نشد(۱۳).

پانویس

۱۳ ـ مجلهٔ «پاسدار اسلام»، شمارهٔ ۹۷، دی۶۸

قابل توجه است که خمینی به‌رغم زیارتهای آن‌چنانی در نجف که در تمام ۱۵سال اقامتش در عراق به آن پایبند بود، در دورهٔ ۱۰سالهٔ حاکمیتش یک‌بار هم حاضر به زیارت مرقد مطهر امام هشتم(ع) نشد.

۱۵

سالهای اقامت خمینی در عراق

سـالـهـای اقامت خمینی در عــراق

خمینی در سالهای اقامت خود در نجف، تماسها و ملاقاتهای متعددی بامقامهای عراق داشت و کمکها و تسهیلاتی دریافت می‌کرد.

دولت عراق هم‌چنین یک برنامهٔ رادیویی در اختیار خمینی قرار داده بود که توسط آخوند محمود دعایی اداره می‌شد.

دعایی در مصاحبه‌یی در این‌باره می‌گوید: «زمینه برای فعالیتهای سیاسی علیه رژیم ایران، از جمله بهره گرفتن از رادیو مناسب بود. در همین راستا حاج‌آقا مصطفی به‌من فرمودند: «به‌ما پیشنهاد شده است که اگر بخواهید، می‌توانید برخی از پیامها و مطالب خود را به وسیله رادیو منتشر کنید. اگر برای شما ممکن است، این کار را بپذیرید».

آخوند دعایی می‌گوید: «من نیز پذیرفتم و برنامه‌یی را تحت عنوان «نهضت روحانیت در ایران» شروع کردیم. در ابتدا ربع ساعت تا نیم ساعت از رادیو بغداد در اختیار برنامه‌های ما بود. بعد که موج مستقلی گرفتیم، این زمان به چهل‌وپنج دقیقه رسید. این فعالیت رادیویی هفت‌سال به درازا کشید».

آخوند دعایی در این‌جا نمونه‌یی از دودوزه‌بازیهای خمینی را رو می‌کند که از یک‌سو امتیاز رادیو را از دولت عراق دریافت کرده بود ولی ازسوی دیگر تظاهر می‌کرد که از این رادیو بی‌اطلاع است. آخوند دعایی این موضوع را چنین شرح می‌دهد: «به‌دلیل فضایی که خشک‌اندیشان بر نجف حاکم کرده بودند، سعی ما بر این بود که چنین نشان دهیم که حضرت امام از این برنامه اطلاعی ندارند. البته اصل پیشنهاد استفادهٔ رادیویی، توسط حاج‌آقا مصطفی به‌من شد و حضرت امام به‌دلیل تعهد و مسئولیتی که داشتند، مسلماً بااطلاع بودند و برنامه را گوش می‌دادند».

دعایی به دخالت شخص خمینی در تنظیم این برنامه‌های رادیویی اشاره کرده و

اضافه می‌کند: «زمانی حضرت امام درخواست دیدن مجموعه‌یی از برنامه‌ها را کردند که من هم به‌محضرشان فرستادم. ایشان به چند نکته اشاره کردند و مرا راهنمایی فرمودند. من هم پذیرفتم و به ایشان عرض کردم: از این جهت خدمتتان نمی‌آیم که شما بتوانید بگویید که از این برنامه اطلاعی ندارید»(۱).

خمینی هم‌چنین از روابط خود با شهربانی عراق برای تهیهٔ پاسپورت جهت آخوندها و افراد خود استفاده می‌کرد. آخوند دعایی که در آن سالها نمایندهٔ خمینی در ارتباط با مقامهای عراقی بود، در این مورد چنین توضیح می‌دهد: «در طول اقامتم در عراق، معمولاً گرفتن خروجی یا تمدید پاسپورتهای امام، بستگان و یارانشان به‌عهدهٔ من بود. به‌همین دلیل، بارها و بارها به شهربانی نجف رفته بودم. به‌دلیل مراجعات زیاد و نیز بردن هدایا در بعضی اوقات، با مأموران شهربانی نجف خیلی صمیمی شده بودم»(۲).

طرح‌ریزی برای حکومت آخوندها

خمینی از آغاز ورود به عراق در سال۴۴ همزمان با در پیش گرفتن سکوت و انفعال دربرابر رژیم شاه، به‌تدریس و بحث در حوزهٔ نجف روی‌آورد.

در کتابی به‌نام کوثر دربارهٔ این سالها چنین آمده است: «امام خمینی در پی اقامت در نجف اشرف، بدون توجه به دسیسه‌های دشمنان بر آن شدند تا رسالت خود را در جهت مبارزه با افکار و پندارهای انحرافی و غیراسلامی ایفا کنند. ایشان پس از دیدار با چند تن از علما و بحث و مذاکره با آنها، دریافتند: در محیطی که عوامل و ایادی استعمار روی «شعار تفکیک دین از سیاست» تبلیغ فراوان کرده‌اند و اندیشه‌ها و اذهان را از اسلام راستین دور ساخته‌اند، از نهضت اسلامی ایران سخن گفتن و انتظار زیادی داشتن، از دور اندیشی و درایت به‌دور است. چنین بود که امام بر آن شدند پیش از

پانویس

۱ ـ «پابه پای آفتاب»، ج۲، ص۱۸ و ۱۹

۲ ـ «پابه پای آفتاب»، ج۲، ص۲۴

هر کار، مسئولیتهای طلاب، روحانیون، علمای اسلام و زمامداران کشورهای اسلامی را بازگو کنند و گرد و غبار تیره‌یی را که بر چهرهٔ اسلام نشسته بزدایند. از این‌رو با آن که حضور خود را در نجف موقت می‌دانستند، تصمیم به‌تدریس گرفتند تا بر کرسی درس، ضمن شکافتن دقایق و ظرایف فقه و اصول، حقیقت اسلام ناب محمدی را برای شاگردان باز گویند»(۳).

حاصل درسها و مباحث این دوره از جمله مجموعه کلاسهایی است که مباحث آن بعدها به‌صورت کتاب کوچکی منتشر شد تحت عنوان حکومت اسلامی(ولایت فقیه).

خمینی در این کتاب سعی کرده مقولهٔ ولایت‌فقیه را تبیین کند. به این منظور، برداشت ارتجاعی خودش از اسلام و هدف آن، رسالت انبیا، تعریف حکومت اسلامی مورد نظر خود و هم‌چنین وظیفهٔ فقها را که باید حکمفرمایی کنند، بیان کرده است.

حبیب خدا، محمد(ص) پیامبر بزرگ رهایی است و به تصریح قرآن بعثت و رسالت او جز به خاطر رحمت برای جهانیان نبوده است. اما آن‌چه خمینی از او و آیین اسلام تصویر کرده به‌کلی متفاوت است. فرصت تشریح مبانی نظرگاه ارتجاعی و طبقاتی خمینی در این‌جا نیست. اما اجمالاً اشاره می‌کنیم که براساس یک نظرگاه قرون‌وسطایی، خمینی در این کتاب، خواهان حکومت اسلامی مورد استناد خمینی است. این حکومت، چه حکومتی است؟ چکیدهٔ کتاب «حکومت اسلامی»، پاسخ خمینی به این سؤال است. حکومت اسلامی مورد استناد خمینی، یعنی سلطنت مطلقه و حکومت ابدی آخوند با گسترده ترین، با ارتجاعیترین و شقاوت آمیزترین انواع دیکتاتوری و سرکوب تحت نام دین که آن را ولایت فقیه می‌نامد. او معتقد است که آخوندها «از طرف امام(ع) به‌مقام حکومت و قضاوت منصوبند و این منصب همیشه برای آنها محفوظ می‌باشد». (ص۱۲۷) خمینی می‌گوید: «ولایت فقیه از امور اعتباری

پانویس
۳ـ «کوثر»، ج۱، ص۱۸۳

عقلایی است و واقعیتی جز جعل ندارد، مانند جعل قیم برای صغار. قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد. مثل این است که امام(ع) کسی را برای حضانت، حکومت یا منصبی از مناصب تعیین کند. در این موارد معقول نیست که رسول اکرم(ص) و امام با فقیه فرقی داشته باشد»(ص۶۵). جان کلام دجالگرانهٔ خمینی هم در همین جاست که خودش را هم‌شأن پیامبر و امامان قرار می‌دهد.

در این کتاب، خمینی با رویکردی ارتجاعی و به‌غایت متحجرانه و با شقاوت تمام، دربارهٔ مجازاتهای ضد انسانی تحت عنوان «اجرای حدود» ، «شلاق زدن» و «نفی بلد» و «حبس ابد» و «رجم» داد سخن می‌دهد و می‌نویسد: «اسلام برای این امور آمده است»(ص ۸۶).

خمینی تأکید می‌کند: «...همین تکلیف است که ایجاب می‌کند خونها در انجام آن ریخته شود... ما باید این معنی را بفهمیم و به دیگران هم تعلیم بدهیم» (ص۸۷).

دستگاه قضایی حکومتی که خمینی تحت‌عنوان «حکومت اسلامی» مطرح می‌کند، در شکل مطلوبش، محاکم ضربتی است که موازین قضایی دنیای کنونی را به کناری نهاده است: «این تشریفات زائد که برای مردم جز خرج و زحمت و معطلی چیزی ندارد از اسلام بعید است. مثلاً آن طرزی که اسلام برای احقاق حقوق و حل وفصل دعاوی و اجرای حدود و قانون جزا تعیین کرده است، بسیار ساده و عملی و سریع است. آن وقت که آیین دادرسی اسلام معمول بود، قاضی شرع در یک شهر با دوسه نفر مأمور اجرا و یک قلم و دوات، فصل خصومات می‌کرد و مردم را به‌سراغ کار و زندگی می‌فرستاد. اما حالا تشکیلات اداری دادگستری و تشریفات آن خدا می‌داند چقدر زیاد است و تازه هیچ‌کاری هم از پیش نمی‌برد. اینهاست که مملکت را محتاج می‌کند و جز زحمت و معطلی اثری ندارد» (ص۵۸).

چکیدهٔ نظرات خمینی در این کتاب این است که با نفی آشکار حاکمیت مردمی، حکومت را حق انحصاری، غیر قابل تفویض و همیشگی آخوند به‌صورت دیکتاتوری مطلقه می‌داند. به این منظور، سعی کرده با دستاویز قرار دادن برخی روایات و احادیث

و حتی تحریف مفاهیم آیه‌های قرآن، توجیهاتی برای ضرورت و حقانیت حاکمیت آخوندها سرهم بندی کند.

در آیات قرآن و سخنانی که از پیامبر و ائمهٔ اطهار به‌جا مانده، کلمه فقه و مشتقات آن زیاد به‌کار رفته است. فقها «یعنی آنان‌که به‌روح و جوهر و فلسفه و علل غایی امور راه برده باشند و بدانند که هدف چه بوده و چیست؟... مفهوم حقیقی فقه و فقیه... به ژرف‌بینی و رسوخ در علم و احاطه بر هدفها شانه می‌ساید»(۴). اما در تلقی خمینی، که در همین کتاب آشکار است، فقه و فقاهت همه جا به‌معنی متحجرانه ترین و ارتجاعی ترین برداشتها از اسلام و فقیه به معنی آخوند و عمامه برسر (و از مرتجعترین آنها) به کار رفته و خمینی سعی کرده با استناد به عنوان اولی‌الامر، تبعیت از حکومت آخوندها را در زمرهٔ معتقدات مذهبی به حساب آورد.

مستنداتی که خمینی دربارهٔ «ولی‌امر» عرضه کرده، سابقه‌یی طولانی دارد و از جانب حکام جور و قتلهٔ ائمهٔ اطهار که دجالگرانه خود را جانشین خدا و پیغمبر معرفی می کردند، بسیار مورد سوء استفاده قرار گرفته است. آنها نیز همین تفاسیر را از «اولی‌الامر» داشتند و برای آن بسا حدیث و روایت جعل کرده بودند و از همین رو قویاً مورد مخالفت ائمه‌اطهار و مجاهدان رکابشان در آن روز قرار داشتند و به‌همین خاطر هم به کتشار و قتل‌عام آنان می‌پرداختند.

پانویس

۴ ـ سخنرانی برادر مجاهد مسعود رجوی نشریهٔ مجاهد شمارهٔ۳۷۶

۱۶

مواضع خمینی در سالهای ۵۰ تا ۵۷

مواضع خمینی در سالهای ۵۰ تا ۵۷

در سالهای پس از ۱۳۵۰، که مجاهدین و چریکهای فدایی خلق، با مبارزهٔ مسلحانه پیشتاز، جنبش مردمی در برابر رژیم شاه را به‌مدار جدیدی وارد کرده و با جانفشانیهای خود «راه جهاد» و مسیر سرنگونی رژیم شاه را می‌گشودند، خمینی هم‌چنان در کناره ایستاده بود و اگرچه لحن سخنانش را در مقابل رژیم شاه تیزتر کرده بود، اما اساساً تحت‌الشعاع آن مبارزهٔ درخشان انقلابی بود.

در سال ۱۳۵۰ خمینی سخنانی علیه جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاه داشت، سخنرانی دیگری نیز در دیماه همان‌سال داشت که مربوط به‌مسائل داخل ایران نبود. از این تاریخ یعنی دقیقاً از ۱۰دیماه ۱۳۵۰ تا شش‌سال بعد خاموش بود و جز برخی نامه‌ها و پیامها، موضعگیری یا اظهارنظری از او مشاهده نشد.

در مهرماه سال ۵۶ خمینی در برابر عده‌یی از طلاب و آخوندهای شاگرد خود در نجف سخنانی ایراد کرد که به‌منزلهٔ سربلند کردن دوبارهٔ او بود. کتابی به‌نام کوثر که سخنرانیهای خمینی را همراه با تشریح شرایط سیاسی و اجتماعی هر سخنرانی درج کرده، توضیح می‌دهد که موضوع این سخنرانی «هشدار نسبت به‌نفوذ افکار التقاطی و برداشتهای غلط از احکام سیاسی ـ عبادی قرآن» بود و به‌مناسبت «رواج تفسیرهای التقاطی از اسلام...» ایراد شد(۱).

روشن است که در آن تاریخ، خمینی از وارد آمدن ضربهٔ خیانت‌بار اپورتونیستهای چپ‌نما بر پیکر مجاهدین مطلع شده و برای بهره‌برداری از این رویداد که حریف

پانویس

۱ ـ «کوثر»، ج ۱، ص ۲۶۸

پرقدرت را یک چند از میدان خارج می‌ساخت، خیز برداشته بود. از این رو فرصت را برای مقابلهٔ تئوریک با مجاهدین و به‌عبارت بهتر تصفیه‌حساب نظری با آنان مغتنم می‌دید.

در سخنرانی یادشده، خمینی گفت: «حالا یک دسته‌یی پیدا شده که اصل تمام احکام اسلام را می‌گویند برای این است که یک عدالت اجتماعی پیدا بشود؛ طبقات از بین برود. اصلاً اسلام دیگر چیزی ندارد، توحیدش هم عبارت از توحید در این است که ملتها همهٔ به‌طور عدالت و به‌طور تساوی با هم زندگی بکنند؛ یعنی، زندگی حیوانی علی‌السواء، یک علفی همه بخورند و علی‌السواء با هم زندگی کنند و به‌هم کار نداشته باشند؛ همه از یک آخوری بخورند...»

خمینی در سخنرانی خود هم‌چنین گفت: «می‌گویند:اصلاً مطلبی نیست اسلام آمده است که آدم بسازد یعنی یک آدمی که طبقه نداشته باشد دیگر؛ همین را بسازد؛ یعنی حیوان بسازد. اسلام آمده است که انسان بسازد، اما انسان بی‌طبقه»(۲).

وی ضمن این سخنرانی، به‌روایتی منسوب به‌پیامبر اکرم نیز استناد کرد که «برادرم موسی چشم راستش نابینا بود و برادرم عیسی چشم چپش، و من هر دو چشمم بیناست»(۳).

این روایت و مضامین همین سخنرانی را خمینی در سالهای بعد نیز ، هرجا که اشاره‌یی به‌مجاهدین داشت، به‌بیانهای مختلف تکرار می‌کرد و می‌کوشید آرمانهای ضداستثماری و عدالتخواهانهٔ مجاهدین را که در شعار جامعهٔ بی‌طبقهٔ توحیدی بیان می‌شود، مغایر پیام حقیقی اسلام جلوه دهد.

از این پیشتر، آخوندهای طرفدار خمینی که زیر برق پیشرویهای مجاهدین ناگزیر به‌هژمونی سیاسی آنان تن داده بودند، با ضربه‌یی که بر اثر کودتای چپ‌نمایان

پانویس

۲ ـ همان کتاب، ص۲۸۷

۳ ـ کان اخی موسی عینه الیمنی عمیاء واخی عیسی عینه‌الیسری عمیاء و انا ذولعینین

به‌مجاهدین وارد شد، عنان گسیختند. این سرآغاز پیدایش جریان راست ارتجاعی بود که به‌سرعت به‌مهمترین تهدید کل جنبش تبدیل شد. با توجه به‌همین تهدید، بیانیهٔ ۱۲ماده‌یی مجاهدین که در پاییز سال۵۵ توسط برادر مجاهد مسعود رجوی تدوین شد، نسبت به‌ظهور و رشد ارتجاع و استبداد مذهبی که خمینی سمبل آن بود، هشدار داد. در مادهٔ ۱۰ این بیانیه گفته شده است: «جریان اپورتونیستی چپ‌نما، موجب بروز یک جریان راست ارتجاعی شده است که در مرحله کنونی، تهدید اصلی درونی مجموعه نیروهایی است که تحت عنوان اسلام مبارزه می‌کنند که ما با آن هم مبارزه می‌کنیم»(۴).

جریان راست ارتجاعی پیرو خمینی، که به‌رودررویی با مجاهدین برخاسته بود، به‌زودی به‌همسویی و نزدیکی با ساواک شاه کشیده شد. زندانیان سیاسی زمان شاه به‌یاد دارند که رفسنجانی در جلسات هفتگی با رسولی، سربازجوی ساواک شرکت می‌کرد و بقیه نیز برای خلاصی از زندان هیچ ابایی از دست شستن از مواضع مبارزاتی پیشین نداشتند. شماری از مهمترین عناصر این جریان ازجمله کروبی، انواری و عسگراولادی در روز ۱۴بهمن۱۳۵۵ در تلویزیون رژیم حاضر شده، با صدای بلند، سه‌بار شاهنشاها سپاس گفتند.

آغاز دوران سرنگونی شاه

در دیماه سال۱۳۵۵ جیمی کارتر با شعار «حقوق‌بشر» در آمریکا به‌ریاست‌جمهوری رسید. این سیاست از مهمترین رهنمودهای کمیسیون سه جانبه‌یی بود که از سال۵۲ به‌ابتکار چیس منهتن بانک (متعلق به‌راکفلر) و با شرکت مهمترین نمایندگان سرمایه‌داری اروپای غربی، ژاپن و آمریکا تشکیل شد. کمیسیون سه‌جانبه راه‌حلهایی برای مقابله با بحرانی که پس از شکست آمریکا در ویتنام و تحریم نفتی اعراب دامنگیر سرمایه‌داری

پانویس

۴ـ «تحلیل آموزشی بیانیهٔ اپورتونیستهای چپ‌نما» ص۲

جهانی شده بود، ارائه کرد.

براساس جمعبندی کمیسیون سه‌جانبه، برژینسکی رئیس و تئوریسین کمیسیون مزبور به‌این نتیجه رسیده بود که تلاش مردم برای کسب حقوق خود، «اوضاعی انفجاری» پدید آورده و بنابراین «کاری که ایالات متحده می‌تواند بکند، کوشش برای انداختن تحول از مسیر آشوب و هرج‌ومرج، به‌مسیر انتقال منظم است».

سیاست حقوق‌بشر، ابزار پیشبرد همین خط بود که می‌بایست در کشورهای بلوک آمریکا ازجمله ایران به‌اجرا گذاشته شود.

از این رو رژیم شاه پس از انتخاب کارتر در سال۵۵ و زیر فشار آمریکا، حربهٔ شلاق و اعدام را زمین گذاشت و در زندانهای سیاسی را به‌روی صلیب سرخ باز کرد.

علائم تغییر به‌زودی در سطح جامعه پدیدار شد. ارتشبد قره‌باغی آخرین رئیس ستاد مشترک رژیم شاه در این‌باره می‌نویسد: «همزمان با انتخاب آقای کارتر به‌ریاست‌جمهوری ایالت متحده آمریکا و به‌قدرت رسیدن حزب دموکرات و اعلان سیاست حقوق‌بشر، به‌عنوان سرلوحهٔ سیاست بین‌المللی آمریکا، تغییراتی در سیاست اعلیحضرت و دولت آقای امیرعباس هویدا ظاهر گردید. بدین ترتیب که به‌تدریج مخالفان دولت در گوشه و کنار جلساتی ترتیب داده به‌شعرخوانی و تنقید از دولت می‌پرداختند تا این‌که این تغییر سیاست در تاریخ ۱۵مرداد۱۳۵۶ با استعفای آقای هویدا بعد از ۱۳سال نخست‌وزیری و تشکیل دولت آقای جمشید آموزگار وضع علنی‌تری به‌خود گرفت و از طرف دولت سیاستی به‌نام «ایجاد فضای باز سیاسی» و دادن آزادی تدریجی به‌مردم شروع شد(۵).

تا این زمان هنوز خمینی ساکت و مترصد اوضاع بود که به‌چه سمتی متمایل خواهد شد.

پانویس

۵ـ «اعترافات ژنرال»، ص ۱۰

استشمام بوی کباب قدرت

در آبان سال۵۶ شاه در بازگشت از آمریکا، بر سیاست جدید و استمرار فضای باز تأکید کرد.

دو ماه بعد خمینی که بنا به‌قرائن مختلف، به‌ویژه مشاهدهٔ تغییر سیاست آمریکا، اطمینان لازم را به‌دست آورده بود، در سخنرانی به‌مناسبت مرگ پسرش مصطفی، آخوندها را به‌استفاده از فرجه‌یی که پیدا شده، فراخواند: «امروز یک فرجه پیدا شده. من عرض می‌کنم به‌شما یک فرجه پیدا شده. اگر این فرجه پیدا نشده بود، این اوضاع امروز نمی‌شد در ایران. اگر الان غنیمت بشمارند این را این فرصت است. این فرصت را غنیمت بشمارند آقایان. بنویسند، اعتراض کنند الان نویسنده‌های احزاب دارند می‌نویسند، امضا می‌کنند، اشکال می‌کنند، ... شما هم بنویسید... امروز روزی است که باید گفت و پیش می‌برید. و من خوف آن دارم که خدای نخواسته این فرجه از دست برود... خوب ما دیدیم که چندین نفر اشکال کردند... امضا کردند و کسی هم کارشان نداشت»(۶).

انتشار این‌گونه نامه‌ها و خویشتنداری رژیم شاه که متعرض امضاکنندگان نشد، از قرار معلوم خمینی را نسبت به‌متحول شدن اوضاع به‌قطعیت رسانده بود و این در حالی بود که از هنگام روی کار آمدن کارتر و شروع سیاست جدید او یک سال سپری شده بود.

موضعگیریهای محتاطانه پس از شروع قیامها

از این زمان خمینی برای استفاده از «فرصت» و «فرجهٔ پیداشده» شمار پیامها و سخنرانیهای خود را افزایش داد. ولی پشت‌سر مردم حرکت می‌کرد و به‌غایت مراقب بود در هیچ موقعیتی بی‌گدار به‌آب نزنند. از این‌رو حتی در قبال مهمترین حوادث آن

پانویس

۶ـ «صحیفهٔ نور»، ج ۱، ص ۲۶۶

دوره نظیر تظاهرات مردم قم در ۱۷دیماه۵۶ که در آن بر اثر تیراندازیهای مأموران رژیم شش‌نفر به‌قتل رسیدند، خمینی از موضعگیری بلافاصله خودداری کرد و سخنرانیش به‌این مناسبت در هفته آخر دی انجام شد(۷). در ۲۹بهمن مردم تبریز به‌مناسبت چهلم سرکوب خونین تظاهرات قم، قیام قهرمانانه‌یی برپا کردند که همهٔ ایران را تکان داد. اما خمینی با ۹روز تأخیر نسبت به‌آن موضعگیری کرد(۸) و پس از کشتار بزرگ میدان ژالهٔ تهران در ۱۷شهریور، خمینی دم فرو بست و تنها پس از مشاهدهٔ تحرک و جنب‌وجوش دوبارهٔ مردم، با چهار روز تأخیر پیام کوتاهی صادر کرد(۹).

پانویس

۷ ـ «کوثر»، ج۱، ص۳۱۹

۸ ـ «صحیفهٔ نور»، ج۲، ص۳۶

۹ ـ در روز ۱۸شهریور خمینی پیامی به‌مناسبت اعلام حکومت نظامی صادر کرده که در آن هیچ اشاره‌یی به کشتار «جمعهٔ سیاه» نشده و ارتش سرکوبگر شاه را «ارتش وطنخواه ایران» توصیف می‌کند. اما پیام او در این رابطه روز ۲۱شهریور صادر شده که در جلد دوم «صحیفه نور» صفحه ۱۰۲ چاپ شده است.

۱۷

تغییر سیاست آمریکا نسبت به‌شاه
و موضعگیریهای خمینی در سالهای ۵۶ و ۵۷

تغییر سیاست آمریکا نسبت به‌شاه و موضعگیریهای خمینی در سالهای۵۶ و ۵۷

خمینی از هنگامی که اطمینان یافت که سیاست آمریکا نسبت به‌شاه تغییر یافته و موقعیت شاه متزلزل است، و مدتی پس از آن‌که توده‌های مردم به‌خیابانها آمده بودند، برشمار موضعگیریهای خود افزود. تعداد سخنرانیها و موضعگیریهای خمینی در این دوره غیرقابل مقایسه با تمام دوره‌های عمر اوست. او دریافته بود که باید با حداکثر کنش و واکنش سیاسی از خلأ موجود و به‌قول خودش از فرجه‌یی که به‌وجود آمده، استفاده کند و رهبری انقلاب ضدسلطنتی را به‌چنگ آورد. در غیر این‌صورت، خمینی به سیاق تمام عمر هشتادساله‌اش، ترجیح می‌داد چنان با احتیاط حرکت کند که حتی نزدیکترین کسانش هم پی به «افکار و منویات» او نبرند. یکی از آخوندهای پیرو او به‌نام روحانی در کتابی به‌نام «نهضت امام خمینی» می‌نویسد: «قائد بزرگ... از هرگونه حرکت و عمل حساب‌نشده و صرفاً احساساتی خودداری می‌ورزید و در مبارزات و انقلاباتی که با رهبری مرجع تقلید زمان همراه نبود، وارد نمی‌شد و... جوری حرکت می‌کرد که تا روز آغاز نهضت، حتی نزدیکترین افراد و دوستانش به‌حقیقت و افکار و منویات ایشان پی‌نبرده بودند»(۱).

احمد، پسر خمینی، در مقدمهٔ کتاب مجموعه سخنرانیهای او، در جایی که شروع دوران فضای باز سیاسی را توضیح می‌دهد، در این‌باره می‌گوید: «تیزبینی امام و بهره‌برداری به‌موقع از شرایط پیش آمده، نشانهٔ عمق شناخت آن حضرت از اوضاع

پانویس

۱ ـ «بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی»، ص۹۶

جهان و به‌ویژه مسائل ایران، به‌رغم سالهای دوری از وطن بود»(۲).

بررسی موضعگیریها و سخنان این دورهٔ خمینی نکاتی به‌دست می‌دهد که مبین تلاش او برای همین «بهره‌برداری به‌موقع از شرایط پیش آمده» است.

اسلام بی‌ملا نمی‌شود!

خمینی در سخنانش در آن دوره سنگ بنای اسلام مساوی با آخوند را می‌گذاشت و سعی می‌کرد با بیانهای مختلف میخ ولایت آخوندها را بکوبد. در سخنرانی مورخ ۱۰آبان۱۳۵۶ در نجف می‌گوید: «آقا این‌طور نیست که شما خیال بکنید که ما اسلام را می‌خواهیم اما ملا نمی‌خواهیم. مگر می‌شود اسلام بی‌ملا؟ مگر شما می‌توانید بدون ملا کار را انجام بدهید. باز این ملاها هستند که جلو می‌افتند کار انجام می‌دهند»(۳).

خمینی ضمن انتقاد از روشنفکرانی که آخوندها را پس می‌زنند، به‌آنها می‌گفت: «نگویید ما اسلام می‌خواهیم، آخوند نمی‌خواهیم. شما بگویید اسلام را می‌خواهیم، آخوند هم می‌خواهیم. آخوند ملتفت بعض مسائل سیاسی نیست؛ جمع بشوید دور آن آخوندی که مسائل سیاسی را نمی‌داند، یادش بدهید آن مسائل را تا او عمل کند تا ملت دنبالش باشد»(۴).

همین اظهارات خمینی خوب نشان می‌دهد که آخوندها در آن مقطع چه موقعیتی داشته‌اند. زیرا به‌این وسیله سعی می‌کرد نظر روشنفکران را نسبت به‌آنها جلب کند. به‌این منظور، تصریح می‌کرد: «این اشتباه است که بعض جناحها، ... دیگر از روحانیت صحبت نمی‌کنند. نمی‌فهمند اینها. اینها نمی‌دانند که بی‌روحانیت یک شاهی اینها ارزش ندارند»(۵).

پانویس

۲ ـ «کوثر»، ج۱، ص۴۳

۳ ـ «کوثر»، ج۱، ص۳۱۲

۴ ـ هماجا

۵ـ «کوثر»، ج۱، ص۳۸۴، سخنرانی مورخ ۲۳اردیبهشت۱۳۵۷

خمینی در همین راستا، گذشتۀ آخوندهای هم‌سنخ خود را که در سراسر تاریخ ایران در همدستی یا همسویی با ارتجاع و استبداد سپری شده، تطهیر می‌کرد. مثلاً در سخنرانی یادشده اصرار می‌کرد که: «می‌بینیم که یک طایفه از علما، اینها گذشت کرده‌اند از یک مقامهایی و متصل شده‌اند به‌یک سلاطینی. با این که می‌دیدند که مردم مخالفند. لکن برای ترویج دیانت و ترویج تشیع اسلامی و ترویج مذهب حق اینها متصل شده‌اند به‌یک سلاطینی. و این سلاطین را وادار کرده‌اند خواهی نخواهی برای ترویج مذهب، ... اینها آخوند درباری نبودند، این اشتباهی است که بعض نویسندگان ما می‌کنند»(۶).

خمینی در همین سخنرانیها به‌تدریج آخوندها را از سایر اقشار مردم متمایز می‌کرد تا برتری و سلطۀ سیاسی آنها را زمینه‌چینی کند. در پیامی که در تاریخ ۲۴بهمن۱۳۵۶ منتشر کرده، می‌گوید: «جوانان روشنفکر دانشگاهها به‌روحانیت و روحانیون احترام بگذارند. خداوند تعالی آنها را محترم شمرده و اهل بیت وحی، سفارش آنها را به‌ملت فرموده‌اند. روحانیت قدرت بزرگی است که با از دست دادن آن خدای نخواسته پایه‌های اسلام فرو می‌ریزد»(۷).

اطمینان دادن به‌غرب و آمریکا

یکی دیگر از مضامین ثابت سخنرانیها و پیامهای خمینی در آن ایام، مطالبی بود که برای اطمینان‌خاطر دادن به‌بلوک غرب و به‌طور خاص به‌آمریکا برزبان می‌آورد. خمینی می‌دانست که سوار شدن روی موج جنبش عصیان‌زده‌یی که برای برافکندن رژیم شاه به‌پاخاسته، غرب را به‌خاطر به‌خطر افتادن منافعش در ایران و در کل منطقه بیمناک می‌کند. آن‌هم کشوری در بلوک آمریکا که در عین حال در همسایگی اتحاد

پانویس
۶ ـ همان‌جا کتاب، ص۳۰۲
۷ ـ «صحیفه نور»، ج۲، ص۲۰

شوروی آن روزگار بود. از این‌رو خمینی در هر مناسبتی، به‌زبانهای مختلف، تلاش می‌کرد اسباب آرامش خاطر آنها را فراهم کند.

به‌همین منظور به‌تعریف و تمجید مکرر از ارتش شاه و به‌خصوص از امرای ارتش یا به‌گفتهٔ او «صاحب‌منصبان» می‌پرداخت. مطالعهٔ اظهارات مقامهای آمریکا یا نوشته‌های مطبوعات آن کشور در سالهای۵۶ و ۵۷، نشان می‌دهد که نگرانی جدی آمریکا از اوضاع بی‌ثبات آن زمان به‌میزان زیادی معطوف به‌سرنوشت ارتش شاه بود. مهمترین مأموریت ژنرال هایزر در تهران نیز فراهم کردن تمهیداتی برای سالم ماندن ارتش در خلال انتقال قدرت بود.

خمینی با اشراف به‌این موضوع تا می‌توانست سخنان چرب و نرم نسبت به‌ارتش بر زبان می‌آورد. مثلاً در پیام مورخ ۶شهریور۵۷ گفته‌است: «من در این موقع حساس که کشور و وطنمان در لب پرتگاه و بر سر دوراهی سقوط یا استقلال واقع شده، دست خود را به‌سوی نیروهای زمینی، هوایی و دریایی وفادار به‌اسلام و وطن دراز می‌کنم»(۸).

او در پیامها و سخنرانیهای دیگر بارها وانمود می‌کند که با صاحب‌منصبان ارتشی ارتباط دارد و بعضاً به‌صاحب‌منصبانی که مخفیانه به‌دیدار او رفته‌اند، اشاره می‌کند.

پنهان کردن عقاید واقعی

خمینی در سال۴۱، درجریان موضعگیریهایش علیه برخی مصوبات دولت علم، صریحاً می‌گفت و می‌نوشت که: «دخالت زنان در انتخابات یا اعطای حق زنها یا وارد نمودن نیمی از جمعیت ایران در جامعه و نظایر این تعبیرات فریبنده... جز بدبختی و فساد و فحشا چیز دیگری همراه ندارد...»(۹).

در سال۴۳ که در ترکیه به‌سر می‌برد، در کتاب تحریرالوسیله احکام دست و پا بریدن (ترجمهٔ تحریرالوسیله، جلد چهارم، قصاص، مسألهٔ۷) کندن پوست و

پانویس

۸ـ «صحیفه نور»، ج۲، ص۹۹

۹ـ «صحیفه نور»، ج۱، ص۲۹

گوشت سر (همان‌جا، مسأله۱۶)، سوراخ کردن یا بریدن گوش (همان‌جا، مسأله۱۸)، چشم‌درآوردن(همان‌جا، مسأله۲۱)، بریدن لب و زبان(همان‌جا، مسأله ۳۰ و ۳۱) و... بسیاری احکام موحش غیرقابل بیان را صادر می‌کرد(۱۰).

در سالهای بعد در کلاسهای خود در حوزهٔ نجف، در مورد حکومت مطلوبش برای جامعه «ولایت‌فقیه» را ارائه می‌نمود و تصریح می‌کرد که «ولایت‌فقیه... مانند جعل قیم برای صغار(است). قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد»(۱۱).

اما در سالهای۵۶ و ۵۷ که برای چیدن میوهٔ رسیده رهبری انقلاب ضدسلطنتی دست دراز کرده بود، دریافت که اظهار دیدگاههای واقعیش برای توده‌هایی که با شعار آزادی به‌پاخاسته‌اند، دافعه‌برانگیز است. از این رو به‌سادگی عقاید خود را پنهان و حتی انکار کرد یا معکوس آن را برزبان می‌آورد.

مثلاً در مصاحبه‌یی که در اردیبهشت سال۵۷ در نجف با روزنامهٔ فرانسوی لوموند به‌عمل آورد، می‌گفت: «درخصوص زنان، اسلام هیچ‌گاه مخالف آزادی آنها نبوده است... زن مساوی مرد است، زن مانند مرد آزاد است که سرنوشت و فعالیتهای خود را انتخاب کند...»(۱۲). در همین مصاحبه، وی هرگونه قصد و تمایل خود به‌قرار گرفتن در رأس قدرت را انکار می‌کند.

خمینی هم‌چنین در پیامی که در اردیبهشت۱۳۵۷ منتشر کرده بود، وعده می‌داد که «دست از مبارزه برنمی‌داریم تا حکومت دموکراسی به‌معنی واقعی جایگزین دیکتاتوریها و خونریزیها شود»(۱۳).

و در پیام دیگری به‌تاریخ ۱۵شهریور۵۷ اعلام می‌کرد: «ما پس از رفتن پایگاه ظلم، ... برنامهٔ اساسی خود را اعلام می‌نماییم و در آن وقت خواهند دید که آن‌چه خائنین،

پانویس

۱۰ـ «تحریرالوسیله»، ترجمهٔ محمدباقر موسوی‌همدانی، قم۱۳۷۵

۱۱ـ «حکومت اسلامی»، ص۶۵

۱۲ ـ «صحیفه نور» ج۲، ص۴۴

۱۳ـ «صحیفه نور» ج۲، ص ۶۲

به اسلام نسبت داده‌اند، چه در موضوع حقوق اجتماعی زنان و چه حقوق اقلیتهای مذهبی و چه سایر مسائل جز تهمتی ناجوانمردانه چیزی نبوده است»(۱۴).

نمونهٔ جالبی از تلاش خمینی برای طفره رفتن از ابراز عقاید واقعییش، در مصاحبه‌یی که ده‌روز قبل از ورود به‌تهران با روزنامهٔ کیهان داشته، دیده می‌شود:

خبرنگار این روزنامهٔ می‌پرسد: حضرت‌آیت‌الله، ممکن است خطوط اصلی حکومت اسلامی را در ز مینه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بیان بفرمایید؟

خمینی پاسخ می‌دهد: اینها اموری نیست که بتوانم آن را برای شما تشریح کنم. اسلام هم آزادی خواهد داد و هم به‌اقتصاد توجه خواهد کرد.

خبرنگار می‌پرسد: منظورم این است که در حکومت اسلامی ملی شدن صنایع قطعی خواهد بود؟

خمینی می گوید: آن هم باید مورد مطالعه قرار گیرد.

خبرنگار می‌پرسد: آیا فکر می کنید گروههای چپ و مارکسیستهایی که در ایران هستند(آزادند)؟

خمینی می گوید: اگر مضر به‌حال ملت باشد جلوگیری می‌شود و اگر نباشد، فقط اظهار عقیده باشد، مانعی ندارد.

خبرنگار دوباره سؤال می کند که نقش زنان در حکومت اسلامی چه خواهد بود؟

خمینی می گوید: الان وقت این حرفها نیست.

سؤال دیگر خبرنگار روزنامهٔ کیهان این است که مالکیت در حکومت اسلامی و به‌خصوص مالکیت ارضی چگونه خواهد بود؟

خمینی باز طفره می‌رود و می گوید: اینها بعدها روشن خواهد شد.

خبرنگار می‌پرسد: بعضیها می گویند که ما از زیر چکمه استبداد به‌زیر نعلین استبداد می‌رویم.

پانویس

۱۴ ـ «صحیفه نور» ج۲، ص۹۹

در این‌جا خمینی می‌گوید:آنها عمال شاه هستند... دیکتاتوری در اسلام اصلاً وجود ندارد(۱۵).

در گفتارهای پیشین دیدیم که خمینی پیوسته قانون اساسی رژیم را تأیید می‌کرد. در سالهای۴۱ و ۴۲ بیشترین اعتراضش، از قضا به‌آن بود که چرا قانون اساسی و به‌خصوص اصل دوم متمم قانون اساسی که به‌آخوندها حق نظارت برمجلس را می‌دهد، اجرا نمی‌شود. از آن به‌بعد نیز پیوسته به‌همین قانون استناد می‌کرد. حتی در یک سخنرانی که در دهم خرداد۵۷ در نجف داشت، می‌گفت: «(آیا) اینها به‌قانون اساسی عمل می‌کنند؟... انتخاباتشان روی موازین قانون است؟ وکلایشان شرائط قانونی دارند؟...»

خمینی می‌گفت: «آزادی مال مردم است، ... خدا آزادی داده به‌مـردم، اسلام آزادی داده، قانون اساسی آزادی داده به‌مردم ...» (۱۶) در همین سخنرانی تصریح می‌کرد که قانون اساسی را قبول دارد به‌شرط آن‌که متمم آن هم در نظر گرفته شود.

با این حال، هرچه از سال۵۷ سپری می‌شد، خمینی در برابر قاطعیت انقلابی توده‌های مردم دریافت که دیگر نمی‌تواند به تاکتیک‌دفاع از قانون اساسی ادامه بدهد. بنابراین رویه و عقیده خود را در این زمینه نیز به‌کناری نهاد.

پانویس

۱۵ـ روزنامهٔ کیهان ۳بهمن۱۳۵۷

۱۶ ـ «کوثر»، ج۱، ص۳۹۵

۱۸

خروج خمینی از عراق و سفر به پاریس

خروج خمینی از عراق و سفر به پاریس

در نیمه دوم سال ۵۷ نشانه‌های قاطع فراوانی اثبات می کرد که رژیم شاه درسراشیب سرنگونی افتاده است. حکومت نظامی با آن که به کشتار بزرگی در ۱۷ شهریور مبادرت کرده بود، در برابر موج قیام مردم، داشت به زانو درمی‌آمد. دولت «آشتی ملی» شریف امامی فلج شده بود و موج اعتصاب سراسر ایران را درمی‌نوردید.

خمینی که از ۱۴ سال پیش در عراق به سر می‌برد، در آن اوضاع دیگر ماندن در عراق را به سود خود نمی‌دید. بنابراین روز ۱۳ مهر ۱۳۵۷ عراق را ترک گفت و از طریق کویت به پاریس رفت. این اقدام، فقط انتقال محل اقامت خمینی نبود، بلکه به وسیله آن خود را در کانون توجهات داخلی و بین‌المللی قرار داد و با سوار شدن بر موج قیام مردمی، رهبری انقلاب ضدسلطنتی را به چنگ آورد.

خمینی در سخنرانی مورخ ۲۱ مهر همان سال توضیح می‌دهد که پس از خروج از نجف به طرف کویت حرکت می کند تا پس از دو سه روز اقامت در آن‌جا به سوریه برود. اما کویت حاضر به پذیرفتن او نمی‌شود و خمینی از همان جا مستقیماً روانه پاریس می‌شود. (۱)

خمینی و پسرش درسخنرانیها و موضعگیریهایی که بعداً داشتند، فشارهای رژیم شاه و محدودیتهای ایجاد شده عراق را دلیل این انتقال ذکر می کردند.

اما بعدها، عوامل خمینی، در توضیحاتی که با گفته‌های او متناقض بود، تصریح کردند که در آن ایام رژیم شاه نیز ترجیح می‌داد خمینی هم‌چنان در عراق بماند. آخوند

پانویس

۱ ـ «صحیفه نور»، ج۹، ص۲۴۲

محمود دعایی از همراهان خمینی در عراق، می گوید: «بعدها از گزارشها معلوم شد که در آن موقع، بین رژیم عراق و ایران دو تصمیم متناقض وجود داشته است. رژیم ایران اصرار داشت امام از عراق خارج نشوند؛ زیرا با خروج از عراق و رفتن ایشان به کشور دیگر، که ایران با آنها چنین تعهدی نداشت، کنترل و مراقبت امام بر ایشان مشکل می‌شد...»(۲)

آنتونی پارسونز سفیر سابق انگلیس در ایران که در آن هنگام دراین‌باره با شریف امامی نخست‌وزیر وقت رژیم شاه گفتگو کرده از قول او می‌نویسد که خمینی در صدد خروج از عراق است: «در این میان آیت‌الله خمینی تحت شرائط عجیبی به پاریس رفت. شریف امامی در اوائل اکتبر دوبار درباه موضوع خروج خمینی از عراق با من و همتای آمریکاییم صحبت کرد. بار اول گفت که خمینی درصدد خروج از عراق است و دولت عراق هم از این موضوع استقبال کرده است. در وا قع هنگامی که شریف امامی این مطلب را با ما در میان گذاشت، آیت‌الله خمینی با اتومبیل به طرف جنوب عراق در حرکت بود و احتمالاً در نظر داشت به کویت برود. شریف امامی از این بیم داشت که خمینی پس از ورود به کویت، ناگهان از دهانهٔ خلیج با یک قایق موتوری به طرف ایران حرکت کند و در سواحل ایران پیاده شود. شریف امامی معتقد بود که اگر جلو خمینی گرفته نشود و او آزادانه در داخل ایران دست به فعالیت بزند رژیم سرنگون خواهد شد و اگر هنگام ورود به خاک ایران بازداشت شود خطر جنگ داخلی در پیش خواهد بود»(۳).

قره‌باغی آخرین رئیس ستاد ارتش شاه، گفتگوی خود با سفیر وقت انگلیس در تهران را نقل کرده از قول او می‌نویسد: «به‌طوری که ملاحظه کردید، وقتی خمینی خواست از عراق به کشور کویت برود، چون کشور کویت از کشورهای دوست نزدیک انگلستان است، برای این‌که خمینی در همسایگی نزدیک ایران نتواند... علیه

پانویس

۲ـ «غرور و سقوط»، ص۱۲۷

۳ ـ همان، ص۱۳۶

دولت ایران تحریکات بکند، از دولت دوستمان کویت خواستیم که اجازهٔ ورود به خمینی ندهد. که ملاحظه کردید نداد»(۴).

قره‌باغی خود اضافه می‌کند: «البته اگر آقای خمینی در کشوری مانند کویت مستقر شده بود، مسلماً نمی‌توانست از وسائل ارتباط جمعی مانند کشور فرانسه برای تبلیغات استفاده نماید»(۵).

چرا خمینی فرانسه را انتخاب کرد؟

خمینی در سیزدهم مهر۵۷ در حالی که از مرز کویت برگردانده شده بود، یک‌باره روانه پاریس شد. او و پسرش در سخنرانیهای بعدی به کرات اصرار کرده‌اند که این تصمیم‌گیری ناگهانی و بدون تصمیم قبلی بوده است.

خمینی از جمله در سخنرانی خود در مهرماه ۵۸ این سفر را کار «امدادهای غیبی» دانسته و گفته است: « «خیال ما هم این بود که به کویت و سپس به سوریه برویم...هیچ برنامه‌یی هم نداشتیم به پاریس برویم. شاید مسائلی بود که هیچ ارادهٔ ما در آن دخالت نداشت و هرچه بود و از اول هم هر چه بود، ارادهٔ خدا بود.... فقط خواست خدا بود که باید عملی می‌شد»(۶)

خمینی در وصیت نامهٔ خود نیز نوشته است: «از قرار مسموع بعضیها ادعا کرده‌اند که رفتن من به پاریس به وسیله آنان بوده. این دروغ است.... من پس از برگرداندنم از کویت با مشورت احمد پاریس راانتخاب نمودم. زیرا در کشورهای اسلامی احتمال راه ندادن بود. آنان تحت نفوذ شاه بودند. ولی در پاریس این احتمال نبود».

رفتن خمینی به پاریس برای بسیاری غیر مترقبه بود. برخی حتی گمان می‌کردند که خمینی با دور شدن از ایران مرتکب اشتباه شده است. اما به‌زودی معلوم شد که

پانویس

۴ـ «کوثر»، ج۱، ص چهل و هفت

۵ ـ «اعترافات ژنرال»، ص۳۲

۶ـ «کوثر»، ج۱، ص۴۵۴

خمینی با این نقل مکان، خود را در کانون معاملات بین‌المللی بر سر مسأله ایران و نیز در معرض توجه جهانی قرار داده است.

آنتونی پارسونز سفیر سابق انگلیس در ایران می‌نویسد: «روزهفتم اکتبر ناگهان خبر رسید که خمینی به پاریس رفته و در آن‌جا به سه تن از پیروان قدیمی خود ابوالحسن بنی‌صدر، صادق قطب‌زاده و ابراهیم یزدی پیوسته است.... من پس از آگاهی از این خبر به ملاقات اردلان وزیر جدید دربار رفتم. قبل از من همتای فرانسویم برای ملاقات وزیر رفته بود و من مدتی با معاون او همایون بهادری که از دوستان نزدیکم بود، به گفتگو پرداختم. هردو ما براین عقیده بودیم که خمینی با خروج از دنیای اسلام و رفتن به پایتخت یک کشور مسیحی مرتکب اشتباه شده و نفوذ سیاسی و مذهبی او با این عمل کاهش خواهد یافت. شاه و شریف امامی هم همین عقیده را داشتند. ولی ما اشتباه می‌کردیم همانطور که همه می‌دانند خمینی با استفاده از امکانات وسیع ارتباطی که پاریس در اختیار داشت و مرکزیت خبری پاریس، پایگاه بی‌نظیری برای مبارزه با شاه به دست آورد(۷).

پارسونز در توضیح بیشتری پیرامون این نکته، درجای دیگری از خاطرات خود می‌نویسد: «خمینی با انتخاب یک پایتخت غربی که از تمام امکانات ارتباطی مدرن جهان برخوردار بود و خبرنگاران رسانه‌های خبری از چهارگوشه دنیا در آن حضور داشتند، پرشنونده‌ترین منبر خطابهٔ جهان را در اختیار گرفت. منبری که هرگز در یک کشور اسلامی مانند سوریه و الجزایر در اختیار او قرار نمی‌گرفت»(۸).

سفارش شاه در مورد خمینی

احمد خمینی ادعا کرده است که در بدو ورود به پاریس، مقامهای فرانسه، به خمینی

پانویس

۷ـ «پا به پای آفتاب»، ج۲، ص۲۵

۸ـ «غرور و سقوط»، خاطرات سفیر سابق انگلیس در تهران، ص۱۲۶

در مورد فعالیتهای سیاسیش اخطار کرده‌اند. او در مقدمه کتاب «کوثر» می‌نویسد: «در بدو ورود به پاریس، نمایندگان کاخ الیزه با امام ملاقات کرده و پیام رسمی دولت را مبنی بر ممانعت از هرگونه فعالیت سیاسی ابلاغ کردند»(۹).

اما گزارشهای دیگر، و از آن مهمتر، رفتار دولت فرانسه در مدت اقامت خمینی در فرانسه، در نقطه مقابل این ادعا، حاکی از استقبال فرانسویها از خمینی است. یک علت این استقبال سفارشهای شاه بود که از دولت فرانسه خواسته بود خمینی را تحت فشار قرار ندهند.

ارتشبد قره‌باغی که در آن موقع وزیرکشور رژیم شاه بود، گفتگوهای خود با سفیر وقت فرانسه در تهران را یادآوری کرد ه می‌نویسد: «سفیرفرانسه اظهار کرد:من به شما اطمینان می‌دهم که دولت فرانسه نهایت علاقه را به حفظ روابط دوستی حسنه بین دو دولت دارد وبه هیچ وجه نمی‌خواهد برخلاف میل دولت ایران عملی انجام بشود و آماده است که برابر نظراعلیحضرت و دولت ایران عمل شود و اضافه نمود که «منتظر هستم که شما نظر دولت ایران را به‌من اعلام نمایید، مطمئن باشید که بلافاصله عمل خواهد شد.

قره‌باغی می‌نویسد: «من از حسن ظن سفیر فرانسه تشکر نمودم و به محض خداحافظی ایشان، تلفنی کسب اجازه کرده به حضور اعلیحضرت رسیده و جریان مذاکرات با سفیر فرانسه را به عرض رسانیدم. فرمودند: «بلی صحیح است. دولت فرانسه نظر مارا خواست. موافقت کردیم که به وی اجازه اقامت در فرانسه داده شود». و در برابر تعجب من اضافه کردند «باید صبر کرد تاببینیم چطور می‌شود»!(۱۰).

پانویس

۹ـ «اعترافات ژنرال»، ص۳۲

۱۰ـ همان منبع

۱۹

حضور خمینی در فرانسه

حضور خمینی در فرانسه

حضور خمینی در فرانسه و فعالیتهای فزایندهٔ او، در حالی‌که از جانب دولت ژیسکاردستن به‌سادگی تحمل می‌شد، امر شگفتی بود. به‌خصوص که فرانسه به‌عنوان یک دولت بزرگ غربی از حامیان رژیم شاه محسوب می‌شد.

یک ماه پس از ورود خمینی به‌پاریس، رادیو تلویزیون لوکزامبورگ در مصاحبه‌یی از خمینی پرسید: آیا باعث تعجب شماست که دولت فرانسه که همیشه از حکومت ایران پشتیبانی می‌نموده، تا به‌حال مزاحم صدور پیامهای شما که ایرانیان را به‌انجام قیام و شورش دعوت می‌کنید، نشده است؟ خمینی پاسخ داد: اگر مزاحمت بکند، موجب تعجب است(۱).

سفیر وقت رژیم شاه در سازمان ملل متحد، در این‌باره می‌نویسد: «چون آیت‌الله خمینی از پایگاه خود در نوفل‌لوشاتو سعی داشت با افزودن به‌خطابه‌ها و مصاحبه‌های خود هرچه بیشتر مردم را علیه رژیم بشوراند، محافل درباری و پایتختهای جهان به‌مسألهٔ موضعگیری دولت فرانسه با شگفتی فراوان می‌نگریستند و واقعاً نمی‌دانستند به‌چه علت مقامهای فرانسوی برخلاف قوانین بین‌المللی در مورد پناهندگان سیاسی، اجازه می‌دهند تا یک روحانی تبعیدی دست به‌تحریک شورشیان در ایران بزنند. ولی آنها از این حقیقت غافل بودند که بعد از عزیمت خمینی از نجف به‌پاریس، دولت فرانسه مسأله را با شاه در میان نهاده و طبق خواستهٔ او قول داده بود اقدامی برای اخراج خمینی از فرانسه به‌عمل نیاورد»(۲).

پانویس

۱ ـ «صحیفهٔ نور»، ج۲، ص۲۵۶، مصاحبه با رادیو تلویزیون لوکزامبورگ ۱۱آبان۵۸

۲ ـ «سقوط شاه»، فریدون هویدا، ص۱۸۰

ژیسکاردستن، رئیس‌جمهور وقت فرانسه نیز هنگامی که در شهریور سال۱۳۷۷ به‌تهران سفر کرده بود، در مصاحبه با روزنامهٔ توس تصریح کرد: «خمینی به‌محض ورود به‌فرانسه در فرودگاه تقاضای پناهندگی سیاسی کرد» و «شاه از من خواست به‌او روادید بدهم و مراتب امنیتی و حفاظتی درمورد آیت‌الله خمینی را از سوی دولت فرانسه تأمین کنیم... شاه برای من پیغام داد که کوچکترین مشکلی برای آیت‌الله خمینی به‌وجود نیاوریم و حتی به‌سفیر من گفت اگر دولت فرانسه مقدمات پذیرایی و آسایش او را فراهم نکند، او دولت فرانسه را هرگز نخواهد بخشید»(۳).

دربارهٔ مواضع شخص شاه در آن ایام، در گفتارهای آینده خواهیم دید که وی در راستای خطوطی که از جانب سفیر آمریکا در تهران تنظیم و هدایت می‌شد، قدم برمی‌داشت. با این حال درخواستهای شاه، تنها علت گشاده‌رویی زمامداران فرانسه نسبت به‌خمینی نبود، آنها از این پیشتر، هنگامی که چشم‌انداز سقوط رژیم شاه پدیدار شده بود، توجه خود را معطوف به‌خمینی کرده بودند.

روزنامهٔ لوموند به‌عنوان اولین روزنامهٔ غربی در نجف با خمینی مصاحبه کرد و در این مصاحبه که در تاریخ چهارم اردیبهشت۵۷ به‌عمل آمد، خمینی ضمن دادن اطمینانهای لازم در این زمینه که هیچ‌گاه با افراطیون ضدشاه همکاری نخواهد کرد، برای کنار آمدن با قانون اساسی رژیم شاه، اعلام آمادگی نمود.

لوموند پرسید: آیا به‌نظر شما بازگشت به‌قانون اساسی۱۹۰۶ (یعنی قانون اساسی مشروطه) یک راه‌حل معتبر است؟

خمینی گفت: قوانین اساسی و متمم آن به‌شرط آن‌که مورد اصلاح قرار گیرد، می‌تواند بنای دولت و حکومتی باشد که ما توصیه می‌کنیم.

پانویس

۳ـ روزنامهٔ توس ۲۳شهریور۷۷. پس‌از چاپ این مصاحبه، تلویزیون رژیم در روز ۶مهر اعلام کرد: «مطالب مندرج در روزنامهٔ توس مورخ ۲۳شهریور، تحت عنوان مصاحبه با والری ژیسکاردستن، رئیس‌جمهور پیشین فرانسه»، «توهین به‌خمینی» بوده و «پروانهٔ انتشار این روزنامه به‌دلیل اهانت به‌بنیانگذار جمهوری اسلامی لغو شده است».

خبرنگار لوموند هم‌چنین پرسید: آیا خود شما در نظر دارید که در رأس حکومت قرار گیرید؟

خمینی در جواب گفت: «شخصاً نه، نه من، نه سن من و نه موقع و مقام من و نه میل ورغبت من متوجه چنین امری است»(۴).

کتاب حاوی سخنرانیهای خمینی که پس از مرگ او منتشر شده دراین باره اظهار عقیده می‌کند که «مصاحبه امام با لوموند، اثر نیکویی داشت و در غرب بسیار مورد توجه قرار گرفت»(۵).

دوران نوفل‌لوشاتو

خمینی در بدو ورود به‌فرانسه، چند روزی در خانه‌یی در منطقه کَشان پاریس اقامت داشت. سپس به‌ویلایی در نوفل‌لوشاتو در حومهٔ پاریس نقل مکان کرد.

خمینی بیش از هرچیز به‌دنبال مطرح شدن در وسائل ارتباط جمعی و زدوبندهای سیاسی بود. به‌طوری که در مدت ۴ماهی که در پاریس بود، دستکم ۱۱۳مصاحبه با رسانه‌های خبری مختلف داشت(۶) و با علاقهٔ وافری که با تنزه‌طلبی آخوندهای هم‌جنس او تناسبی نداشت، این‌گونه فعالیتها را دنبال می‌کرد. در کتاب «در پس‌پردهٔ تزویر» در این‌باره آمده است: «خمینی وقتی مصاحبهٔ مطبوعاتی می‌کرد، کاملاً خرسند به‌نظر می‌رسید و گاهی لبخندی هم به‌لب داشت. اما خودش را در برابر دوربین تلویزیون کنترل می‌کرد. وقتی از تلویزیون سی‌بی‌اس آمریکا به‌نوفل‌لوشاتو آمده بودند و مستقیماً مصاحبه و برنامه روزمرهٔ نوفل‌لوشاتو را پخش می‌کردند، مسئول پخش برنامه گفته بود: هر وقت من گفتم، آن وقت خمینی از خانه خارج شود.

خمینی آماده بود، چند لحظه‌یی در پشت در ایستاده بود تا به‌او بگویند که از در

پانویس

۴ـ «صحیفهٔ نور»، ج۲، ص۴۳

۵ـ «کوثر»، ج۱، ص۴۵۴

۶ـ «طلیعهٔ انقلاب اسلامی»، ص۲۰

خانه‌اش خارج شود. او از در خانه خارج شد و چند قدمی آمد که مسئول پخش گفت: بگویید برگردد دوباره از دم در خانه شروع به‌راه رفتن نماید. به‌خمینی گفتند، او دوباره به‌دم‌در خانه بازگشت و مسیر این خانه تا باغچهٔ روبه‌رو را که محل برگزاری نماز جماعت بود طی کرد... در برابر دوربین تلویزیون از مسئول پخش حرف‌شنوی داشت»(۷).

مذاکرات پشت‌پرده

نوفل لوشاتو برای خمینی محل مطلوبی برای بندوبستهای پشت‌پرده بود. در همین‌جا بود که او پیامهای اطمینان‌بخش خود را به‌گوش سران قدرتهای بزرگ غرب که در گوادلوپ گرد آمده بودند، رساند و شرطهای آمریکا را از زبان نمایندگان اعزامی جیمی کارتر شنید.

پیامهای مزبور به‌وسیلهٔ قطب‌زاده به‌رئیس‌جمهور فرانسه و از طریق او به‌سران آمریکا و انگلیس و آلمان رسید. ابراهیم یزدی که در آن روزها از نزدیکترین همراهان خمینی بود، در کتابی دراین‌باره می‌نویسد: «یک هفته قبل از کنفرانس (گوادلوپ) وزارت خارجهٔ فرانسه با صادق قطب‌زاده تماس می‌گیرد. فرانسویها از قطب‌زاده خواستند برای آنها روشن کند که در صورت پیروزی خمینی، چه‌نوع سیاستهایی از جانب ایشان اتخاذ خواهد شد؟... قطب‌زاده در زمان بسیار کوتاه و با سرعت بی‌سابقه‌یی تحلیلی تهیه و برای وزارت امور خارجه فرانسه فرستاد. کمی بعد از سفر رئیس‌جمهور فرانسه به‌گوادلوپ... خمینی از قطب‌زاده می‌خواهد تحقیق کند آیا رئیس‌جمهور فرانسه مسأله ایران را در کنفرانس مطرح خواهد کرد و آیا تحلیل قطب زاده به‌رئیس‌جمهور داده شده است؟ در ظرف چند ساعت، قطب‌زاده تماس گرفت و به‌او پاسخ داده شد که: «بله، رئیس‌جمهور مسألهٔ ایران را در کنفرانس مطرح خواهد کرد و او تحلیل قطب‌زاده

پانویس

۷ـ «در پس‌پردهٔ تزویر»، ص۲۱۳

را دیده است... تحلیل قطب‌زاده به‌قدری رئیس‌جمهور را تحت‌تأثیر قرار داده است که ژیسکاردستن به‌کارتر توصیه خواهد کرد که با دولت احتمالی جدید تهران، که ریاست معنوی آن... با خمینی خواهد بود، وارد مذاکره شود»(۸).

کنفرانس گوادلوپ

روز ۱۴دی‌ماه زمامداران چهار کشور عمدهٔ غرب، یعنی آمریکا، فرانسه، انگلیس و آلمان در جزیره‌یی به‌نام گوادلوپ در دریای کارائیب اجلاسی به‌منظور تعیین سیاست خود در قبال وضعیت بحرانی ایران تشکیل دادند.

ابراهیم یزدی دومین وزیر خارجهٔ خمینی دربارهٔ این مذاکرات در کتاب خود می‌نویسد: ژیسکاردستن می‌گفت: اگر شاه بماند ایران دچار جنگ داخلی خواهد شد و کمونیستها نفوذ فوق‌العاده زیادی به‌دست خواهند آورد... و این امر ممکن است زمینهٔ دخالت روسها را فراهم سازد... آن‌چه اروپا احتیاج دارد نفت ایران و ثبات منطقه است. خمینی... هم خیلی غیرمنطقی نیست. واشینگتن باید خود را با تغییرات سیاسی تطبیق دهد... ژیسکار تأکید داشت که کارتر باید با مخالفان تماس بگیرد»(۹).

نتیجهٔ اساسی این کنفرانس، دستیابی چهار کشور یادشده به‌توافق بر سر باز کردن راه خمینی بود.

کتاب کوثر دربارهٔ دوران اقامت وی در پاریس می‌نویسد: «گزارش خبرگزاریهای بزرگ جهان همچنان حاکی است که در روزهای اخیر، پاریس به‌صورت کانون مذاکرات مهم سیاسی پیرامون سرنوشت و آینده سیاسی ایران درآمده است»(۱۰).

کتاب مزبور توضیح می‌دهد که «خبرگزاریهای جهان گزارش داده‌اند که در هیچ‌یک از مذاکراتی که طی روزهای اخیر بین سیاستمداران با آیت‌الله خمینی در فرانسه صورت گرفته، رهبر انقلاب گذشت و انعطافی نسبت به‌موضعی که قبلاً اتخاد

پانویس

۸ ـ کتاب «آخرین تلاشها در آخرین روزها»، ص۹۷ و ۹۸

۹ ـ «آخرین تلاشها در آخرین روزها»، ص۹۷

کرده بود، ابراز نداشته است». کتاب کوثر پس از این تأکید غیرعادی که «گذشت و انعطافی» در کار نبوده، سه نکتهٔ عمده را که خمینی در آن ایام به‌ملاقات‌کنندگان خود تذکر می‌داد، برشمرده است. نکتهٔ اول درمورد لزوم استفاده از فرصت برای تغییر اساسی در ایران است. نکتهٔ دوم مخالفت خمینی با استقرار یک دولت موقت است. در نکتهٔ سوم خمینی خاطرنشان می‌کند که در صورت جلب اطمینان آمریکا به‌این‌که در آینده «سیاست خارجی ایران واقعاً به‌سوی سیاست عدم‌تعهد و عدم‌وابستگی به‌بلوکهای بزرگ گرایش» داشته باشد، آمریکا عکس‌العملی نشان نخواهد داد و «نباید نگران بود». رخدادهای دیگر هم نشان می‌دهد که خمینی در آن روزگار درپی جلب اعتماد آمریکا بوده است.

۲۰

زدوبندهای پنهانی خمینی در پاریس

زدوبندهای پنهانی خمینی در پاریس

در فردای کنفرانس گوادلوپ، یعنی ۱۸ دی ماه ۵۷، دو نفر که نمایندگان رسمی رئیس‌جمهور فرانسه بودند، در نوفل‌لوشاتو با خمینی ملاقات کردند و گفتند که حامل پیامی از جانب کارتر هستند.

دربارهٔ این ملاقات وزیر خارجهٔ پیشین خمینی می‌نویسد: «این اولین باری بود که نمایندگان رسمی شخص رئیس جمهور به دیدار امام می‌آمدند و روشن بود که باید مسألهٔ مهمی مطرح باشد... در این ملاقات...بعد از تعارفات معمولی، یکی از آنها، شروع به صحبت کرد و گفت: هدف از دیدار پیغامی است که برای آیت‌الله دارند. این پیغام از طرف پرزیدنت کارتر برای امام می‌باشد. وی در مکالمه از پرزیدنت ژیسکاردستن درخواست نموده است که این پیغام را به شما برسانیم... به‌نظر پرزیدنت کارتر، احتراز از هرگونه انفجاری در ایران به نفع همه خواهد بود. خروج شاه قطعی است و درآیندهٔ نزدیکی رخ خواهد داد. به‌نظر کارتر مناسب خواهد بود که وضعیت را تماماً زیر کنترل خود بگیرید تا آرامش باشد. آن‌چه لازم است بگویم این است که بدانید که خطر دخالت ارتش هست و وقوع این خطر اوضاع را بدتر خواهد کرد. پرزیدنت کارتر آرزو دارد که این پیغام کاملاً مخفی و محرمانه بماند. یک وسیلهٔ ارتباطی مستقیم با آیت‌الله باید فراهم گردد تا مرتب در جریان حوادث گذاشته شوید. این به نفع کشور شما و خصوصاً آیت‌الله می‌باشد»(۱).

پس از سخنان فرستادگان جیمی کارتر، خمینی از جمله می‌گوید: «آقای کارتر اگر

پانویس

۱ـ «آخرین تلاشها در آخرین روزها» ، ابراهیم یزدی، ص۹۱ تا ۹۵

حسن نیت پیدا کرده‌اند و می‌خواهند آرامش باشد و خونها ریخته نشوند، خوبست که شاه را ببرند و دولت (بختیار) را هم پشتیبانی نکنند».

خمینی هم‌چنین ضمن درخواست از آمریکا برای خودداری از کودتا می‌گوید: «ایران را به حال خود باقی بگذارید تا من یک شورای انقلاب تأسیس کنم از اشخاص پاکدامن برای نقل قدرت... خوف آن دارم که اگر کودتای نظامی بشود، انفجاری بشود در ایران که کسی نتواند جلو آن را بگیرد».

نمایندهٔ ژیسکاردستن که حامل پیام کارتر هم بود، به خمینی می‌گوید: «وزیرخارجه (فرانسه) پیغام داد که محرمانه ماندن پیغام کارتر به امام مفید است، چرا که امکان ادامهٔ این ارتباط را خواهد داد. به‌من هم دستور داده شده است که بگویم پیغام و محتوای آن خیلی منطقی است و انتقال قدرت در ایران باید کنترل بشود و با احساس مسئولیتهای شدید سیاسی همراه باشد»(۲).

این جملات که قطعاً متن کامل مذاکرات محرمانهٔ خمینی و فرستادگان کارتر نیست، عیناً در کتاب «کوثر» نیز نقل شده و از آن‌جا که این کتاب توسط یک مؤسسهٔ رسمی رژیم منتشر شده مهر تأیید بازماندگان خمینی را برروی خود دارد(۳).

اما جملات دیگری نیز در کتاب وزیر خارجهٔ پیشین خمینی وجود دارد که به دلایل واضح در کتاب کوثر سانسور شده است. بنا به نوشتهٔ ابراهیم یزدی، خمینی در این دیدار با اشاره به ژیسکاردستن رئیس جمهور فرانسه از جمله گفت: «از رئیس جمهور که در این کنفرانس از تأیید کارتر از شاه مناقشه کرده است، تشکر می‌کنم و میل دارم که کارتر را نصیحت کنند که دست از پشتیبانی این شاه و این دولت که همه برخلاف قوانین است بردارند و به این کودتای نظامی تأیید نکنند و جلوگیری کنند تا ایران آرامش خود را به دست بیاورد و چرخهای اقتصاد به گردش درآید و درآن وقت است

پانویس

۲ـ همان کتاب

۳ـ «کوثر»، ج۲، ص ۵۸۱ ـ۵۸۳

که می‌شود نفت را به غرب و ...صادر کند»(۴).

دربارهٔ مذاکرات مخفی خمینی و فرستادگان کارتر تا کنون گزارش کامل و واضحی منتشر نشده اما با توجه به نوشتهٔ ابراهیم یزدی و سخنرانیهای آن ایام خمینی و با در نظر گرفتن تصمیمهایی که پس از آن اتخاذ کرد، چنین برمی‌آید که مسلماً بر سر این مسائل گفتگو و توافق شده است:

۱ـ برقراری رابطه و گفتگوی محرمانه میان خمینی و زمامداران آمریکا

۲ـ تلاش خمینی برای کنترل اوضاع و جلوگیری از انفجار اوضاع ایران و وقوع قیام و انقلاب

۳ توافق بر سر ترکیب «شورای انقلاب» به‌نحوی که در آن عناصر انقلابی راه پیدا نکنند

۴ توافق بر سر سپردن وزارت خارجه، وزارت دفاع، وزارت نفت و نخست‌وزیری به‌افراد شناخته‌شده و مورد وثوق آمریکا

۵ تعهد خمینی مبنی بر دست نخورده باقی گذاشتن ساختار ارتش

۶ ادامه یافتن جریان انتقال نفت به غرب و آمریکا

۷ موافقت آمریکا با بیرون بردن شاه وخودداری از کودتا

۸ دادن اجازه و تسهیلات لازم به خمینی برای پرواز به‌تهران.

پیامدهای ملاقاتهای پشت‌پرده

شش روز بعد از ملاقات با فرستادگان کارتر، خمینی در نوفل‌شاتو سخنرانی مفصلی داشت که درآن بدون اشاره به ملاقات پشت پردهٔ خود با فرستادگان کارتر در راستای قول و قرارهای آن ملاقات، نکات مهمی مطرح ساخت. خمینی ضمن بررسی چشم‌انداز تحولات، و پس از آن که گفت احتمال کودتا توسط ارتش با پشتیبانی آمریکا را «بعید»

پانویس

۴ـ «آخرین تلاشها در آخرین روزها» ، ابراهیم یزدی، ص۹۱ تا ۹۵

می‌داند، احتمالی را که هم برای خودش و هم طرفهای مذاکره‌اش بسیار هول‌آور بود عنوان کرد تا آن را خنثی کند. او گفت: «یک نقشهٔ ثالثی، که شیطنتش بیشتر است، و احتمالش هم بیشتر است، این است که می‌گویند این طوری خیال کرده آمریکا، باز طرح را داده که اگر شاه برود یک دسته‌یی از این اشراری که دارند اینها، اینها را بیاورند به اسم ملت و هجوم کنند به ارتش و به ارتشیها بگویند ملت می‌خواهند شما را بکشند. ارتشیها را در مقابل اینها وادارند... مردم بازی بخورند از اینها و دنبال کنند اینها را. آنها غیبشان بزند و مردم را به مسلسل ببندند و کشتار زیاد بکنند... به اسم این‌که اگر شاه برود، ملت ارتش راخواهد از بین برد و همه صاحب‌منصبها راخواهد قتل عام کرد... بیاورند که اینها هجوم کنند طرف شهربانیها و طرف پایگاهها و ستادها و طرف اینها هجوم کنند»(۵).

این چشم انداز که خمینی عمداً آن را نقشهٔ آمریکا وشرکت کنندگان در آن را «مردم بازی خورده» توصیف کرده، روایت خمینی از قیام مردم به جان آمده و تهاجم توده‌های انقلابی به پادگانها و مراکز نظامی و سرکوبگر رژیم شاه است که در **۲۲** بهمن همان سال برخلاف خواست خمینی و مذاکره کنندگانش در صورت واقعی خود، محقق شد و بسیاری نقشه‌های آنان را برهم زد.

البته تا آن‌جا که به خمینی برمی‌گردد، تا روز آخر یعنی **۲۲** بهمن به قول خود در مورد جلوگیری از انفجاری شدن اوضاع وفادار بود و هرگز فتوای جهاد صادر نکرد. هر چند که تظاهرکنندگان که در برابر قوای جنایتکار شاه سینه سپر کرده بودند، فریاد می‌زدند «رهبران ما را مسلح کنید»

خمینی اکیداً مراقب بود که هیچ میدان و زمینه‌یی برای نیروی انقلابی جامعه و انقلاب در پایین، باز نکند و جریان انتقال قدرت را به‌نحوی که ساختار اقتصادی اجتماعی پیشین به هم نخورد، پیش ببرد.

پانویس

۵ـ «کوثر»، ج۲، ص۵۸۴ـ۵۹۴

در تهران، ژنرال هایزر مأمور عالیرتبه آمریکا معاون سرفرماندهی پیمان ناتو که در تلاش برای انتقال آرام قدرت و مهار بحران بود، همین نگرانی را داشت و به دور کردن خطر قیام‌کنندگان یا به قول او نیروی سوم فکر می‌کرد. وی در کتاب خود که خاطرات آن ایام را شرح داده می‌نویسد: «آقای بختیار سید جلال تهرانی رئیس شورای سلطنت را برای گفتگو با خمینی به پاریس فرستاده بود... پیام اصلی تهرانی این بود که خطر گروه سوم را به خمینی هشدار دهد»(۶).

هایزر در کتاب خود، در جایی که یکی از گفتگوهایش با فرماندهان ارتش شاه را شرح می‌دهد، می‌گوید: «پرسیدم آیا تیمسار مقدم موفق به ملاقات با رهبران مذهبی شده است یا خیر؟ پاسخ مثبت بود. او برای آنها راجع به مقررات تظاهرات صحبت کرده بود و تأکید کرده بود که نه دولت و نه ارتش هیچ‌یک علاقه‌یی به درگیری ندارند ... او هم‌چنین توضیح داده بود که به‌نظر ما مشکل اصلی ممکن است از عوامل سوم ناشی شود. البته رهبران مذهبی ابتدا توجه زیادی به این مطلب نداشتند، اما بالاخره آنها هم احساس خطر کرده بودند»(۷).

در سخنانی که خمینی شش روز پس از ملاقات با فرستادگان رئیس جمهور آمریکا ایراد کرد و آن را باید پاسخ مثبت به قول و قرارهای همان ملاقات محسوب کرد، خمینی با امرای ارتش و به قول خودش «صاحب‌منصبها»ی ارتش اعلام برادری می‌کند و می‌گوید: «اینها همه برادرهای ما هستند. ما مخالف اینها نیستیم»(۸).

این اعلام برادری هم برای خاطر جمع کردن آمریکا بود که نسبت به حفظ ساختار ارتش حساسیت و تأکید زیادی داشت و هم برای دور کردن توده‌های مردم از هرگونه حمله‌یی به پادگانها و در هم‌شکستن نظام ارتش که در آن ایام بسیار لرزان بود.

خمینی برقراری تماس با سران ارتش شاه را از طریق عوامل خود در تهران و مشخصاً

پانویس

۶ـ «مأموریت مخفی در تهران»، ص۲۴۳

۷ـ همان کتاب، ص۲۵۱

۸ـ «کوثر»، ج۲، ص۵۸۴ ـ۵۹۴

بهشتی، دنبال می‌کرد. ابراهیم یزدی در مورد این تماسها توضیح می‌دهد: «تاکتیک رهبری در آن مرحله عبارت بود از برقراری تماس با هر دو طرف یعنی هم با بختیار و هم با سران ارتش»(۹).

در تاریخ بیست و هفتم دی ۵۷ یعنی یک روز پس از خروج شاه از تهران، بهشتی از تهران با خمینی تماس گرفت و ادامهٔ ملاقات و گفتگوهای پنهانی با فرماندهان ارتش شاه را امر مفیدی توصیف کرد. بهشتی گفته بود: «آن را به‌طور قطع مفید و عدم تماس را مضر می‌دانم». در همین تماس خمینی نیز تأکید کرده بود که «تماس بگیرید، دلگرم کنید، اطمینان بدهید که حال ارتشیها خیلی خوب خواهد شد»(۱۰).

این تماسها و محتوای آن در نشریات و کتابهای منتشر شده از جانب رژیم به سکوت برگزار شده اما شاهپور بختیار آخرین نخست‌وزیر شاه در این باره گفته است: «من حس کردم، بدون این‌که مدرکی داشته باشم، که تماسهایی بین قره‌باغی، بازرگان، بهشتی به‌طور تقریباً مستمر هست»(۱۱).

پانویس

۹ـ «آخرین تلاشها در آخرین روزها»، ص۱۳۸ و ۱۳۹
۱۰ـ «آخرین تلاشها در آخرین روزها»، ص۱۳۸ و ۱۳۹
۱۱ـ «۳۷ روز بعد از ۳۷ سال»، ص۵۳

۲۱

هماهنگی بندوبستهای پاریس و تهران

هماهنگی بندوبستهای پاریس و تهران

در نیمهٔ دوم سال۵۷ که قیام ضدسلطنتی با سرعتی شگفت‌انگیز اوج می‌گرفت، خمینی در پشت‌پرده به‌زدوبند با مقامها یا فرستادگان آمریکا مشغول بود. این تماسها، دور از چشم مردم ایران، هم در پاریس و هم در تهران جریان داشت.

سازمان سیا در نزدیکی محل اقامت خمینی خانه‌یی گرفته بود و تماسهای نسبتاً منظمی با نزدیکترین مشاوران خمینی (بنی‌صدر، قطب‌زاده و یزدی) برقرار ساخته بود(۱).

در کتاب «کارتر و سقوط شاه» آمده است: سفارت آمریکا در پاریس نیز درحال تماس و مذاکره با خمینی بود. سولیوان در کتاب خود در این باره می‌نویسد: «در پاسخ پیشنهاد من برای تماس با اطرافیان آیت‌الله خمینی در پاریس، وزارت امور خارجهٔ آمریکا از سفارت ما در پاریس خواست که با ابراهیم یزدی تماس برقرار کند. سفارت آمریکا در پاریس «وارن زیمرمن» رئیس قسمت سیاسی سفارت را برای ملاقات و مذاکره با یزدی در نظر گرفت. زیمرمن در اجرای این دستور دو یا سه‌بار در یک رستوران کوچک نزدیک اقامتگاه آیت‌الله خمینی در حومهٔ پاریس با یزدی ملاقات کرد، اما چون زیمرمن دستورالعمل مشخصی برای مطالبی که باید در این ملاقاتها در میان بگذارد، نداشت و به‌علاوه از اوضاع داخلی ایران هم اطلاعات زیادی نداشت، تماسهای او با یزدی زیاد مفید واقع نشد. با وجود این، برداشت کلی او از گفتگوهایش با یزدی با نتایجی که ما در تهران به‌دست آوره‌بودیم، یکسان بود و اطرافیان آیت‌الله هم از احتمال برخورد بین مردم و نظامیان نگران بوده و علاقمند به‌جلوگیری از چنین

پانویس
۱ـ «کارتر و سقوط شاه» ص۵۶

برخوردی بودند. آنها می‌خواستند قبل از بازگشت آیت‌الله خمینی به‌ایران چنین تفاهمی با نیروهای مسلح حاصل شود»(۲).

ملاقات شخص خمینی با فرستادگان جیمی کارتر نیز که رژیم آخوندی هیچ‌گاه آن را اعلام نکرده، در گفتارهای پیشین شرح داده شد.

سولیوان به‌خمینی نظر داشت!

در تهران بالاترین نمایندگان خمینی که عضو شورای انقلاب او بودند و روزانه در تماسهای تلفنی از او کسب تکلیف می‌کردند، با سولیوان تماس و گفتگو داشتند. سفیر آمریکا از بررسی اوضاع به‌این نتیجه رسیده بود که روی کار آمدن خمینی در مقایسه با شقوق دیگر بیشتر به‌سود آمریکاست. سولیوان این نظر را در کتابش به‌این‌صورت تئوریزه کرده است: «در ۹نوامبر۱۹۷۸ من طی گزارشی نظرات خود را به‌واشینگتن اطلاع دادم و توصیه‌هایی راجع به‌سیاستهای آیندهٔ آمریکا در ایران به‌عمل آوردم. در این گزارش که عنوان آن را ″فکر کردن به‌آن‌چه فکر نکردنی است″ نام نهادم، یک تصویر واقعی از اوضاع ایران برای مقامهای مسئول واشینگتن ترسیم کردم. به‌طور مثال در این گزارش نوشتم که ثبات ایران تاکنون بردوپایهٔ سلطنت و مذهب استوار بوده است. در ۱۵سال گذشته استحکام پایهٔ سلطنت، ایران را برسرپا نگاهداشته و اکنون که پایهٔ سلطنت سست شده، ناچار باید این ثبات با تحکیم پایهٔ مذهب تأمین گردد»(۳).

ژنرال هایزر که هنگام فرار شاه و آمدن خمینی، در تهران به‌سر می‌برد، دربارهٔ نظرات سولیوان در جانبداری از خمینی می‌نویسد: «سولیوان به‌خمینی نظر داشت... سولیوان فکر کرده بود که خمینی رهبری مانند گاندی است که قدرت گرفتن او و همراه با تغییر در حکومت به‌نفع آمریکا تمام می‌شود. با این فکر ترجیح می‌داد سران ارتش

پانویس

۲ ـ «مأموریت درایران»، ص۱۵۳

۳ ـ همان‌جا، ص۱۴۳

که به‌احتمال زیاد جلو برنامه‌های خمینی را سد می‌کردند، کنار بروند»(۴).

خود سولیوان در گزارشی که پیش از این اشاره شد، چنین توضیح می‌دهد: «خطوط اصلی پیشنهاد من این بود که برای پایان بخشیدن به‌بحران فعلی و استقرار یک نظم جدید در ایران بین نیروهای انقلابی و نیروهای مسلح سازش به‌وجود آید و برای حصول چنین سازشی نیز می‌بایست نه فقط شاه، بلکه بسیاری از فرماندهان و افسران ارشد نیروهای مسلح ایران هم از صحنه خارج شوند. پس از خروج شاه و افسران ارشد وی از کشور، حصول توافقی بین نیروهای انقلابی و فرماندهان جوان و تازهٔ نیروهای مسلح به‌این‌صورت امکان‌پذیر بود که آیت‌الله خمینی شخصیتهای معتدلی مانند بازرگان یا میناچی را به‌نخست‌وزیری انتخاب کند و به‌این وسیله از روی کار آمدن حکومتی از نوع «ناصرـقذافی» جلوگیری به‌عمل آید. توافق می‌بایست انجام انتخابات و تشکیل یک مجلس مؤسسان را برای تعیین آیندهٔ کشور دربربگیرد»...

از نقطه نظر ما هم، چنین راه حلی رضایتبخش بود. زیرا از ادامهٔ آشوب و هرج‌ومرج جلوگیری می‌کرد و راه نفوذ و سلطهٔ شوروی را هم در این منطقهٔ حساس سد می‌کرد»(۵).

از دوستان ملایتان چه خبر؟

براساس این نظریه، سولیوان و دستیارانش به‌تماسها و ملاقاتهای جریان‌واری با بالاترین نمایندگان خمینی در تهران روآوردند که تا روز سرنگونی رژیم و در هفته‌های پس از آن ادامه داشت. آن‌قدر که شاه در ملاقاتهای خود با سولیوان گاه به‌طعنه از او می‌پرسید: «از دوستان ملایتان چه خبر دارید؟»

«چون دربارهٔ پیشنهاد من برای مذاکره با رهبران مخالف مقامهای نظامی به‌منظور ایجاد تفاهمی بین آنها و جلوگیری ا ز برخوردهای محتمل آینده دستوری نرسید،

پانویس

۴ ـ «خاطرات ژنرال هایزر»، ص۴۶۲

۵ ـ «مأموریت در ا یران»، ص۱۴۴و ۱۴۵

سکوت را علامت رضا تلقی کرده و به‌ابتکار شخصی خود دست به‌اقدامهایی در این زمینه زدم. ضمن مکالمات تلفنی خود با واشینگتن توصیه کردم که مشابه چنین اقدامهایی در پاریس هم به‌عمل آید و با اطرافیان آیت‌الله خمینی در پاریس تماسهایی برقرار گردد.

از آن‌جایی که می‌دانستم اقدامهای من در این زمینه از چشم مأموران امنیتی ایران دور نخواهد ماند و به‌هرحال به‌گوش شاه خواهد رسید، موضوع را با هوشنگ انصاری رئیس شرکت ملی نفت که از افراد نزدیک و مورد اعتماد شاه بود، درمیان گذاشتم و به‌او گفتم که اقدامهای ما در این زمینه فقط برای پیشگیری از خطرات احتمالی آینده و حفظ منافع آمریکاست. صبح روز بعد انصاری به‌من تلفن کرد و با لحنی که متشنج به‌نظر می‌رسید، گفت مطلب را به‌اطلاع شاه رسانده و شاه در پاسخ گفته است که موضوع را درک می‌کند ولی به‌دوستان آمریکایی خودتان هشدار بدهید که مواظب باشند نقش سال۱۹۰۶ انگلیسیها را بازی نکنند. اشارهٔ شاه به‌روابط انگلیسیها با روحانیون در جریان انقلاب مشروطیت ایران و حمایت انگلستان از روحانیت در مقابل شاه بود. من هم در پاسخ انصاری گفتم که موضوع رادرک می‌کنم و اقدامهای ما از حدود حفظ منافع خودمان جلوتر نخواهد رفت.

درملاقاتهای بعدی که با شاه داشتم او هرگز از تماسهای ما با مخالفان اظهار ناراحتی نمی‌کرد و حتی در ملاقاتهای آخر غالباً دربارهٔ فعالیتهای مخالفان سؤالهایی از من می‌کرد و جمله‌یی که بیشتر به‌کار می‌برد این بود که از «دوستان ملایتان چه خبر دارید؟»(۶).

سولیوان در کتاب خاطرات خود برخی از این ملاقاتها را شرح داده است:

«به یکی از مأموران سیاسی سفارت که با نهضت آزادی درتماس بود دستور دادم که با مهدی بازرگان رهبر این سازمان تماس گرفته و به‌او اطلاع بدهد که من آمادهٔ

پانویس

۶ ـ همان‌جا، ص۱۵۲

ملاقات با او در هر نقطه‌یی که مایل باشد، هستم... بازرگان بلافاصله این پیشنهاد را پذیرفت و عصر یک روز در خانهٔ یکی از پیروانش در شمال شهر وقت ملاقات تعیین نمود... وقتی که وارد این خانه شدیم، علاوه بربازرگان، آیت‌الله موسوی اردبیلی را هم در این خانه دیدیم. آیت‌الله موسوی با عمامهٔ سیاه و ریش خاکستریش در نظر اول شباهت زیادی به‌آیت‌الله خمینی داشت. ما چهار نفر در یک اتاق نشیمن کوچک که پنجره‌یی رو به‌حیاط داشت، نشستیم و شروع به‌صحبت کردیم. مذاکرات ما در مجموع جالب‌توجه بود. من و بازرگان به‌زبان فرانسه صحبت می‌کردیم. بازرگان مطالب را به‌فارسی برای آیت‌الله ترجمه می‌کرد... جریان این ملاقات را به‌واشینگتن گزارش دادم و نوشتم که مذاکرات این جلسه موجب امیدواری من شده و می‌خواهم از رئیس ستاد جدید مشترک نیروهای مسلح ایران دعوت کنم که با بازرگان وارد مذاکره شود. رئیس جدید ستاد مشترک ژنرال قره‌باغی بود...(۷).

سفیر وقت آمریکا در تهران در کتاب خاطرات خود کراراً به‌این ملاقاتها اشاره می‌کند. اما قاعدتاً طرف حساب اصلی تماسهای پنهانی او بهشتی بوده است. او در این زمینه تصریح می‌کند که «ما توانستیم به‌وسیلهٔ یکی از مأموران سیاسی سفارت، که قبلاً در ایران خدمت کرده و فارسی صحبت می‌کرد، مستقیماً با آیت‌الله بهشتی تماس برقرار کنیم(۸). این مأمور را من برای تسهیل برقراری تماس با مخالفان از وزارت امور خارجه خواسته بودم»(۹).

ژنرال هایزر نیز در روزهایی که در تهران به‌سر می‌برد، اصرار می‌کرد که امرای

پانویس

۷ ـ همان‌جا، ص۱۶۸

۸ ـ سولیوان پس از هلاکت بهشتی دربارهٔ او نوشت: «اگر بهشتی به‌عنوان قدرتمندترین چهرهٔ سیاسی بعد از خمینی و به‌عنوان ولیعهد قدرت وی، در ایران ظهور کرده بود، جهان این شانس را پیدا می‌کرد که این مرد و صلاحیتهایش را از نزدیک مورد ارزیابی قرار دهد... وی مردی بود که صلابت حضورش محسوس بود و سخنگویی بود مسحورکننده... در مناسباتی که سفارت با او داشت، ما نتیجه گرفتیم که او مردی زیرک و پراگماتیک بود»(نشریه PACIFIC NEWS SERVICE).

۹ ـ «مأموریت در ایران»، ص۱۴۳

ارتش شاه با آخوندها و نمایندگان خمینی در تهران تماس بگیرند.

ارتشبد قره‌باغی دربارهٔ این درخواست هایزر می‌نویسد: «ژنرال هایزر گفت: "فکر می‌کنم که خوب است تیمسار با مهندس بازرگان و دکتر بهشتی نمایندگان جبههٔ مخالفان و خمینی ملاقات بکنید!" و بدون این‌که منتظر جواب از طرف من بشود، بلافاصله از ژنرال گس(۱۰) خواست که شمارهٔ تلفن آنها را برای ما بیاورد. ژنرال گس از دفتر خارج شده و در مراجعت چند شمارهٔ تلفن آورده روی میز گذاشت». ژنرال هایزر اظهار کرد: «اینها شمارهٔ تلفن دکتر میناچی است، هر موقع بخواهید ایشان ترتیب ملاقات آنها را با تیمسار خواهد داد» ضمن تعجب از پیشنهاد ژنرال هایزر گفتم که به‌نظر من این‌قبیل مذاکرات موردی نداشته و بی‌نتیجه می‌باشد... در شرفیابی بعد از این ملاقات، من جریان مذاکرات را برحسب معمول به‌عرض اعلیحضرت رسانیدم. وقتی عرض کردم که ژنرال هایزر پیشنهاد نمود که با مهندس بازرگان و دکتر بهشتی ملاقات کنید، تعجب کرده فرمودند: «خیلی عجیب است! یعنی چه؟ معلوم هست اینها چه می‌خواهند؟»(۱۱).

خمینی و اطرافیانش در این ایام از تماسهای پنهانی با سفارت انگلیس در تهران نیز غافل نبودند. آنتونی پارسونز سفیر وقت انگلیس دربارهٔ یکی از این ملاقاتها چنین می‌نویسد: «روز پنجم نوامبر(۱۴آبان۵۷)... من در دفتر مشغول کار بودم که در حدود ساعت ۱۰صبح به‌من اطلاع دادند فرستاده‌یی از سوی بعضی از رهبران مذهبی می‌خواهد فوراً با من ملاقات کند. من تصمیم گرفتم او را بپذیرم. او به‌من گفت که از پاریس می‌آید و در آن‌جا با آیت‌الله خمینی و رهبران جبهه ملی و سایر سیاستمداران مخالف ایرانی که در پاریس هستند، ملاقات کرده است... مخاطب من سپس گفت که عازم قم است و در آن‌جا گزارش ملاقاتها و مذاکرات خود را به‌رهبران مذهبی قم

پانویس

۱۰ ـ رئیس هیأت مستشاری آمریکا در ایران

۱۱ ـ «اعترافات ژنرال»، ص۱۴۵و ۱۴۶

خواهد داد. ولی قبلاً مأمور شده است به‌ملاقات من بیاید و پیشنهادی را برای حل مسأله مطرح کند. نظر آنها این بود که تنها راه جلوگیری بروز یک فاجعه این است که شاه از کشور خارج شود و ادارهٔ امور کشور را به‌یک شورای دولتی تحت ریاست یک افسر بازنشسته و معروف بسپارد. این شورا یک دولت آشتی ملی تشکیل خواهد داد و انتخابات پارلمانی (مجلس مؤسسان) تحت نظارت این دولت انجام خواهد شد»(۱۲).

ملاقاتهای بهشتی با «کسب نظر» از خمینی

در سالهای نخست حکومت خمینی، وقتی که برخی اخبار تماسها و بندوبستهای پشت‌پرده درز کرد و بهشتی از این بابت در کانون سؤالها و اعتراضهای افکار عمومی قرار گرفته بود، سعی می‌کرد این تماسها را موجه جلوه دهد. با این حال وی در همین توضیحات تصریح می‌کند که ملاقاتها و تماسهای مخفیانه‌اش با «کسب‌نظر» از خمینی صورت گرفته است:

«این‌گونه تماسها از طرف نمایندگیهای سیاسی خارجی (سفارت آمریکا و دیگران) پیشنهاد می‌شد و هم از طرف مقامهای داخلی(ارتش، بختیار و دیگران) ما در این موارد، در آن‌موقع که دیگر مسئولیت سیاسی داشتیم در مورد مسائل در شورا (شورای انقلاب)بحث می‌کردیم و به‌رأی می‌گذاشتیم. اگر مسأله برای ما خیلی روشن بود خود ما تصمیم می‌گرفتیم. اگر مسأله کمترین ابهامی داشت باوسائلی که داشتیم به‌امام خبر می‌دادیم و کسب‌نظر می‌کردیم... درآن دورهٔ پیش از پیروزی انقلاب و بعد از پیروزی انقلاب کسانی از سفارت آمریکا آمده‌اند مسائلی را مطرح کرده‌اند، کسانی از ارتش آمده‌اند،... ولی در میان آن کسانی که از سفارت آمریکا آمده‌اند، یادم نمی‌آید دیداری با هایزر داشته باشم، اگر هایزر هم بود، در همین فرمول بود...(۱۳)

پانویس

۱۲ ـ «غرور و سقوط»، ص۱۴۴

۱۳ ـ گفتار شمارهٔ ۱۴: پاسخ به‌سؤالهایی از دکتر سید محمد بهشتی استاد سید علی خامنه‌ای. نشریه حزب جمهوری اسلامی(بدون تاریخ).

...به‌وسیلهٔ تلفن یا مسافر به‌پاریس می‌گفتیم فلان گروه از ما تقاضای ملاقات دارد نظر شما چیست؟... و ایشان یا رد می‌کردند یا تأیید می‌کردند(۱۴).

پانویس

۱۴ــ روزنامهٔ کیهان دوم اسفند ۱۳۵۸

۲۲

مأموریت ژنرال هایزر

مـأمـوریت ژنـرال هـایـزر

خمینی در ملاقاتی که در تاریخ ۱۸دیماه۵۷، شخصاً با حاملان پیام جیمی کارتر داشت، بر سر مسائلی مانند جلوگیری از وقوع قیام و انقلاب، تعیین اشخاص مورد رضایت آمریکا در شورای انقلاب و وزارتخانه‌های کلیدی، دست نخورده باقی گذاشتن ساختار ارتش شاه و استمرار جریان انتقال نفت به غرب تعهد سپرد و درعوض قول گرفت که آمریکا با بیرون بردن شاه موافقت کند، از کودتا جلوگیری به عمل آورد و اجازه و تسهیلات لازم را برای پرواز به‌تهران به او (خمینی) بدهد.

بخش مهمی از هدفهای سفر هایزر برآورده‌ساختن همین قول و قرارها بود.

هایزر ژنرال چهار ستاره، معاون سرفرماندهی پیمان آتلانتیک شمالی در تاریخ ۱۴دی۵۷، دفتر کار خود در اشتوتگارت آلمان را مخفیانه به‌سوی تهران ترک کرد.

دربارهٔ هدف مأموریت هایزر، در نشریات آن زمان و کتابهایی که بعداً در این باره منتشر شد، موضوعهای متعددی گفته شده، اما اگر هدفهای عمده را مورد توجه قرار دهیم، حقایق مهمی از این مقطع زندگی سیاسی خمینی و چگونگی روی کار آمدن او را روشن می‌کند.

آنتونی پارسونز، سفیر وقت انگلیس در تهران می‌نویسد: «مأموریت او، تا آن‌جا که من اطلاع یافتم، این بود که ژنرالها را از فکر یک اقدام نظامی یا کودتا بازدارد و آنها را به پشتیبانی از حکومت بختیار پس از خروج شاه وادار سازد»(۱).

شاه در آخرین کتاب خود(پاسخ به‌تاریخ) زیر عنوان «مأموریت شگفت‌انگیز ژنرال هایزر» می‌نویسد: «در اوائل بهمن‌ماه خبری حیرت‌انگیز به‌من گزارش شد که ژنرال

پانویس

۱ ـ «غرور و سقوط»، ص۱۸۲

هایزر چند روزی است در تهران اقامت دارد... رفت‌وآمدهای ژنرال هایزر همواره از چند هفته قبل برنامه‌ریزی می‌شد، ولی این‌بار جنبه‌یی اسرارآمیز داشت... اندکی بعد روزنامهٔ هرالدتریبیون چاپ پاریس به شورویها و سایر دول اطمینان داد که ژنرال هایزر، نه برای تدارک یک کودتا ، بلکه برای جلوگیری از آن به ایران سفر کرده‌است. و سرانجام روشن شد که نگرانی اصلی رهبران آمریکا وقوع یک کودتای نظامی در ایران است». شاه در ادامهٔ این مطلب احتمال کودتای امرای ارتش علیه خودش را منتفی دانسته می‌نویسد: «احتمالاً سرویسهای اطلاعاتی آمریکا می‌دانستند که برنامهٔ زیر پا گذاشتن قانون اساسی[یعنی تغییر رژیم] در پیش است. پس می‌بایست از بروز عکس‌العمل در ارتش ایران جلوگیری کنند. هدف مسافرت ژنرال هایزر به ایران جز این نبود.

بالاخره من یک بار ژنرال هایزر را به اتفاق سفیر آمریکا، آقای سولیوان ملاقات کردم. تنها چیزی که مورد علاقهٔ هر دو آنها بود دانستن روز و ساعت حرکت من از ایران بود... جو ملاقات خیلی غمناک بود. سولیوان به‌من گفت که خروج من دیگر نه مسألهٔ روزها بلکه ساعتهاست. وقتی این حرفها را می‌زد، تعمداً و با معنا، به ساعت مچی خود نگاه می‌کرد... ژنرال هایزر، از ارتشبد قره‌باغی رئیس ستاد ارتش خواست که ملاقاتی بین او و مهدی بازرگان ترتیب دهد. ارتشبد قره‌باغی این تقاضا را به‌من گزارش داد. نمی‌دانم در این ملاقاتها چه گذشت. می‌دانم که ارتشبد قره‌باغی از تمام قدرت خود استفاده کرد تا فرماندهان ارتش ایران را از هرگونه اقدام و تصمیمی بازدارد. او اکنون تنها کسی است که از جریان این مطلب اطلاع دارد. زیرا فرماندهان و امرای ارشد ارتش ایران یکی پس از دیگری به قتل رسیدند و تنها ارتشبد قره‌باغی به‌وسیلهٔ مهندس بازرگان از قتل نجات یافت.

پس از آن که من ایران را ترک کردم، ژنرال هایزر باز چندین روز در ایران اقامت داشت. در این هنگام چه گذشت؟ تنها چیزی که می‌توانم بگویم این است که ربیعی(۲)

پانویس

۲ـ اظهارات ربیعی در روزنامه کیهان ۲۰فروردین۱۳۵۸ درج شده است. ربیعی گفت: «نادانسته خدمت

فرماندهٔ نیروی هوایی ایران طی "محاکمه"اش به"قضات" گفت: ژنرال هایزر شاه را مثل یک موش مرده به خارج از کشور پرتاب کرد»(۳).

خطوط اصلی این اظهارات در نوشته‌های سایر ناظران یا دست‌اندرکاران مستقیم وقایع آن دوران مورد تأیید قرار گرفته است.

روزنامهٔ نیویورک‌تایمز مورخ ۱۷ژانویه ۱۹۸۰ می‌نویسد: «همان‌گونه که دانشجویان تاریخ ایران می‌دانند، یک نسل پیش، آن آمریکایی که کمک کرد تا شاه تخت خود را بازیابد، کرمیت روزولت بود که باهمکاری سیا به این کار مبادرت ورزید. اما در سال۱۹۷۹ که دانشجویان نمی‌دانند آن آمریکایی که دستورات رئیس‌جمهور مبنی بر بازداشتن از ارتش ایران از کودتایی که هدفش سد کردن قدرت خمینی بود، به اجرا درآورد، ژنرال هوایی روبرت ای داچ هایزر بود».

ژنرال هایزر خود درکتاب خاطراتش به گفتگوهای خود با امرای ارتش، ساعتی پس از خروج شاه از ایران اشاره می‌کند و می‌نویسد: «آنها هنوز به فکر این بودند که آن شب کودتای نظامی راه بیندازند، روی آن بحث می‌کردند. قرار گذاشته بودند که ساعت۲. ۵ بامداد کودتا کنند. اما خیلی مشکل نبود که آنها را از این کار منصرف کنم... صحبت ما به مطالب معمولی کشیده شد. اما من قصد نداشتم پیش از منصرف کردن آنها از اقدام نظامی، آن‌جا را ترک کنم... از همهٔ آنها پرسیدم آیا بازهم قرار است امشب دست به کودتای نظامی احمقانه بزنیم؟آیا کاملاً متوجه هستید که ما برنامه‌ریزیهای لازم را برای نیل به موفقیت نداریم... به‌من اطمینان دادند که کاری از این نوع انجام نخواهند داد»(۴).

در یک گزارش دیگر که در کتاب «گروگان خمینی» آمده، چنین می‌خوانیم:

→

کسی را می‌کردم که به پوچ بودنش زمانی پی بردم که وقتی ژنرال هایزر آمریکایی اراده کرد، دَم او(شاه) را گرفت و مثل موش مرده از ایران بیرون انداخت».

۳ ـ «پاسخ به تاریخ»، ص۲۷۲ تا ۲۷۵

۴ ـ «هایزردر تهران، خاطرات ژنرال هایزر»، ص ۲۲۰ تا ۲۲۳

«ژنرال هایزر به فرماندهان ارتش گفت: نباید علیه خمینی وارد عمل شوند. صرفنظر از این‌که چه اتفاقی بیفتد. اگر اتفاقی بیفتد، ارتش آمریکا با آنها قطع رابطه خواهد کرد. لوازم به آنها نخواهد داد و قلم پای آنها را خواهد شکست. هایزر نه یکی بلکه چند کودتا را علیه خمینی خنثی ساخت... روزنامه واشینگتن پست از قول یکی از آگاهان دولت آمریکا نوشت: هایزر واقعاً روی ارتشیان کار کرد و به‌نحو عجیبی به آنها کلک زد. من هنگامی‌که سرلشگر خسروداد را بعد از جلسه‌یی با هایزر دیدم، قیافهٔ یک سرباز مطیع و ساده را داشت... هایزر به عده‌یی از ژنرالهای ایران گفته بود: آمریکا معتقد است که شاه دیگر نمی‌تواند به ایران مراجعت کند و طبیعتاً دولت کارتر در حال مشارکت با آخوندها و نظامیان است. قره‌باغی نیز این حرف را تقویت کرده و مذاکره با خمینی را تشویق می‌نمود»(۵).

کتاب «گروگان خمینی» در ادامه تصریح می‌کند: «این مطلب کاملاً روشن است که بدون حضور ژنرال هایزر، خمینی هیچ‌گاه قادر نبود به این راحتی قدرت را دردست گیرد»(۶).

بیرون انداختن شاه یکی از مراحل ضروری پیشبرد این سیاست بود. هایزر در کتاب خاطرات خود می‌نویسد: «رفتن شاه، پایان مرحلهٔ اول کارهایی بود که رئیس جمهور به‌من دستور داده بود. حالا نوبت مرحلهٔ دوم می‌رسید»(۷).

ژنرال هایزر در همین راستا، برای نزدیک کردن سران ارتش شاه به نمایندگان خمینی در تهران نیز تلاش کرد. هرچند که در روزهای نخست مأموریتش پیوسته با اعتراض و گاه حرفهای تند و خشم‌آلود سران ارتش شاه مواجه می‌شد که چرا آمریکا عملاً برای خمینی راه باز می‌کند:

«ربیعی[فرماندهٔ نیروی هوایی شاه]... تمام گناه تصمیم شاه را برای رفتن به گردن

پانویس

۵ـ «گروگان خمینی»، نوشته رابرت دریفوس، ص۷۴

۶ـ «گروگان خمینی»، نوشته رابرت دریفوس، ص۷۵

۷ـ «هایزر در تهران، خاطرات ژنرال هایزر»، ص۲۲۴

سولیوان انداخت. از من خواست که تمام توانم را برای جلوگیری از این عمل به‌کار گیرم. ارتش تصمیم گرفته بود که از این کار جلوگیری کند و قصد داشت روز بعد در جلسه‌یی مراتب را به‌شاه اطلاع دهد. به ربیعی گفتم که احساس می‌کنم نسبت به سولیوان کمی تندروی می‌کند... او قانع نشد و دوباره به سختی به آمریکا حمله کرد: «چرا آمریکا به خمینی فشار نمی‌آورد؟ این برای موفقیت دولت جدید لازم و ضروری است اما آمریکا هیچ کاری نکرده است»(۸).

به رغم همهٔ این مخالفتها، هایزر در جریان مأموریت خود، نه تنها از سرلشکر خسروداد یک «سرباز سربه‌زیر»ساخته بود، بلکه رئیس ستاد ارتش شاه و رئیس ساواک او را نیز به ملاقات بهشتی و بازرگان و دیگر نمایندگان خمینی در تهران می‌فرستاد: «سرمیز صبحانه از سفیر پرسیدم اوضاع چگونه گذشته است؟ گفت: اتفاقی آن شب نیفتاده است. شاه به خوبی به آسوان رسیده و به گرمی از سوی سادات مورد استقبال واقع شده. حالا ما باید به ابتکاری دست بزنیم. آیا می‌توانیم ملاقاتی بین سران ارتش و رهبران مذهبی ترتیب بدهیم؟ گفتم این کار امروز از اولویت بسیار بالایی برخوردار است. اگر بتوانیم آنها را وادار به کار با یکدیگر بنماییم دیگر امکان عمل برای عوامل مخرب وجود نخواهد داشت»(۹).

هایزر در کتاب خود به چند مورد از این ملاقاتها اشاره کرده است.

مأموریت هایزر در تهران تا روزهای پس از آمدن خمینی نیز ادامه داشت. او بر جریان تسهیلاتی که ارتش شاه و به‌ویژه نیروی هوایی برای پرواز خمینی فراهم کرد، نظارت داشت.

پانویس

۸ـ «هایزر در تهران، خاطرات ژنرال هایزر»، ص۷۵

۹ـ «هایزر در تهران، خاطرات ژنرال هایزر»، ص۲۳۱

۲۳

پرواز خمینی به‌تهران
با تسهیلات ویژۀ آمریکا، فرانسه و ارتش شاه

پرواز خمینی به‌تهران
با تسهیلات ویژهٔ آمریکا، فرانسه و ارتش شاه

عوامل خمینی در کتابها ونوشته‌هایی که دربارهٔ ورود او به‌تهران منتشر کرده‌اند، قضایا را به‌نحوی بیان کرده‌اند که گویا پرواز خمینی به‌تهران براثر پافشاری خود او عملی شده است. آنها هم‌چنین ادعا می‌کنند که ترتیبات حفاظتی و امنیتی فرود آمدن هواپیمای حامل خمینی و سپس انتقال او از مهرآباد به بهشت‌زهرا توسط «کمیتهٔ استقبال»(۱) صورت گرفته است.

محسن رفیقدوست، رانندهٔ ماشین خمینی در مسیر مهرآباد تا بهشت‌زهرا، در مصاحبه‌یی خود را مسئول امنیت طرح ورود خمینی معرفی کرده است. او توضیح می‌دهد که دستیارش در تأمین امنیت طرح، بروجردی(۲) بوده و در این کار از کمک ۵۰ نفر از «بچه‌های کار کرده و سلاح‌دیده»! برخوردار بوده است. مطابق این مصاحبه، کل تسلیحات این افراد تنها دو قبضه مسلسل بوده است(۳). هنگامی هم که خمینی را به بهشت‌زهرا می‌بردند، چند نفری با نشستن روی کاپوت و سقف اتومبیل، ظاهراً سپر حفاظتی برای خمینی ایجاد کرده بودند.

پانویس

۱ـ تنی چند از اعضای «کمیتهٔ استقبال» و مسئولیتهای آنها:مطهری: سرپرست، مفتح: سخنگو، محلاتی: رابط روحانیت، تهرانچی: مسئول انتظامات، هاشم صباغیان: برنامه‌ریزی، شاه‌حسینی: تدارکات، توسلی: تبلیغات («کوثر»، ج۳، ص۱۸).

۲ـ بروجردی بعداً از فرماندهان سپاه پاسداران شد و در جریان جنگ هشت‌ساله خمینی کشته شد.

۳ ـ «پابه‌پای آفتاب»، ج۲، ص۱۳۲ و ۱۳۳

اما هم کمیتهٔ استقبال و هم ترتیبات امنیتی مضحکی که رفیقدوست عنوان کرده، تنها قسمت ویترین و جلو صحنه را تشکیل می‌داد. مطابق مدارک متعدد، ستاد واقعی که آوردن خمینی از پاریس به‌تهران را هدایت می‌کرد، در پشت صحنه در ستاد مشترک ارتش شاه گرم کار بود . در رأس این ستاد، ژنرال هایزر، معاون سرفرماندهی پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) قرار داشت.

جلب موافقت امرای ارتش شاه

هنگامی که خمینی به‌تهران پرواز می‌کرد، ۱۶روز از رفتن شاه گذشته بود. اما هنوز مهار اوضاع در دست ارتش شاه بود. بنابراین ورود خمینی به‌تهران به جلب موافقت سران ارتش احتیاج داشت. ژنرال هایزر که در آن ایام در حال پیش‌بردن مأموریت ویژه‌یی در تهران بود، در برآوردن این نیاز نقش کلیدی داشت. البته بختیار آخرین نخست‌وزیرشاه نیز به نوبهٔ خود در خنثی کردن مخالفت امرای ارتش تلاش کرد. اما هایزر نه فقط سران ارتش را متقاعد ساخت، بلکه اقدامهای آنها را برای ایجاد تسهیلات ضروری فرود هواپیمای حامل خمینی در فرودگاه مهرآباد ، تدابیر امنیتی و نظامی و حتی نقل و انتقال خمینی در سطح تهران هدایت کرد.

سفارشهای سفیران آمریکا و انگلیس

ورود خمینی به‌تهران با یک پرواز اختصاصی، طرحی بود که یک سر آن به دولت فرانسه مربوط می‌شد وسر دیگر آن به آمریکا . بنابراین بر سر این موضوع نیز توافق بین‌المللی پشت‌پرده‌یی وجود داشت.

قره‌باغی، رئیس ستاد وقت ارتش، در کتاب خاطرات خود به این موضوع اشاره می‌کند:

«آقای بختیار بدون این‌که با شورای سلطنت ، ارتش و شورای امنیت ملی مشورتی نماید، در مصاحبهٔ مطبوعاتی مورخهٔ ۹ بهمن‌ماه۱۳۵۷ خود با خبرنگاران داخلی و خارجی

اظهار داشت: فرودگاه مهرآباد امروز باز خواهد شد و هیچ ممانعتی برای بازگشت حضرت آیت‌الله خمینی به عمل نخواهد آمد. بلافاصله بعد از اطلاع از خبر باز شدن فرودگاه، مجدداً به آقای بختیار تلفن زده اظهار کردم: چطور برخلاف تصمیم اولیهٔ شورای امنیت ملی و بدون مشورت فرودگاه را باز اعلام کردید؟ اظهار داشت:موضوع به‌صورت دیگری است، وقتی همدیگر را دیدیم تشریح خواهم کرد، مطمئن باشید من در جریان کارها و مراقب اوضاع هستم ، نگران نباشید.

بلافاصله برای ملاقات آقای بختیار به‌نخست‌وزیری رفتم. اظهار نمود: تیمسار مطمئن باشید من مراقب هستم موضوع را با سفرای آمریکا و انگلیس بررسی کردیم، اگر آیت‌الله به ایران نیاید مردم آرام نخواهند شد... ما مذاکره کردیم ترتیب کارها داده شده...»(۴)

ارتشبد قره‌باغی در همین کتاب نتیجه می‌گیرد که:

«ورود آقای خمینی به ایران آن‌هم با تشریفات مخصوص و مراسم فوق‌العاده از طرف دولت ... در حقیقت در اجرای دستور خارجیها و بر طبق برنامهٔ حساب‌شده برای تغییر رژیم و به‌قدرت رسیدن مخالفین تنظیم گردیده بود...»(۵)

تقسیم کار امرای ارتش شاه

برای اجرای ترتیبات حفاظتی و امنیتی و ... ورود خمینی هریک از امرای ارتش مسئولیتی به‌عهده گرفتند. قره‌باغی در خاطرات خود می‌گوید:

«نخست‌وزیر، شورای امنیت ملی را برای بررسی ترتیب مراسم آمدن آقای خمینی دعوت نمود... آقای بختیار به سپهبد مقدم و سپهبد رحیمی فرماندار نظامی تهران و رئیس شهربانی کشور تأکید کرد که اقدامات امنیتی لازم را در هنگام ورود آقای خمینی به موقع اجرا بگذارند و علاوه بر آن سپهبد ربیعی، فرمانده نیروی هوایی، را نیز

پانویس

۴ ـ «اعترافات ژنرال»، ص۲۷۸

۵ ـ «اعترافات ژنرال»، ص۲۹۳

مأمور امنیت پرواز و امور داخلی فرودگاه مهرآباد نمود...(۶)

هایزر ، هدایت کننده اصلی عملیات ورود خمینی

ژنرال هایزر در کتاب خاطرات خود که در ایران نیز به چاپ رسیده، به تفصیل شرح می‌دهد که چگونه از ستاد مشترک ارتش شاه، بر عملیات ارتش برای تأمین حفاظت از خمینی و جابه‌جایی او در سطح تهران لحظه به لحظه نظارت داشته آن را مستقیماً هدایت کرده است:

«گروه(۷) محلی را که در آن خمینی قرار بود سخنرانی عمومی خود را انجام دهد، حدس زده بودند. آنها می گفتند که مراسم قرار است در بهشت‌زهرا برگزار شود. گفتم به‌نظرم اشکالی ندارد که از جناح مخالف بپرسند که از چه مسیرهایی استفاده خواهند کرد. در نتیجه می‌توانیم خود مشخص کنیم که دولت در چه جاهایی باید از او محافظت کند و در چه جایی او را به دست افراد خودش بسپاریم. شنیده بودم که او نمی‌تواند با ایران‌ایر برگردد و قرار است که از ایرفرانس استفاده کند. به این ترتیب احساس اطمینانی در من به‌وجود آمد. زیرا می‌توانستیم مسیر ایرفرانس را ردگیری کنیم»(۸).

«در بررسی مجدد برنامه‌های ورود خمینی همه ما تأکید کردیم که باید در فرودگاه توسط ارتش استقبال شود. جمعیت به فرودگاه راه داده نشود. در واقع نباید به جمعیت اجازه دهیم که از میدان شهیاد آن‌طرف‌تر برود. در فرودگاه توسط ارتش حفاظت می‌شود و اساساً ارتش مسئولیت کامل حفاظت او را از فرودگاه تا میدان شهیاد به‌عهده می گیرد. در آن‌جا او را به افرادش تحویل می‌دهیم. از این‌جا مسئولیت امنیت او تا

پانویس

۶ ـ «اعترافات ژنرال»، ص۲۷۹ و ۲۸۰

۷ ـ ارتشبد قره‌باغی رئیس ستاد، سپهبد ربیعی فرمانده نیروی هوایی، سپهبد بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی، دریاسالار حبیب‌اللهی فرمانده نیروی دریایی و ارتشبد طوفانیان معاون وزات جنگ.

۸ ـ «خاطرات ژنرال هویزر»، ص ۳۲۰

زمانی که در میان جمعیت قرار دارد و می‌خواهد با آنها باشد با افراد خود اوست. پس از این مجدداً ارتش او را تحویل گرفته و به محل ستادش خواهد برد. این مقررات هنوز معتبر بود و مراتب نیز توسط تیمسار قره‌باغی به آقای بازرگان اطلاع داده شده بود. امیدوار بودیم که فرصتی پیش آید که یک بار دیگر با رهبران مذهبی مسائل را در میان گذاشته و این کار را خاتمه بدهیم و مطمئن شویم که تمام جوانب موضوع مورد توجه قرار گرفته است»(۹).

برنامه‌ریزی دقیق ارتش شاه

ژنرال هایزر در کتاب خاطرات خود می‌گوید: «فیلمبرداران تلویزیونی همگی در فرودگاه مستقر شده بودند و لذا ما امیدوار بودیم که خمینی را هنگام ورود ببینیم. حدود ۱۵۰۰نفر در آن‌جا حضور داشتند. به‌همگی آنها اجازهٔ ویژه داده شده بود. ارتش مشخصاً همه چیز را تحت کنترل داشت و دقیقاً برنامه‌ریزی کرده بود که هواپیما در چه محلی پارک کند و او از هواپیما بیرون آمده و به‌سوی اتومبیل برود. اکنون ما نزدیک شدن هواپیما رامشاهده کردیم. به زمین نشست . روی باند راهنمایی شد و پارک کرد...

کمی تأخیر شد. سپس آیت‌الله ظاهر شد. از پله‌ها پایین آمد. فاصلهٔ خود را با گروه اطراف خود حفظ می‌کرد. او را به اتومبیل هدایت کردند. سپس مأموران نظامی او را اسکورت کردند. برخی در اتومبیل بودند و دیگران روی موتور و کنار اتومبیل او. از درب فرودگاه بیرون رفتند. تماس تلویزیونی در این‌جا قطع شد. در خلال بقیهٔ روز پوشش تلویزیونی به‌صورت مرتب و مستمر نبود. اما ما گزارشهای خوبی از عوامل هوانیروز خود دریافت می‌کردیم.

...خمینی برطبق برنامه به‌سمت بهشت‌زهرا رفت و در آن‌جا سخنرانی اصلی خود

پانویس

۹ ـ «خاطرات ژنرال هویزر»، ص۳۸۸ و ۳۸۹

را ایراد کرد... او دولت را محکوم کرد و گفت: در خلال دو روز آینده آن را با دولت جدیدی جایگزین خواهد کرد. در این هنگام هیجان جمعیت به اوج خود می‌رسید. همین که او صحبت می‌کرد، جمعیت او را تأیید می‌کردند. این باعث می‌شد جمعیت فشرده‌تر شوند و به‌نظر می‌رسید که ممکن است او له شود. افراد او تقاضای هلیکوپتر کردند تا او را فوراً از آن‌جا به مقرش ببرند. موقعیت خطرناکی شده بود. به این ترتیب تیمسار ربیعی یک گروه از بهترین خلبانان و خدمهٔ هلیکوپترهایش را به بهشت‌زهرا فرستاد. آنها مشکلی برای فرود پیدا نکردند و مشکل زیادی برای سوار کردن او نداشتند. اما بعد از این مرحله به خاطر هرج و مرجی که به‌وجود آمده بود، به‌سختی می‌توانستند مردم را از دور و بر هلیکوپتر کنار بزنند تا امکان پرواز پیدا کنند. آنها موتورها را روشن نگاه داشته بودند و مردم هم زیر پروانه‌ها قرار داشتند. بعضیها روی پایه‌های هلیکوپتر ایستاده بودند و به آن آویزان شده بودند. بالاخره تصمیم گرفته شد که هلیکوپتر را به پرواز درآورند. خلبان این کار را با مهارت و ظرافت بسیار زیادی انجام داد. هلیکوپتر به آهستگی حدود هشت الی ده‌نفر را به هوا برد و سپس به آنان امکان داد که به زمین برگردند.

هلیکوپتر ابتدا به‌سمت مقر پیش‌بینی شدهٔ خمینی حرکت کرد. اما سپس ایشان دستور دادند که به‌سمت بیمارستان بروند. خلبان فوراً این مطلب را مخابره کرد. اما زمانی که ما این خبر را دریافت کردیم تقریباً آنها به بیمارستان رسیده بودند. از این کار احساس ترس کردیم زیرا هیچ امنیتی پیش‌بینی نشده بود. تا آن‌جا که می‌دانستیم، حتی وسیلهٔ نقلیهٔ زمینی نیز در آن‌جا وجود نداشت. هیچ توضیحی برای این تغییر نداشتیم. اول فکر کردیم که شاید او بعد از روز پردردسر بیمار شده است. تلاش کردیم که با خدمهٔ هواپیما از طریق تلفن و بیسیم ارتباط برقرار کنیم، اما موفق نشدیم. تیمسار ربیعی خیلی جوش می‌زد زیرا هلیکوپتر و خدمه متعلق به او بود. و احساس می‌کرد که مسئول انجام درست و کامل این مأموریت است. گزارش دریافت کردیم که هلیکوپتر در بیمارستان فرود آمده است. اتومبیل به آن محل آمده بود. آیت‌الله و مشاورش به درون

آن رفته بود و آن‌جا را ترک کرده بودند»(۱۰).

خمینی بدین‌گونه بر سفره حاضر و آمادهٔ انقلاب ضدسلطنتی نازل شد.

پانویس

۱۰ ـ «خاطرات ژنرال هویزر»، ص۴۰۸

۲۴

خمینی پس از ورود به‌تهران
در رعایت بندوبستهای پشت‌پرده
کاملاً سر به راه بود

خمینی پس از ورود به‌تهران
در رعایت بندوبستهای پشت‌پرده کاملاً سر به راه بود

آخوندها در بازگو کردن چگونگی ورود خمینی به‌تهران، واقعیت را ۱۸۰درجه قلب کرده و مدعی هستند: «امام آمد در حالی که دو هیأت سیاسی و نظامی از برجسته‌ترین کارشناسان و مقامات آمریکایی بر اساس طرح جرج بال و تصمیمات سران آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان در کنفرانس گوادولوپ برای نجات رژیم وابسته و محتضر شاه، به‌صورت شبانه‌روزی در تهران تلاش می‌کردند و همزمان تیمهایی در کاخ سفید واشینگتن و دفتر نمایندگی نیروهای نظامی آمریکا در ناتو مستقر در اروپا مسئولیت هماهنگی تبلیغات روانی، طراحی کودتا و هماهنگ سازی دول مرتجع منطقه، لجستیک و کمک‌رسانی به ارتش شاه و دولت بختیار را بر عهده داشتند»(۱).

اما هم چنان که پیش از این گفته شد، ارتش شاه و آخرین نخست‌وزیر او بختیار، زیرنظر ژنرال هایزر معاون سرفرماندهی پیمان آتلانتیک شمالی(ناتو)، در روز ۱۲بهمن، تمام تلاش خود را برای این‌که خمینی به‌سلامت به‌تهران برسد وحفاظت از او به‌کاربردند. بختیار، آخرین نخست‌وزیر شاه، به سپهبد مقدم، رئیس ساواک، سپهبد رحیمی، فرماندار نظامی تهران، و هم‌چنین به رئیس شهربانی کشور، دستور داده بود که اقدامات امنیتی لازم را هنگام ورود خمینی به موقع اجرا بگذارند و سپهبد ربیعی، فرمانده نیروی هوایی ارتش شاه، مأموریت امنیت پرواز و هم چنین امور داخلی فرودگاه مهرآباد را عهده‌دار بود.

پانویس

۱ـ کوثر، جلد سوم

هایزرکه همه چیز را با دقت زیرنظر داشت، دوروز قبل از ورود خمینی، با اشاره به‌مانور نیروی هوایی رژیم شاه در روز ۹بهمن درتهران ، برتسلط کامل نیروی هوایی شاه در آن ایام تأکید کرده و می‌نویسد: «تیمسار ربیعی از عملکرد دیروز نیروی هوایی که قوت و انسجام خود را نشان داده بودند، احساس رضایت و افتخار می‌کرد. آنها ۱۲۰پرواز داشتند که ۵ پرواز آن F14 بود»(۲).

رد پای توافق و بندوبست آشکارخمینی با از مابهتران، فقط به‌ترتیبات اجرایی و حفاظتی ورود او به‌تهران منحصر نمی شود، توافق در پاریس بر سر خروج شاه، انتقال آرام قدرت، سمتهای کلیدی دولت آینده مانند نخست‌وزیر، وزیر دفاع، وزیرخارجه و رئیس شرکت نفت و ترکیب شورای انقلاب خمینی در ملاقاتهای خمینی با فرستادگان کارتر و ژیسکاردستن، که پیش از این به‌آن اشاره‌کردیم، واضح‌تر از آن است که بتوان آن را انکارکرد.

در این میان نکات جالب توجهی در مورد رفتار وسخنرانیهای خمینی در روز ورودش به‌تهران، جلب نظر می‌کند که اگر در بحبوحهٔ اوضاع پرالتهاب آن روز ازنظرخیلیها دورمانده، ژنرال هایزر کاملاً به آن دقت داشته‌است.

یاد داشتهای هایزر نشان می‌دهد که او بعد از دقت و مراقبت بر حسن اجرای ترتیبات ورود خمینی به‌تهران و حسابرسی از امیران ارتش شاه در انجام درست آنها، اظهارات خمینی در فرودگاه و بهشت‌زهرا را کاملاً زیرنظر داشته و به‌طورمشخص نگران این بوده است که خمینی بلافاصله پس از ورود به‌تهران با نصب دولتی ازجانب خود، اوضاع را ازکنترل آنها خارج کند. از این رو، در روز ورود خمینی در یادداشت خود نوشته است: «باتوجه به اعلامیهٔ خمینی درپاریس، تعجب‌آور نمی‌بود اگرایشان اولتیماتوم داده وحکومت بختیار را غیرقانونی اعلام کرده ودولت خود را نصب نماید. می‌دانستم که این کار اوضاع را به آشوب وخونریزی منتهی می‌کند»(۳).

پانویس

۲ و ۳ ـ مأموریت مخفی هایزر در تهران ـ خاطرات ژنرال هایزر، ترجمهٔ محمدحسین عادلی، چاپ اول ۱۳۶۵ـ تهران، انتشارات رسا.

اما خمینی در روز ورود به‌تهران در رعایت بندوبستهای پشت‌پرده کاملاً سربه‌راه بود و توافقها را مراعات کرد.

یادداشت روز بعد هایزر، که آن را بعد ازصحبت با مشاورانش که بالاترین امیران ارتش شاه را هم شامل می شدند نوشته، چنین است: «در مورد موضع بی‌نهایت تندی که خمینی در سخنرانیهای خود در فرودگاه و بهشت‌زهرا گرفته بود، بحث کردیم. در میان سایر مطالب دیگر گفته بود ″من توی دهن این دولت می‌زنم″. او ملت را به مبارزهٔ مستقیمی تشویق کرده بود ولی هنوز جمهوری اسلامی یا شورایی را اعلام نکرده بود. اینها دو موردی بودند که من انتظار داشتم عکس‌العمل بختیار را برانگیزد. خمینی ضمن تندی با ارتش به آنها توصیه‌هایی کرد. او گفت نمی‌خواهد دردسر و خونریزی به‌وجود بیاید. به اندازهٔ کافی جوانان ایران قربانی و روحانیون زندانی و شکنجه شده‌اند. گفت آن چه که می‌خواهد واقعاً استقلال نیروهای مسلح است. او این کلمات را بیان داشت: ″آقای ارتشبد آیا نمی‌خواهید مستقل باشید؟ آقای سرلشگر آیا نمی‌خواهید مستقل باشید؟ آیا می‌خواهید صرفاً نوکر باشید؟″ او سپس توصیه کرد که نیروهای مسلح به آغوش باز مردم بازگردند و تسلیم دستورات خارجی نگردند. او این مطلب را خیلی شدید گفت. اما اسمی از شخصی یا کشوری نبرد. اگر این کار را کرده‌بود مشکلات و مسائل ما فوراً به نقطهٔ جوش خود می‌رسید...»(۴)

باید توجه داشت که «تندی» سخنان خمینی درفرودگاه که هایزر به آن اشاره کرده‌است، اصلا «تقصیر»! خودش نبود. خمینی مجبور بود درعین مراعات توافقهایش با آمریکا و تتمهٔ رژیم شاه ، مراعات جوانقلابی وجوشان جامعه را هم بکند وحرفهایش را هنگام مواجه شدن با مردم خروشان و انقلابی، با جو موجود وفق دهد.

کافیست توجه کنیم که درلحظهٔ ورود خمینی به‌فرودگاه، با آن که نزدیکان خمینی

پانویس

۴ـ مأموریت مخفی هایزر در تهران ـ خاطرات ژنرال هایزر، ترجمهٔ محمد حسین عادلی، چاپ اول ۱۳۶۵ـ تهران، انتشارات رسا.

سعی کردند به‌هر وسیله، مجاهدین و شعارها و کلمات مربوط به‌آنها را در همهٔ صحنه‌ها حذف کنند، اما جو انقلابی جامعه چنان بود که در اولین خیرمقدم گفتن به‌خمینی، دانشجویی که از طرف کمیتهٔ استقبال و طبعاً با مراعات همهٔ جوانب انتخاب شده بود، در سخنان سه‌چهار دقیقه‌یی خود، دوبار از «جامعه توحیدی» که آشکارا بوی مجاهدین می‌داد، صحبت کرد. همان عبارتی که خمینی در اولین فرصت ممکن و از زبان خبرگان اولیه، به‌کارگیری آن را قدغن کرد و شکی نیست که در فرودگاه هم تحمل شنیدنش را نداشته است. اما فضا طوری بود که دانشجوی مزبور در سخنان کوتاه خود، ضمن خیرمقدم به‌خمینی گفت «ملت ایران» تا «برقراری جامعهٔ توحیدی، جامعه‌یی که در آن انسان از قید بندگی انسان آزاد باشد، بهره‌کشی انسان از انسان ملغی گردد، از ناهمواریها و نابرابریهای مصنوعی اثر نماند، بتهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی یکسره سرنگون گردند، مساوات، برابری و برادری به‌معنای واقعی کلمه برقرار شود، آثار استبداد دوهزاروپانصدساله و استعمار چهارصدساله محو گردد» از پا نخواهد نشست. وی درپایان سخنانش نیز بر شعار «برقرارباد جامعه توحیدی» تأکید نمود(۵).

در چنین جوی خمینی ناگزیر بود که کلمات تندی بگوید، ولی حواسش کاملاً جمع بود که دو نکتهٔ مورد حساسیت طرفهای مربوطه را در آن روز کاملاً رعایت کند.

خمینی یک چیز دیگر را هم رعایت کرد و آن رفع نگرانی هایزر به‌هنگام گم شدن ردش در تهران بود. هایزر در یادداشتهای خود صحنهٔ خروج خمینی از هلیکوپتر نیروی هوایی و رفتنش با اتومبیل به‌محلی نامعلوم را نقل می‌کند و با اشاره به‌نگرانی فرماندهٔ نیروی هوایی شاه و دیگر «تیمسارها» از این بابت می‌نویسد: «این کار در گروه احساس ترس به‌وجود آورد . زیرا نمی‌دانستیم که بعداً چه اتفاقی خواهد افتاد. گفتم شاید با این‌کار خواسته‌اند جمعیت را از خود دورکرده و استراحت کنند. اما به‌نظر می‌رسید که این نظر خیلی مورد توجه تیمسارها قرار نگرفت. مطمئن بودند که یک اشتباهی

پانویس

۵ـ کوثر، جلد سوم

صورت گرفته است و آنها در مأموریت خود شکست خورده‌اند و اکنون آیت‌ا... را گم کرده‌اند. با توجه به نفرت آنها ازاو ، نگرانی آنها تعجب آور به‌نظر می‌رسید. اما آنها ظاهراً از نقطه‌نظر نظامی نگران انجام مأموریت خود بودند. تحقیقاتی را شروع کردیم تا دریابیم که او نزد کدام یک از دوستان قدیمی خود خواهد ماند؟ و در غیر این‌صورت آیا برای خود مخفیگاهی درنظر گرفته است؟ اما به‌هر حال تلاش ما موفق نبود. او به‌طور کامل گم شده بود»(۶).

این نگرانی چند ساعت هم به‌طول نمی‌انجامد و درست هنگامی که هایزر گزارش ورود خمینی به‌تهران را از طریق تلفن به واشینگتن می‌داد، پیامی درمورد محل اقامت خمینی ـ که قطعاً به توصیهٔ خود خمینی فرستاده شده بود به‌دستش می‌رسد و به‌نگرانیش پایان می‌دهد. هایزز دربارهٔ این ماجرا، در یادداشت روز ۱۲بهمن خود می‌نویسد: «می‌بایستی گزارش خود را به‌واشینگتن می‌دادم، اما وزیر نبود. لذا با معاون وزیر دفاع، دونکن، و رئیس ستاد مشترک صحبت کردم. حداکثر سعی خود را برای ارائهٔ گزارش فعالیتهای روز به‌عمل آوردم... بالاخره با تأکید بر این مطلب که درحال حاضر نمی‌دانیم خمینی کجاست صحبت خود را تمام کردم، اما دلایل خود برای عدم وجود نگرانی را هم گوشزد کردم. گفتم انتظار داریم فردا روز آرامی باشد... وقتی داشتم با تلفن صحبت می کردم، پیامی به‌دستم دادند که می گفت آیت... پیدا شده است. یکی از مقامات مربوط به‌خمینی گفته بود که او در منزل یکی از دوستانش اقامت کرده است. پیام را برای آقای دونکن خواندم و بعد از این پیام که به‌فال نیک گرفتم، گوشی را گذاشتم»(۷).

هایزر برای کسب اطمینان از چگونگی پیشرفت اوضاع، تیترها و نحوهٔ درج سخنان خمینی در روزنامه‌ها را هم چک کرد و نسبت به‌سر به‌راه بودن و امکان «دوباره احیا نمودن» ملاقاتهای پاریس، ابراز اطمینان نمود. وی می‌نویسد: «یکی از روزنامه‌ها

پانویس

۶ و ۷ ـ مأموریت مخفی هایزر در تهران ـ خاطرات ژنرال هایزر، تهران.

گزارش داده بود: ″خمینی دست مبارزهٔ مستقیم را دراز کرده، اما هنوز جمهوری یا شورایی اعلام نکرده است″. زیر آن با خطوط درشتی عبارت تاریخی ″من توی دهن این دولت می‌زنم″ درج شده بود. در میان گزارشهای مختلف از وقایع روز گذشته عکس بسیار تماشایی از هلیکوپتر در بهشت‌زهرا وقتی‌که سعی می‌کرد آیت‌الله را از میان دریای آدمها بیرون بکشد انداخته‌بود. روزنامه احتمال گفتگوی میان خمینی و بختیار را پیش‌بینی کرده‌بود. گفته‌بود بختیار خیال استعفا ندارد. آیت الله هم سازش‌ناپذیر بود، اما علائمی وجود داشت که نشان می‌داد می‌توان ملاقات عقیم پاریس را دوباره احیا نمود»(۸).

پانویس

۸ ـ مأموریت مخفی هایزر در تهران ـ خاطرات ژنرال هایزر، تهران.

۲۵

خمینی
و چگونگی اعلام دولت موقت بازرگان

خمینی و چگونگی اعلام دولت موقت بازرگان

در گفتار گذشته گفتیم که خمینی پس از ورود به‌تهران در رعایت بندوبستهای پشت‌پرده دست از پا خطا نمی‌کرد و کاملاً سربه‌راه بود.

این سربه‌راه بودن درمهمترین قدمی که خمینی بعد از ورودش به‌تهران برداشت، یعنی در معرفی رئیس دولت موقت، کاملاً آشکار است و به‌خوبی نشان می‌دهد که تا آن‌جا که به‌خمینی برمی‌گشت، هرگز نمی‌خواست تحول انقلابی که مستلزم روی‌کارآمدن جریانهای واقعاً انقلابی بود، صورت گیرد. مرور رخدادها به‌خوبی این واقعیت را نشان می‌دهد:

۱ـ رفتار خمینی پس از ورود به‌تهران، هایزر را به این نتیجه رساند که «می‌توان ملاقات عقیم پاریس را دوباره احیا نمود». احیای ملاقاتهای پاریس مفهومی کاملاً روشن داشت که سولیوان (آخرین سفیر آمریکا در ایران) بخشی از آن را این چنین لو داده است:

«...به‌خاطر ارتباط ویژهٔ آمریکا با ایران، باید بررسی می‌کردیم که آیا می‌توان ترتیبی داد که نیروهای مسلح ایران دست‌نخورده بماند یا نه؟ ما معتقد بودیم که نیروهای مسلح ایران باید فرمانبردار دولتی باشند که از پشتیبانی گروههای پیروز در انقلاب و مورد حمایت خمینی، برخوردار باشد. من به‌راستی پیش‌بینی می‌کردم که نخستین دولت بعد از انقلاب، به ریاست مهدی بازرگان که یک سوسیال‌دموکرات نیکخواه است، تشکیل خواهد شد...»(۱)

پانویس

۱ـ مجلهٔ «مسائل خارجی».

۲ـ هایزر که درزمان ورود خمینی کنترل ارتش شاه را در دست داشت، تا دو روز بعد در تهران ماند و قبل از ترک تهران در روز ۱۴بهمن، به‌ژنرالهای ارتش شاه به‌خوبی تفهیم کرد که باید با «واقعیات زندگی» روبه‌رو شوند. وی به این ترتیب آنها را از هرگونه اقدام نسنجیده‌یی که بندوبست با خمینی را برهم بزند برحذر داشت. هایزر در گزارش آخرین گفتگویش با ستاد مشترک ارتش می‌گوید:

«همهٔ چشمها به‌من دوخته شده بود. سکوت را شکستم. گفتم می‌دانم برایشان بسیار مشکل است، اما لااقل بحث دربارهٔ آن بسیار آسانتر است. اضافه کردم این بازی یک بیس‌بال است، یک پوکر بزرگ است و چوب این بازی کشور شماست. فکر کردم این حرف لااقل باعث پاسخی از سوی تیمسار قره‌باغی می شود و نزد خود فکر می‌کردم که او منفجر شده و به‌من خواهد گفت اشتباه می‌کنم. اما چنین اتفاقی نیفتاد. سر جای خود هم‌چنان نشسته بود و سکوت او باعث می شد که در ذهنم گفته‌های خود را تأیید کنم»(۲).

۳ـ در یادداشتهای قبلی هایزر این نکته به‌چشم می‌خورد که وی فکر می‌کرد اگر تهران را ترک کند، زیر پای بختیار را خالی کرده است. از همین رو، خروج او از تهران علامت روشنی به خمینی برای معرفی دولت مورد توافق بود. چنین بود که دو روز بعد، در روز۱۶بهمن۵۷، خمینی بازرگان را به عنوان رئیس دولت موقت معرفی کرد.

۴ـ از آن‌جا که محور توافقها و بندوبستهای خمینی در پاریس، بر انتقال آرام قدرت از طریق دولت مورد توافق و جلوگیری از هرگونه شورش مسلحانه و تعرض مردم به پادگانها بود، خمینی هنگام معرفی بازرگان به عنوان نخست‌وزیر دولت موقت، باجدیت هرچه تمامتر، براین‌که اوضاع باید کاملاً آرام و تحت‌کنترل باشد و هیچ حادثه‌یی رخ ندهد، تأکید نمود.

پانویس

۲ـ مأموریت مخفی هایزر در تهران ـ خاطرات ژنرال هایزر، ترجمهٔ محمد حسین عادلی، چاپ اول ۱۳۶۵ـ تهران، انتشارات رسا.

وی در این هشدار و «تنبه» با صراحت کامل خطاب به ملت گفت: «من باید یک تنبه دیگری هم بدهم و آن این‌که من ایشان را حاکم کردم، یک نفر آدمی هستم که به واسطهٔ ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم ایشان را قرار دادم. ایشان را که من قرار دادم، لازم الاتباع است؛ ملت باید از او اتباع کند. یک حکومت عادی نیست؛ یک حکومت شرعی است؛ باید از او اتباع کنند. مخالفت با این حکومت مخالفت با شرع است؛ قیام بر علیه شرع است. قیام بر علیه حکومت شرع جزایش در قانون ما هست، در فقه ما هست و جزای آن بسیار زیاد است. من تنبه می‌دهم به‌کسانی که تخیل این معنی را می‌کنند که کارشکنی بکنند، یا این‌که خدای‌نخواسته یک وقت قیام برضد این حکومت بکنند. من اعلام می کنم به‌آنها که جزای آنها بسیار سخت است در فقه اسلام. قیام برضد حکومت خدایی، قیام برضد خواست خداست. قیام بر ضد خدا کفر است».

۵ـ خمینی بعد از معرفی بازرگان بلافاصله باخبرنگاران مصاحبه کرد. در کتاب کوثر که توسط بازماندگان خمینی منتشر شده، پاسخهای خمینی به سؤالهای خبرنگاران بعد از معرفی بازرگان به عنوان رئیس دولت موقت، منعکس شده است. جوابهای خمینی اگرچه با دجالگری و شیوهٔ به‌نعل‌وبه‌میخ یا دیپلوماسی فریبکارانهٔ آخوندی همراه است، ولی به‌وضوح روشن می‌کند که وی سراپا به‌بندوبستهای پشت‌پرده چشم دوخته و حتی قانون اساسی نظام سلطنتی را هم برای انتقال آرام قدرت و نه آن‌چه در روز ۲۲بهمن رخ داد، می‌پذیرد.

لحن جوابهای خمینی را هنگامی که راجع به‌احتمال تمرد دولت بختیار یا ارتش شاه مورد سؤال قرار می‌گیرد، باهشدار و «تنبهی» که راجع به‌لزوم تبعیت ملت می‌دهد می‌توان مقایسه کرد. خطاب به‌ملت آن عتاب و خطابها را کرد ولی در اولین سؤال وقتی که از خمینی می‌پرسند: «اگر ارتش نپذیرفت چه پیش‌بینی می‌کنید و چه خواهید کرد؟»، پاسخ می‌دهد: «ارتش چنان عملی را نخواهد کرد و اگر چنان‌چه بکند، اولاً از طرف خدا مجازات خواهد شد و ثانیاً در موقع مقتضی جزایی را که قانون اسلام تعیین

کرده است، اجرا می‌کنیم و اگر خدای نکرده چنین کردند اعلام می‌کنیم».

سؤال بعدی ازخمینی این است که «با توجه به‌تماس نزدیک بازرگان با شما و هم‌چنین با بختیار، تصور می‌کنید واکنش بختیار و ارتش چه باشد؟ بختیار چه موضعی خواهد داشت، یا دارد و هم‌چنین ارتش چه موضعی خواهد داشت یا دارد؟»

خمینی درپاسخ ابتدا ابراز اطمینان می‌کند که «اگر هردو عاقل باشند و به مملکت علاقه داشته باشند، عکس‌العمل آنها باید مثبت باشد» و بعد اضافه می‌کند که «اگر خائن باشند و بخواهند به مملکت خیانت کنند این امرش با خداست».

۶ـ واضح است که این سؤالات کاملاً حساب‌شده تنظیم شده و بخشی ازبندوبستهای پشت‌پرده است، تا خمینی، همزمان با معرفی رئیس دولت موقت، شخصاً درمورد احتمال تمرد ارتش شاه بگوید: «ارتش چنان عملی را نخواهد کرد» و بعد دوباره راجع به ارتش و بختیار اضافه کند که «اگر هر دو عاقل باشند و به مملکت علاقه داشته باشند، عکس‌العمل آنها باید مثبت باشد».

هم چنین هیچ شکی نیست که درآن شرایط، احتمال قیام ملت علیه دولت بازرگان مطلقاً وجود نداشت، بنابراین تمام عتاب و خطابهای خمینی که «ملت باید از او اتباع کند، مخالفت با این حکومت مخالفت با شرع است؛ قیام برعلیه حکومت شرع جزایش در قانون ما هست»، در عمل و در عالم واقع هشدار واخطار نسبت به‌هرگونه قیام و شورش مردم برای ازهم‌دریدن ماشین نظامی شاه و رژیمی است که بالفعل حکومت را در دست داشت.

۷ـ اما نکتهٔ مهم درمصاحبهٔ خمینی که دقیقاً در سومین و آخرین سؤال گنجانیده شده، پذیرش قانون اساسی رژیم شاه از جانب خمینی است. متن سؤال و جواب سوم چنین است:

«س: به‌نظر شما قانون اساسی ۱۹۰۶ آیا مورد قبول است و می‌تواند چارجوبی باشد برای دورهٔ انتقالی؟

ج: به‌جز در موارد بسیاری که به زور وارد قانون اساسی شده است، تازمانی که ملت

رأی مخالف به‌آن نداده است به قوهٔ خود باقی است»(۳).

جملهٔ استثناکنندهٔ «به‌جز در موارد بسیاری که به‌زور وارد قانون اساسی شده»، در مقابل پذیرش اصل قانون اساسی، البته ارزش سیاسی و حقوقی ندارد و هیچ کودکی را هم نمی‌فریبد. وانگهی این نکته کاملاً بدیهی است که درِ قانون اساسی ۱۹۰۶ برپاشنهٔ نظام سلطنتی می چرخد و بدیهی است که این پاشنه هرگز شامل استثنای خمینی نمی‌شود. بنابراین قبول چارچوب نظام سلطنتی از جانب خمینی در روز ۱۶بهمن ۱۳۵۷، خودش گویای خیلی چیزها درمورد دجالیت کسی است که رهبری انقلاب ضدسلطنتی را دزدید.

۸ ـ باید توجه داشت که خمینی درشرایطی به بندوبستهای پشت‌پرده موبه‌مو عمل می‌کرد و ملت را هم به‌رعایت آن فرامی‌خواند که با توجه به اوضاع جوشان و ملتهب جامعهٔ انقلابی و به‌پاخاستهٔ ایران، ژنرال هایزر تهران را در وضعیتی کاملاً اضطراری ترک کرده بود. وی جزئیات نحوهٔ ترک تهران را در کتابش نوشته و ازجمله نگرانیش را از این‌که هواپیمایش درحال خروج از ایران توسط بخشی از پرسنل نیروی هوایی هدف قرارگیرد، پنهان نمی‌کند.

از ذکر این جزئیات درمی‌گذریم و تنها به ذکر وضعیت اضطراری پرواز هایزر از فرودگاه مهرآباد اکتفا می‌کنیم تا بیشتر روشن شود کسی که مدعی بود «انقلابی‌ترین مرد جهان است»، در چه شرایطی، این چنین خط سربه‌راهی کامل را در برابر قدرت مسلط زمانه دنبال می‌کرده است.

هایزر نوشته است که در شامگاه روز ۱۴بهمن با لباس شخصی و ظاهر عادی و جلیقه ضدگلوله‌یی که در زیر لباسهایش پوشیده بود، به‌همراه محافظانش، از محل ستاد مشترک ارتش شاه به‌فرودگاه مهرآباد می‌رود تا از آن‌جا به‌سوی پایگاه هوایی اینجرلیک ترکیه پرواز کند:

پانویس

۳ـ کوثر، مجموعه سخنرانیهای خمینی، جلد سوم.

«سوار هلیکوپتر شدم و در هوای مرطوب شب بلند شدیم. پانصد پا ارتفاع گرفتیم و به‌سمت مهرآباد رفتیم. وقتی رسیدیم هوا کاملاً تاریک شده بود. در محل فرود هلیکوپتر، ژنرال آمریکایی مسئول پایگاه هوایی و یک نظامی ایرانی را ملاقات کردم. همهٔ ما پیاده در آن هوای مرطوب تاریک به‌سمت محل پارک هواپیمای سی ۱۳۰ رفتیم. وقتی رسیدیم من و محافظم از پلکان بالا رفته و به‌کابین خدمهٔ هواپیما داخل شدیم. کسی پرسید آیا با توجه به این‌که هوا تاریک شده و پرواز در تاریکی نیز ممنوع شده پروازکنیم، گفتم برویم»(۴).

پانویس

۴ـ مأموریت مخفی هایزر در تهران ـ خاطرات ژنرال هایزر.

۲۶

سفلگی خمینی در استفاده از بازرگان

سفلگی خمینی در استفاده از بازرگان

در گفتار پیشین به‌معرفی دولت موقت توسط خمینی در ۱۶بهمن ۵۷رسیدیم. از این پس، یک هفتهٔ تعیین کننده تا ۲۲بهمن باقیست. اما قبل از پرداختن به‌این رخدادها، لازم است به‌چگونگی رفتارخمینی با بازرگان که یکی از برگهای ننگین دجالیت اوست، نگاه کنیم.

حکم انتصاب بازرگان به‌عنوان نخست‌وزیر دولت موقت در تاریخ ۱۵بهمن۵۷(۶ربیع الاول۹۹) توسط خمینی امضا شد و روز بعد در حضور خبرنگاران توسط هاشمی رفسنجانی قرائت گردید. سپس ابراهیم یزدی ترجمهٔ انگلیسی آن را برای خبرنگاران خارجی خواند.

خمینی دراین حکم خطاب به‌بازرگان تصریح نمود: «به‌موجب اعتمادی که به‌ایمان راسخ شما به‌مکتب مقدس اسلام و اطلاعی که از سوابقتان از مبارزات اسلامی و ملی دارم، جنابعالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به‌گروهی خاص مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم»(۱).

در این مراسم، خمینی هم‌چنین دولت بازرگان را «حکومت خدایی» توصیف کرد و بعد هم اسم دولت بازرگان را «دولت امام زمان» گذاشت و خواستار حمایت همهٔ مردم از بازرگان و دولت وی شد.

اما یکسال هم طول نکشید که خمینی همین بازرگان و دولت او را با به‌راه انداختن خیمه‌شب‌بازی گروگانگیری، لجن‌مال و وادار به‌استعفا کرد. این خیمه‌شب‌بازی در آبان سال۵۸، با میدانداری باند موسوم به «خط امام» که سرکردگی آنها را در آن زمان

پانویس

۱ـ کوثر جلد سوم صفحه ۱۵۰

آخوند موسوی خوئینیها برعهده داشت و حالا حول آخوند خاتمی جمع شده‌اند، انجام شد.

به‌این ترتیب، خمینی وقتی به‌بازرگان احتیاج داشت، او را به‌عرش برد و هنگامی که استفاده‌اش را از او کرد و بر خرمراد سوار شد، در منتهای بی‌پرنسیپی او را به‌زیر کشید و سکهٔ یک‌پول نمود.

چنان‌که گفتیم، خمینی از نیمهٔ دوم سال۵۷ سرگرم بندوبستهای پشت‌پرده برای هموارکردن راه رسیدن به‌قدرت و فراهم کردن زمینهٔ ورود صحیح وسالم خود به‌تهران بود و درهمین راستا در ۳۰مهر۵۷ در پاریس با بازرگان ملاقات کرد.

از آن‌جا که خمینی پیشاپیش زدوبندهای مربوطه را به‌وسیلهٔ امثال یزدی شروع کرده بود، دراین ملاقات، بازرگان تا حدودی غافلگیر شد و نتیجه‌گیریش از حرفهای خمینی این بود که «ایشان از ما فقط برای مرحلهٔ بعد از انقلاب که تشکیل دولت و مجلسین و ادارهٔ مملکت است می‌خواهند استفاده نمایند و نسبت به‌مرحلهٔ ماقبل، خیالشان راحت و برنامه معین است».

علت «راحتی خیال» خمینی و چارچوب «برنامهٔ معین»، با نقل جزئیات این ملاقات، که در آن غیر از بازرگان و خمینی فقط ابراهیم یزدی حضورداشت، روشنتر می‌شود. مخصوصاً که خمینی درمورد واکنش آمریکا در قبال تحولات ایران، به‌بازرگان می‌گوید: «چون ما حرف حق می‌زنیم، آمریکا مخالفت نخواهد داشت، ما نمی‌گوییم نفت را به‌آنها نمی‌فروشیم، می‌فروشیم ولی به‌قیمت عادلانه‌یی که خودمان در بازار آزاد مشتریها تعیین نماییم و بعد هم از آنها به‌جای اسلحه، ماشینهای کشاورزی خواهیم خرید».

بازرگان در مورد ملاقاتش با خمینی در نوفل لوشاتو، هم‌چنین می‌گوید: «در خانهٔ اندرونی که آن‌طرف کوچه و قدری مشرف به‌طرف مشرق بود، ملاقات و مذاکره به‌عمل آمد جلسهٔ سه نفری قریب یک‌ساعت‌ونیم طول کشید...

ازخونسردی و بی‌اعتنایی ایشان به‌مسائل بدیهی سیاست و مدیریت، ماتم برد و

دنبال‌کردن بحث در این زمینه را بی‌فایده دیدم...

مثل این‌که قضایا را انجام شده و حل‌شده دانسته، گفتند: شاه که رفت و به‌ایران آمدم، مردم نمایندگان مجلس و بعد دولت را انتخاب خواهم‌کرد، منتهی چون کسی را نمی‌شناسم از شما می‌خواهم افرادی را که مسلمان و مطلع و مورد اعتماد باشند، علاوه بر خودتان و دکتریزدی معرفی کنید که مشاورین من باشند و آنها بگویند چه کسی برای نمایندگی مجلس خوب است، تا من به‌عنوان نامزد به‌مردم پیشنهاد نمایم. البته مردم آزاد خواهند بود رأیی را که مایل باشند بدهند. وزرا هم، آن هیأت در نظر بگیرند که من پیشنهاد نمایم. کافی‌است که این وزرا مسلمان و درستکار باشند. اصرار ندارم، حتی ممکن است از وزرای سابق که خیانت نکرده‌اند، باشند.

احساس من (و شاید دکتر یزدی) این بود که ایشان از ما فقط برای مرحلهٔ بعد از انقلاب که تشکیل دولت و مجلسین و ادارهٔ مملکت است می‌خواهند استفاده نمایند و نسبت به‌مرحلهٔ ماقبل، خیالشان راحت و برنامه معین است.

گفتم چشم، با آقای دکتریزدی می‌نشینیم و صورتی تهیه کرده خدمتتان می‌دهیم.

سفارش کردند تنها از خودتان نباشد، نمی‌خواهم بگویند که من طرفدار دستهٔ خاصی هستم.

گفتم: البته؛ نظر و رویهٔ ما همیشه همین‌طور بوده، اهل همکاری و وحدت هستیم»(۲).

پیداست که بسیاری از بندوبستها به‌عمل آمده و تصویر مشخصی که خمینی از چگونگی انتقال قدرت به‌بازرگان می‌دهد، از توافق بر سر خروج شاه، آمدن خمینی به ایران، حفظ چارچوب نظام قبلی و انتخابات و «مجلسین» آن و حتی استفاده از وزیران شاه در دولت آینده، حکایت می‌کند. واگذاری مأموریت تهیهٔ لیست به‌بازرگان هم، به‌خوبی نشان می‌دهد که نقش او، نخست‌وزیری است.

پانویس

۲ـ خاطرات مهندس بازرگان جلد دوم صفحه ۲۵۷

جالب است که خمینی به‌بازرگان سفارش می‌کند که کاندیداهای وزارت در دولت آینده، فقط از گروه خود بازرگان نباشند. بقیهٔ حرفهای خمینی در همین ملاقات، روشن می‌کند که منظورش از این سفارش این است که اولاً به‌جانبداری از گروهی خاص متهم نشود و ثانیاً در دولت آینده جای لازم حتی برای «وزرای سابق» هم باقی بماند.

اما بازماندگان خمینی، این سفارش را که به‌نوعی در حکم خمینی درمورد نخست‌وزیری بازرگان هم ذکر شده ۱۸۰درجه معکوس جلوه داده و برای رفع‌ورجوع رفتار متناقض خمینی، نتیجه‌گیری می‌کنند که او از اول به‌بازرگان اعتماد نداشته است. از این‌رو، با تأکید خاص بر روی «هوشیاری»! خمینی می‌نویسند: «امام خمینی در حکم خویش هوشیارانه آورده بودند: جنابعالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی گروهی خاص مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم...»(۳).

شخص خمینی هم برای رفع ورجوع تناقض رفتارش با بازرگان، تلاش کرده‌است تا تقصیر را به‌گردن دیگران بیندازد وخودش را برکنار قلمداد کند. ازاین رو دریکی ازپیامهایش در سال۶۷، با رندی می‌گوید: «من امروز بعد از ده‌سال از پیروزی انقلاب اسلامی، هم چون گذشته اعتراف می‌کنم که بعضی تصمیمات اول انقلاب در سپردن پستها و امور مهمهٔ کشور به‌گروهی که عقیدهٔ خالص و واقعی به‌اسلام ناب محمدی نداشته‌اند، اشتباهی بوده است که تلخی آثار آن به‌راحتی از میان نمی‌رود . گرچه در آن‌موقع هم من شخصاً مایل به‌روی کارآمدن آنان نبودم ولی با صلاحدید و تأیید دوستان قبول نمودم»(۴).

اما این ترفند نمی‌تواند دوگانگی و دودوزه بازی خمینی را رفع‌ورجوع کند، زیرا او در همان مراسمی که بازرگان را به‌عنوان نخست‌وزیر معرفی می‌کرد و دولتش را «حکومت خدایی» می‌خواند، بر شناخت چندین سالهٔ شخص خودش از بازرگان تأکید

پانویس

۳ـ کوثرجلد سوم صفحه ۱۴۰

۴ـ پیام خمینی ۳اسفند۶۷

نمود و گفت: «چون جناب آقای مهندس مهدی بازرگان را سالهای طولانی است از نزدیک می‌شناسم و یک مردی است صالح، متدین، عقیده‌مند به‌دیانت و امین و ملی و بدون گرایش به‌یک شیئی که برخلاف مقررات شرعی است، من ایشان را معرفی می‌کنم که ایشان رئیس دولت باشند»(۵).

برادر مجاهد مسعود رجوی که خود در اوج هیستری طرفداری از خمینی و برخلاف سمت باد قدرت، در سخنرانیش در ۴اسفند۵۷ در دانشگاه تهران، مخالفت صریح و مرزبندی قاطع مجاهدین را دربرابر حاکمیت خمینی و دولت جدید اعلام کرد، در عین‌حال، در همان دوران مبارزهٔ سیاسی و قبل از ۳۰خرداد، بر «سفلگی و فرومایگی» خمینی در حق بازرگان انگشت گذاشت و تأکید کرد که چنین رفتاری هرگز «در شأن انقلابیون و مسلمانان واقعی نیست».

برادر مجاهد مسعود رجوی در مصاحبه‌هایش با نشریهٔ مجاهد در زمستان سال۵۹، در پاسخ به‌سؤالی در مورد بازرگان، درحالی که به‌جای اسم شخص خمینی، اسم حزب منفورش(حزب جمهوری) را به‌کار می‌برد، گفت:

«مجاهدین که حزب جمهوری نیستند که یک روز وقتی به‌کسی احتیاج داشتند، او را در موضع «دولت امام‌زمان» مورد تمجید قرار بدهند (و ترا خدا ببینید که آیا از این بیشتر می‌توان کسی را بالا برد، و آیا این تمجیدی نیست که بر سر به‌کار بردن آن دست و دل هر مسلمانی باید بلرزد؟) و هر کسی را هم که به‌انقلابی نبودن این دولت اعتراض کند، فی‌الفور زندیق و منافق بدانند. ولی بعد که رفع احتیاج شد، برای از دور خارج کردن این فرد هر بد و بیراهی را نثارش کنند.

خیر، اینطور سفلگیها و فرومایگیها در شأن انقلابیون و مسلمانان واقعی نیست. بنابراین ما چه در فردای انقلاب که علیه مهندس موضع گرفتیم و چه وقتی در سرمقالهٔ «مجاهد» از خدمات گذشتهٔ مهندس بازرگان و نقشهای مثبت و ملی او در سالهای۴۲ـ۳۹ یاد

پانویس

۵ـ کوثرجلد سوم صفحه۱۴۶

کردیم (که البته در آن بحبوحهٔ هجوم عمومی به‌مهندس، این هم شهامت می‌خواست)، در حقیقت از یک اصل انقلابی «اخلاق اسلام و قرآن» پیروی می‌کردیم، که مبادا دوستی و دشمنی نسبت به افراد با توجه به‌قدرت و ضعفشان در مراحل مختلف ما را از جادهٔ عدالت نسبت به‌آنها، خارج سازد. و از نظر ما، نه معرفی مهندس به‌عنوان یک نخست‌وزیر انقلابی که بتواند نیازهای رهبری‌کنندهٔ انقلاب ایران را پاسخگو باشد عادلانه بود، و نه لجن‌مال کردن شخصیت او و ارزشها و خدمات مثبتش...»(۶)

پانویس

۶ـ نشریهٔ مجاهد شماره ۱۰۸ تاریخ ۱۶بهمن۵۹

۲۷

راهی که خمینی برای رسیدن به‌قدرت دنبال می کرد

راهی که خمینی برای رسیدن به‌قدرت دنبال می کرد

خمینی با شروع زدوبندهای پشت‌پرده در پاریس، به‌دنبال این بود که از طریق مذاکره وتوافق با سران ارتش شاه و دولت آمریکا به‌قدرت برسد و این زدوبندها را از طریق ایادیش درتهران با سفارت آمریکا هماهنگ می کرد.

در این‌زمینه سولیوان، سفیر آمریکا در تهران، در کتابش، یکسان بودن نتایج گفتگوهای پاریس را با «نتایجی که در تهران به‌دست آورده بود» مورد تأکید قرار می‌دهد. بر همین اساس وی «پیش‌بینی» می‌کند که «نخستین دولت بعد از انقلاب، به‌ریاست مهدی بازرگان» تشکیل خواهد شد.

بازماندگان خمینی هم ، از معرفی نخست‌وزیر دولت موقت در روز ۱۶بهمن۵۷، به‌عنوان یک موضوع پیش‌بینی شده و تصمیم گرفته‌شده یاد می‌کنند و از آن‌جا که این مانور جای تعیین‌کننده‌یی در خط‌مشی خمینی داشت، به‌رغم خصومتی که بعدها با بازرگان پیدا کردند، هم‌چنان معرفی او به‌عنوان نخست‌وزیر را «مهمترین حادثهٔ طی ماههای آخر سال۵۷» توصیف می کنند:

«امام تصمیم داشت به‌محض ورود به‌ایران برنامه‌های مرحله‌یی تشکیل دولت اسلامی را آغاز نماید. چهار روز پس از بازگشت به‌ایران، حضرت امام خمینی، نخست‌وزیر دولت موقت انقلاب را منصوب و معرفی نمود و مهمترین حادثهٔ طی ماههای آخر سال۵۷ را رقم زد»(۱).

فایدهٔ بازرگان برای خمینی، ارتباط و تفاهم با بختیار و سران ارتش شاه و مستشاران آمریکایی آنها بود و توافق اساسی بر این محور دور می‌زد که ساختار بوروکراسی

پانویس

۱ـ کوثر، مجموعهٔ سخنرانیهای خمینی، جلد سوم، صفحه ۱۴۰

دولتی و ارتش شاه دست‌نخورده باقی بماند و از وقوع قیام وانقلاب مردمی جلوگیری شود.

ارتباطات خمینی با آمریکا، البته صرفاً ازطریق بازرگان نبود. قره‌باغی، رئیس ستاد ارتش شاه، در خاطراتش نوشته است که بعد از معرفی بازرگان به‌عنوان نخست‌وزیر، سیا از یکی از فرماندهان ارشد رژیم شاه خواستار ملاقات با شخص خمینی شد.

ارتشبد قره‌باغی با نقل گزارش یکی از جلسات فرماندهان ارشد ارتش شاه در روزهای پایانی این رژیم، می‌نویسد:

«دراولین جلسه بعد از انتصاب آقای بازرگان به‌نخست‌وزیری ... سپهبد بدره‌ای اظهار داشت ″امروز صبح رئیس سیا درایران آمده‌بود به‌دفترم وبه‌من پیشنهاد می‌کرد که خوب است آقای خمینی را ملاقات بکنید″!

سؤال کردم مگر آشنایی قبلی داشتید؟جواب داد: ″بلی درگذشته تماسهایی داشتم و گاهی هم ملاقات می‌کردم″.

سؤال نمودم چه جواب دادید؟ اظهار کرد: ″من چیزی نگفتم وگذاشتم که در این‌جا مطرح کنم تا ببینم چه بکنم″؟

سپهبد ربیعی اظهار کرد: ″بلی صحیح است، ایشان این عقیده را دارد و از این حرفها می‌زند″!» (۲).

به این ترتیب رئیس سیا در ایران از طریق فرماندهٔ نیروی زمینی ارتش شاه، یک ارتباط جداگانه را با شخص خمینی پیگیری می‌کرد. آخوندهای نزدیک به‌خمینی، مانند بهشتی، موسوی‌اردبیلی هم البته تماسهای خود را داشته‌اند.

بازرگان خود تصریح کرده است که از برخی از توافقهای خمینی با آمریکاییها، مستقیماً مطلع نبوده و درباره چارچوب کلی توافق مبنی بر ممانعت از وقوع قیام و انقلاب نیز، چنین می‌گوید:

پانویس

۲ـ خاطرات ژنرال ارتشبد عباس قره باغی صفحه۲۹۹

«قول‌وقرار به‌ترتیبی بود که از طرف تیمسار مقدم داده‌شده‌بود ویک طرف قضیه هم، که آن را مستقیما اطلاع ندارم، یک‌طرف قضیه هم خود آمریکاییها بودند که آنها هم می‌خواستند ارتش در این جریان برکنار باشد و این جریان انقلاب ایران بدون خونریزی و بدون فاجعه و اینها صورت بگیرد. ما هم خوب همین را می‌خواستیم، که اولاً آنها ممانعتی بامسلسل و با تانک از اجتماعات و تظاهرات مردم نکنند، خونریزی از مردم نشود، و بعدهم این با حداقل آشوب وآشفتگی و خون و خرابی صورت گیرد»(۳).

در همین جهت بود که خمینی در روز ۱۶بهمن هم‌زمان با معرفی بازرگان، قانون اساسی رژیم شاه را برای دورهٔ انتقالی در اساس پذیرفت و بعد از معرفی دولت بازرگان تأکید نمود که حمایت از بازرگان حتماً باید «آرام» صورت گیرد:

«من بعد از تشکر از ملت ایران که در این مدت طولانی رنج و زحمت بردند و با دادن خون خودشان برای اسلام خدمت کردند، مطلبی هست که می‌خواهم به‌عرض ملت برسانم. و آن این است که نظر خودشان را در بارهٔ دولت آقای مهندس بازرگان که دولت شرعی و اسلامی است، اعلام کنند هم به‌وسیلهٔ مطبوعات هم تظاهرات «آرام»[امام به‌روی کلمهٔ «آرام» تأکید کردند] در شهرها و دهات و هر جا که مسلمان هست، نظر خودشان را راجع به دولت اسلامی آقای مهندس بازرگان اظهار کنند»(۴).

دو روز قبل نیز (۱۴بهمن) تصریح کرده‌بود که با بالاترین سرکردگان ارتش شاه ارتباط دارد. این امر عینا درکتاب کوثرنیز ثبت است :

«امام خمینی درمصاحبهٔ (۱۴بهمن۵۷) با خبرنگاران خارجی، درپاسخ به‌این سؤال که آیا با رهبران ارتش درتماس بوده‌است یا خیر؟ فرمودند ”تماس فی‌الجمله بوده‌است واگرمقتضی بدانیم بازهم تماس حاصل می‌کنیم”»(۵).

آخرین ملاقات بازرگان که طرف صحبت خمینی با سران ارتش شاه بود، در بعد

پانویس

۳ـ انقلاب ایران به‌روایت رادیو بی.بی.سی ـ عبدالرضا هوشنگ مهدوی

۴ـ کوثر، مجموعهٔ سخنرانیهای خمینی، جلد سوم، صفحهٔ ۱۴۹ و ۱۵۰

۵ـ روزنامهٔ اطلاعات ۱۴بهمن۵۷

از ظهر روز ۲۲بهمن صورت گرفت. یکی از رابطین آنها، دربارهٔ این ملاقات چنین می‌گوید:

«آن‌روز قرار بود که این آقایان ناهار به‌منزل من بیایند. آقای نخست‌وزیر(بختیار) همراه آقای دکترعباسقلی بختیار قرار بود از نخست‌وزیری مستقیماً بیایند. رفتند به‌دانشکدهٔ افسری ، با تأخیر سوار هلیکوپتر شدند و در اقدسیه پیاده شدند. از آن‌جا با یک اتومبیل پیکان به‌محل اختفایی که قبلاً پیش‌بینی شده بود، رهسپار شدند. برای این‌که وقتی با من از اقدسیه صحبت کردند به‌هر دو این آقایان عرض کردم که درمنزل من شلوغ است. جمعیت است، آمدن این آقایان به‌آن‌جا امکانپذیر نیست و دور از هرنوع احتیاط است. به‌همین جهت این آقایان رفتند به‌مخفیگاه. همان‌موقع من به‌تیمسار قره‌باغی تلفن کردم و گفتم شما با همراهان خودتان با لباس نظامی به‌منزل من نیایید، چون شناخته خواهید شد و ممکن است خطر متوجه شما بشود. تیمسار قره‌باغی به‌همراه سپهبد ناصر مقدم وگارد سیویل این آقایان با اتومبیل به‌منزل من آمدند و قبل از این آقایان آقای مهندس بازرگان، همراه دکتر یدالله سحابی و مهندس عباس امیرانتظام به‌منزل من آمدند. همراه این سه نفر آقایان، عده‌یی از جمعیت شهر به‌آن خیابان سلطنت‌آباد ریختند و خوب به‌یاد دارم که آقای یدالله سحابی به‌تقاضای آقای مهندس بازرگان چهارپایه گذاشتند، بلندگویی در دست گرفتند، از جمعیت خواهش کردند متفرق بشوند و این اصطلاح را به‌کار بردند که آقا امروز سرنوشت این مبارزات است و این خانه هم جلسه مهمی در آن هست. خواهش می‌کنم از حول‌وحوش این خانه دور شوید برای آن‌که‌کسانی که می‌خواهند در این جلسه شرکت بکنند، بتوانند راه پیدا بکنند به‌این خانه...»(۶)

آن روز(۲۲بهمن ۵۷) بختیار در جلسه ملاقات حاضر نمی‌شود و ترجیح می‌دهد از

پانویس

۶ـ اظهارات مهندس جفرودی نقل از کتاب انقلاب ایران به‌روایت رادیو بی.بی.سی، تنظیم از عبدالرضا هوشنگ مهدوی ۳۸۵ـ۳۹۱

مخفیگاه خود خارج نشود. رابط او و بازرگان درادامهٔ خاطراتش در این‌باره می گوید:

«در هیچ نوع مذاکرات قبلی یا آن روز، مطلقاً این آقایان خصمانه با هم صحبت نمی‌کردند. مثل دو دوست... یکی ستارهٔ اقبالش افول کرده بود: شاپور بختیار که حکومتش سقوط کرد. یکی مهندس بازرگان که بعد از ۳۰سال مبارزه ، ستارهٔ اقبالش آن روز درخشید و فردا صبح به‌مسند نخست‌وزیری می‌رفت»(۷).

در مورد بازرگان، واقعیت این نیست که در ۲۲بهمن «ستارهٔ اقبالش» طلوع کرده باشد.

اگر قبول مأموریت از دست مصدق و برای خلع‌ید از شرکت نفت انگلیس در سال۱۳۲۹، بازرگان را نامدار و قرین افتخار کرد، مأموریتی که خمینی دجال به او سپرد، بازرگان را در ابتدای راهی قرار داد که یکسال بعد سقوط از نخست‌وزیری و لجن‌مال شدن به‌دست خود خمینی را در تقدیر داشت و در قدمهای بعد هم بازرگان را در وضعیتی قرار داد که خود بازرگان، با صراحت همیشگیش، آن را «حیات خفیف و خائنانه» توصیف کرده است.

در واقع، آن‌کس که از فردای ۲۲بهمن بر مسند قدرت می‌نشست، خمینی بود؛ کسی که ماسک انقلابی‌نمایی بر چهره زده بود، اما سرسوزنی عنصر انقلابی و میهنی در وجودش نبود؛ کسی که با موذیگری سررشتهٔ همین ملاقاتها را هم در دست داشت و برای رسیدن به‌قدرت به‌همین مسیر چشم دوخته بود.

آن چه در کتاب کوثر پیرامون رخدادهای ۲۰ تا ۲۲بهمن یعنی رخدادهای ۴۸ساعت قبل از وقوع انقلاب نوشته شده است، به‌وضوح نشان می‌دهد که خمینی هرگز خواستار انقلاب و آن‌چه در روزهای ۲۱ و ۲۲بهمن درتهران و دیگر شهرهای کشور رخ داد، نبود.

پانویس

۷ـ اظهارات مهندس جفرودی نقل از کتاب انقلاب ایران به‌روایت رادیو بی.بی.سی، تنظیم از عبدالرضا هوشنگ مهدوی ۳۸۵ـ۳۹۱

به‌نوشتهٔ کتاب کوثر، خمینی در شامگاه روز ۱۹بهمن به زیارت شاه عبدالعظیم رفت. این کتاب درمورد روزهای ۲۱ و ۲۲بهمن درمورد خمینی حرفی برای زدن ندارد، اما در عبارت کوتاهی راجع به روز ۲۰بهمن، تلاش خمینی برای جلب توافق سران ارتش شاه را عمداً در لابه‌لای جملاتی راجع به وضعیت آب‌وهوا بازگو می‌کند:

«روز جمعه بیستم‌بهمن‌ماه۱۳۵۷، تهران، روز آرامی را می‌گذراند. در برخی از نقاط شهر، کامیونهای ارتشی توقف کرده‌اند. چند درجه‌دار و سرباز، اطراف کامیونها ایستاده‌اند. آثار خستگی را در چهره‌شان می‌توان دید. رفتار مردم با آنها مهربانانه است.

چند روزی است که شخصیتهای برجستهٔ انقلاب ازجمله مهدی بازرگان، نخست‌وزیر منتخب امام، به مذاکرات خود با سران ارتش ادامه می‌دهند. گزارش این دیدارها به‌طور مرتب به‌استحضار امام می‌رسد و رهنمودهای لازم از ایشان گرفته می‌شود»(۸).

راهی که خمینی برای رسیدن به‌قدرت دنبال می‌کرد، با راهی که مردم در ۲۲بهمن پیمودند، سراپا متفاوت و متضاد بود.

پانویس

۸ ـ کوثر، مجموعهٔ سخنرانیهای خمینی جلد سوم، صفحهٔ ۳۰۸

۲۸

قیام مردمی برای سرنگونی رژیم شاه آغاز می‌شود

قیام مردمی برای سرنگونی رژیم شاه، آغاز می‌شود

از بعدازظهر روز شنبه ۲۱بهمن، اوضاع از کنترل حکومت نظامی خارج شده است. در حالی که خیزش مردمی برای سرنگونی رژیم شاه آغاز شده، خمینی کاملاً پشت‌سر حوادث قرار گرفته و اثری از او در صحنه نیست.

آخوندها با ترفندهای رسوا می‌کوشند این حفرهٔ بزرگ را بپوشانند. از این‌رو، در کتاب کوثر حوادث روزهای ۲۱ تا ۲۵بهمن را در چند صفحه با هم مخلوط کرده‌اند و در نقل خبرهای روزهای ۲۱ و ۲۲بهمن از ذکر نشانی دقیق خودداری می‌ورزند. هم‌چنین برای خالی نبودن عریضه، یک عبارت منسوب به‌خمینی مبنی بر نادیده گرفتن مقررات منع عبورومرور در تهران را چندبار تکرار و آن را «فرمان قاطع» و معجزه و الهام غیبی توصیف می‌کنند:

«در ساعت ۳/۴۵بعدازظهر ۲۱بهمن۱۳۵۷ برنامه‌های عادی رادیو تهران ناگهان قطع می‌شود و اطلاعیهٔ شمارهٔ ۴۰ فرماندار نظامی تهران خوانده می‌شود که اعلام داشت ساعات منع عبورومرور تغییر یافته‌است و از ۴/۵بعدازظهر آغاز شده و تا ساعت ۵بامداد ادامه می‌یابد. یعنی ۷/۵ساعت طولانیتر از ساعات اعلام‌شدهٔ قبلی و از مردم می‌خواهد که به‌سرعت به‌منازل خود بازگردند. اعلامیه از واقعه‌یی شوم خبر می‌داد. دقایقی چند پس از آن اطلاعیهٔ امام در سراسر تهران پخش می‌شود و فرمان می‌دهد که مردم به‌دستور فرماندار نظامی اعتنا نکنند و از دشمنان کمترین هراسی به‌خود راه ندهند. فرمان قاطع رهبر انقلاب که خود بعدها فرمود برق الهامی، آن را در دل وی افکند-از وقوع حادثه‌یی مانع می‌گردد که اگر روی می‌داد سرانجامی سخت ناگوار برای انقلاب در پی داشت»(۱).

پانویس

۱- کوثر، مجموعهٔ سخنرانیهای خمینی جلد سوم. صفحهٔ ۳۲۹

افزایش حکومت نظامی در ساعات شلوغ بعدازظهر، یک اقدام ابلهانه و محکوم به‌شکست از سوی پسمانده‌های شاه که قافیه را درمقابل مردم به‌پاخاسته و تهاجمات فرزندان مسلح آنها به‌کلی باخته بودند بیش نبود و گزافه‌گویی درمورد «فرمان قاطع رهبر انقلاب»، بیشتر چنتهٔ خالی آخوندهای عقب‌مانده را نشان می‌دهد.

ژنرال هایزر که از مقر خود در آلمان حوادث ایران را دنبال می‌کرد، در این‌باره می‌گوید «بدیهی بود که این ساعت حکومت نظامی نمی‌تواند رعایت شود». هایزر که امور ارتش رژیم شاه را به‌جانشین خود ژنرال گاست واگذار کرده بود، به‌درگیری شامگاه ۲۰بهمن در پادگان دوشان‌تپه اشاره می‌کند و در گزارش روز ۲۱بهمن خود می‌نویسد: «ساعت ۸صبح جنگ دوباره از سرگرفته می‌شود. گروهی که گفته می‌شد اعضای نیروی هوایی شاهنشاهی بودند به‌اسلحه‌خانه حمله کرده و حدود دوهزار تفنگ و مقادیر زیادی مهمات از آن‌جا خارج ساخته آن را به‌سرعت توزیع می‌کنند. برخی از تفنگها را به‌آن سوی نرده‌های پایگاه برده به‌مردم می‌دادند. تیراندازی تا بعدازظهر ادامه یافت. اما حدود ساعت ۴بعدازظهر اوضاع آرام شد. این غائله باعث شد که دولت بختیار اعلام کند که ساعت جدید حکومت نظامی تهران از ساعت ۴/۳۰دقیقه بعدازظهر الی ۵صبح می‌باشد. حادثهٔ بسیار بدی بود که مقدار زیادی کشته و مجروح داشت. به‌علاوه بدیهی بود که این ساعت حکومت نظامی نمی‌تواند رعایت شود»(۲).

قره‌باغی رئیس ستاد ارتش شاه که در شامگاه همین روز(۲۱بهمن) با هلیکوپتر از دانشکدهٔ افسری به‌محل ستاد بزرگ ارتشتاران می‌رفت، مشاهداتش را از اوضاع تهران چنین نقل می‌کند:

«در هنگام سوارشدن به‌هلیکوپتر سپهبد ربیعی نزدیک آمده، و مرا به‌هلیکوپتر خود دعوت کرد. و اصرار نمود تا مرا همراه خودش به‌ستاد بزرگ ببرد. سؤال کردم چرا؟ جواب داد شب است و چون خودم خلبانی می کنم مطمئن‌ترم. وقتی هلیکوپتر از

پانویس

۲ـ مأموریت مخفی ژنرال هایز در تهران خاطرات ژنرال هایزر ترجمهٔ محمد حسین عادلی، صفحهٔ ۴۵۰ و ۴۷۴ـ چاپ اول ۱۳۶۵ تهران

محوطهٔ دانشکدهٔ افسری بلند شد، خیابانها پر از جمعیت بود. تقریباً در اغلب چارراهها و خیابانها آتش روشن کرده‌بودند. شهر مملو از دود و آتش بود و هر کجا روشنایی بود، دستجات تظاهرکننده دیده‌می‌شدند که بدون توجه به‌ساعت منع عبورومرور حکومت نظامی، در خیابانها مشغول حرکت بودند. در بعضی نقاط لاستیکهای اتومبیل بود. بعد از رسیدن به‌ستاد، سپهبد ربیعی اظهار کرد که موقع رفتن به‌نخست‌وزیری، به هلیکوپتری که من سوار بودم تیراندازی شده و دو گلوله به‌آن اصابت نموده‌است. ضمناً این مرتبهٔ دوم بود که در چند روز آخر به‌هلیکوپتر من گلوله اصابت می‌کرد»(۳).

روز شنبه ۲۱بهمن مردم مقررات حکومت نظامی را به‌هیچ گرفتند و برای به‌زیر کشیدن کامل رژیم شاه خیز برداشتند. خمینی اما، تا لحظات آخر، درپی کنارآمدن با طرفهای معامله بود. کتاب کوثر موضع‌گیری خمینی پس ازاعلام افزایش ساعات حکومت نظامی را چنین نقل کرده‌است:

«امام خمینی لحظاتی پس از اعلام افزایش ساعات حکومت نظامی از طریق رادیو تحت اشغال نظامیان، طی پیامی مهم خطاب به‌ملت با اشاره به‌حملهٔ مأمورین به‌مردم بی‌دفاع در گرگان و گنبد و حملهٔ گارد به‌پرسنل انقلابی نیروی هوایی، هشدار داد:

"اینان با این برادرکشی می‌خواهند دست اجانب را در کشور ما باز نگهدارند و چپاولگران را به‌موضع خود برگردانند، با آن که من هنوز دستور جهاد مقدس نداده‌ام ونیز مایلم تا مسالمت حفظ و قضایا موافق آرای ملت و موازین و قانون عمل شود، لیکن نمی‌توانم تحمل این وحشیگریها را بکنم و اخطار می‌کنم که اگر دست از این برادرکشی برندارند و لشگر گارد به‌محل خودش برنگردد و از طرف مقامات ارتشی از این تعدیات جلوگیری نشود، تصمیم آخر خود را به‌امید خدا می‌گیرم و مسئولیت آن با متجاسرین و متجاوزین است. من از مردم شجاع تهران می‌خواهم در صورتی که قوای

پانویس

۳ـ اعترافات ژنرال ـ خاطرات ارتشبد عباس قره‌باغی(مرداد ـ بهمن ۵۷). صفحهٔ ۳۲۹ و ۳۳۰، چاپ پنجم ۱۳۶۵ـ تهران.

متجاوز عقب‌نشینی کردند، با حفظ آمادگی و هشیاری از خدعهٔ دشمن، آرامش و نظم را حفظ کنند ولی مجهز و مهیا برای دفاع از اسلام و نوامیس مسلمین باشند"» (۴).

این موضعگیری خمینی پس از افزایش ساعات حکومت نظامی در بعدازظهر روز ۲۱بهمن، برای دعاوی پسمانده‌های او که سعی دارند شورش مردم درمقابل حکومت نظامی رژیم شاه را مرهون خمینی قلمداد کنند، اعتباری باقی نمی‌گذارد، زیرا:

اولاً ـ در موضعگیری خمینی، حتی اشاره‌یی هم به‌رعایت‌نکردن ساعات حکومت نظامی وجود ندارد.

ثانیاً ـ خمینی تصریح می‌کند که «من هنوز دستور جهاد مقدس نداده‌ام»! واین درحالی است که نیروهای مردمی و انقلابی به‌طور مسلحانه بر دیکتاتوری شاه می‌تازند.

ثالثاً ـ خمینی تصریح می‌کند و به‌طرفهای مربوطه می‌رساند که مایل است برای حل‌وفصل قضایا با «مسالمت» و «طبق موازین و قانون عمل شود».

رابعاً ـ از لشگرگارد و مقامات ارتش صرفاً خواستار بازگشت به‌پادگان و جلوگیری از تعدیات است و به‌کشتارها و جنایاتی که صورت گرفته اشاره‌یی نمی‌کند.

خمینی در عین حال برای حفظ ظاهر و نمایش انقلابیگری، توپ‌وتشر عوامفریبانه می‌زند که اگرچنین‌وچنان نشود، «تصمیم آخر خود را به‌امید خدا می‌گیرم»!

اما تا آخرین لحظه‌یی که فقط کالبدی از رژیم شاه برسرپا بود، خمینی مطلقاً از اتخاذ «تصمیم آخر» که حتی جرأت بیان صریح مضمون آن را هم ندارد، خودداری کرد. عملکرد خمینی ثابت کرده است که این درنگ و تأمل بی‌پایان، نه از سر مسالمت‌جویی، بلکه صرفاً به‌خاطر چشم‌زدن از قدرت مسلط بود. زیرا خمینی وقتی به‌قدرت رسید، به‌سادگی آب‌خوردن فرمان حملهٔ مسلحانه به‌مردم بی‌پناه کردستان یا فتوای کشتار مجاهدین و هدر بودن خون و جان‌ومال آنها درسراسر ایران را (قبل از ۳۰خرداد) صادر نمود. هم‌چنان که در صدور حکم قتل‌عام زندانیان سیاسی در سال۶۷،

پانویس

۴ـ کوثر، مجموعهٔ سخنرانیهای خمینی جلد سوم. صفحهٔ ۳۱۲ و ۳۱۳

نه به‌فکر «مسالمت» افتاد و نه به‌فکر «موازین و قانون»!

اگرچه کتاب کوثر تلاش کرده‌است که با نقل مخلوط و آشفتهٔ وقایع روزهای ۲۱ و ۲۲بهمن، مواضع ننگین خمینی و غیبت او را ماستمالی کند، ولی خیزش مردمی به‌رغم خواست و مواضع خمینی واضح‌تر از آن است که قابل پرده‌پوشی باشد. خمینی هرگز دستور جهاد و برداشتن سلاح نداد، اما کتاب کوثر در نقل رخدادهای این دوروز به‌نقل از روزنامهٔ کیهان می‌نویسد:

ـ مردم مسلح گروه‌گروه در خیابانها به‌راه افتاده‌اند. هر خیابان یک سنگر است. جبههٔ اصلی معلوم نیست. همه‌جا جبهه است نیروهای ارتش از شهرها به‌سوی تهران در حرکتند، افراد نیروی دریایی به‌کمک نیروی هوایی شتافتند

ـ بسیاری از نقاط تهران در تصرف مردم مسلح است.

ـ در گرماگرم جنگهای خونین بین مردم و نیروهای مسلح، مردم تانکها و هلیکوپترها را از کار انداختند(۵).

پانویس

۵ ـ کوثر، مجموعهٔ سخنرانیهای خمینی جلد سوم. صفحهٔ ۳۳۷

۲۹

خمینی، در جستجوی معامله تا آخرین لحظه!

خمینی، در جستجوی معامله تا آخرین لحظه!

شنبه شب ۲۱بهمن، مردم حکومت نظامی را بی‌اثر کردند و در طلوع روز ۲۲بهمن، آفتاب عمر رژیم شاه غروب کرد.

تنظیم‌کنندگان کتاب خاطرات بازرگان در این‌باره نوشته‌اند:

«...حمله به‌تأسیسات دولتی که هنوز در اختیار دولت بختیار بود، از صبح روز ۲۲بهمن(۱۱فوریه) آغاز شد. مجاهدین و فداییان به ۱۷قرارگاه پلیس در تهران حمله کردند. از ظهر آن روز تهران در اختیار نیروهای وفادار به‌جنبش اسلامی بود. پایگاههای نظامی باختر تهران و فرودگاه مهرآباد در اختیار انقلابیون قرار گرفت»(۱). «در واقع از صبح روز ۲۲بهمن، حتی پیش از اعلام بی‌طرفی شورای‌عالی دفاع، فروپاشی نیروهای مسلح و انتظامی آغاز شده بود. به‌طوری که همزمان با اعلام بی‌طرفی ارتش، پایگاه هوایی دوشان‌تپه در شرف سقوط بود. مردم به‌تأسیسات اسلحه‌سازی سلطنت‌آباد حمله کرده بودند. یکانهای دیگر ارتش در حال متلاشی شدن بودند، سلاحهای بی‌شماری به‌دست مردم افتاده بود و دیگر نگرانی در مورد تهدید ارتش وجود نداشت»(۲).

با این‌همه، دیدارها و مذاکرات نزدیکترین آخوندهای خمینی و «بازرگان، نخست‌وزیر منتخب امام» با پسماندهای رژیم شاه، که گزارش آنها به‌نوشتهٔ کتاب کوثر «به‌طور مرتب به‌استحضار امام» می‌رسید و «رهنمودهای لازم از ایشان گرفته» می‌شد، تا بعدازظهر ۲۲بهمن ادامه داشت.

پانویس

۱ـ شصت سال خدمت و مقاومت، خاطرات مهندس مهدی بازرگان در گفتگو با سرهنگ غلامرضا نجاتی، چاپ تهران ۱۳۷۷، صفحهٔ ۳۲۴

۲ـ همان کتاب صفحهٔ ۳۳۵ و ۳۳۶

بازرگان در خاطرات دستنوشتهٔ خود در روز ۲۲بهمن به‌مضمون این مذاکرت پرداخته و ضمن اشاره به‌ملاقاتی در خانهٔ قره‌باغی (ظاهراً در روز ۲۱بهمن)، می‌نویسد:

«ملاقاتی به‌اتفاق دکتر سحابی با تیمسار قره‌باغی رئیس ستاد ارتش داشتیم که به‌خانهٔ سازمانیش در خیابان خلوت و مصفای زیر امامزاده قاسم رفتیم. این ملاقات به‌دنبال ملاقاتهای سابق با خود او و تیمسار مقدم و به‌منظور کنار کشاندن ارتش از رودررویی با مردم و انقلاب بود و البته با توافق و مشورت با آقایان شورای انقلاب انجام می‌گیرد و آقای دکتر بهشتی حرفی نداشت، به‌شرط آن که به‌خانه‌اش بیایند و او ملاقات‌کننده باشد. کماآن‌که ظاهراً با تیمسار مقدم هم ملاقات داشته‌است. با این تفاوت که ماها، [هروقت] ملاقات و مذاکره‌یی داشتیم، قبلاً و بعداً شورای انقلاب را در جریان می‌گذاشتیم و با نظر آنها انجام می‌دادیم، ولی این آقایان خود را مافوق ما و مبرای از این کارها می‌دانستند و چیزی به‌ما نمی‌گفتند.

ارتشیها از دو جا و اسماً از سه‌جا، اطاعت و ملاحظه داشتند. که سومی آن، یعنی نخست‌وزیر دکتر بختیار، صوری بود. اولی شاه، که فعلاً غایب است و دومی آمریکا که مایل به‌این کار بود و به‌نتیجه رسیده‌بود که حفظ شاه غیرممکن ولی حفظ و حیثیت ارتش لازم است(البته روی حسابهای خودشان که یکی از آنها در انطباق با مسألهٔ ثبات و امنیت کشور می‌باشد).

رسیدن ارتشیان و آمریکاییها به‌این تمایل و عدولشان از شاه کار آسان فوری نبود و به‌احتمال قوی روابط و مذاکرات قبلی ما با آمریکاییها در فهماندن و قبولاندن نسبی انقلاب ایران بی‌اثر نبوده‌است و از چند ماه قبل اظهار می‌کردند که افسران قسم برای قانون اساسی خورده‌اند و باید راه قانونی و وجدانی جلوی پایشان باز شود. به‌این دلیل بود که در یک ملاقات محرمانه سه‌جانبه: موسوی‌اردبیلی، سولیوان و من(ظاهراً با حضور استمپل) به‌راه‌حل رفراندوم برای تغییرنظام مملکت رسیده‌بودیم، با این اختلاف که او می‌گفت دولت بختیار رفراندوم کند و ما(مخصوصاً آقای اردبیلی) می‌گفتیم اگر دولت اعلام رفراندوم کند مردم به‌صندوقها نخواهند رفت؛ بهتر است ما دعوت و نظارت کنیم

و دولت ترتیبات و تشکیلات آن را در مدارس و مساجد و اماکن بدهد...»(۳)

دستنوشتهٔ بازرگان که بعد از فوت وی در کتاب خاطراتش منتشر شده، روشن می‌کند که نزدیکترین آخوندهای خمینی یعنی بهشتی و موسوی‌اردبیلی نه‌فقط در ملاقاتهای با «ارتشیان و آمریکاییها» فعالانه شراکت داشتند، بلکه خود آنها مخصوصاً بهشتی ملاقاتهایی جداگانه ازجمله با «تیمسارمقدم» رئیس ساواک داشته‌اند که گزارش آنها را به‌سایرین نمی‌داده‌اند.

نکتهٔ دیگری که بازرگان اشاره می‌کند «عدول» ارتشیان و آمریکاییها از شاه به‌خمینی است و این‌که خمینی از طریق نزدیکترین افرادش تا آخرین لحظات دنبال معامله بود و قراروومدار نوعی رفراندم به‌وسیلهٔ دولت بختیار را تنظیم می‌کردند.

مأموریت ژنرال هایزر هم دقیقاً کنترل ارتش شاه و تضمین پیشبرد همین «عدول» از شاه به خمینی بود. آخوندها سعی می‌کنند مأموریت هایزر را وارونه و تلاش برای کودتای نظامی قلمداد کنند و خود هایزر هم سعی دارد هاله‌یی از ابهام را در نوشته‌هایش باقی بگذارد.

در این زمینه عباس امیرانتظام که در بسیاری از ملاقاتهای اطرافیان خمینی با آمریکاییان حضور داشته است، در مصاحبه‌یی که در کتاب خاطرات بازرگان چاپ شده، می‌گوید:

«آن‌وقت که ژنرال هایزر هم به‌تهران آمده بود مأموریت و نقش او مشخص نبود، بعدها به‌مأموریت او پی بردیم...

س: ببخشید چه مأموریتی داشت؟

ـ جذب سران ارتش و تشویق نیروهای مسلح بدون حضور شاه و جلوگیری از کودتای نظامی»(۴).

البته خود هایزر هم سرانجام در یادداشتهایش در روز ۲۱بهمن۵۷، تصریح می کند

پانویس

۳ـ همان کتاب صفحهٔ ۳۴۷، یادداشتهای دستنویس مهندس بازرگان.

۴ـ همان کتاب صفحهٔ ۳۳۲

که ژنرال گاست جانشین وی در تهران، با استناد وبا تکیه بر «اصول تدوین شدهٔ قبلی»، فرماندهان ارتش شاه را از هرگونه ورود به‌درگیریها اکیداً منع می‌کرد:

«بختیار به‌تلویزیون رفت و گفت این بی‌نظمی را تحمل نمی‌کند و از ارتش جهت خاموش کردن این درگیریها استفاده خواهد کرد. ژنرال گاست به‌ارتش گفته‌بود که در مورد به‌کارگیری آنها با این روش احتیاط نشان دهند. به‌آنها توصیه کرده بود که اصول تدوین‌شدهٔ قبلی را مورد توجه قرار دهند. اگر توده‌های مردم به‌جان‌هم بیفتند، بگذارید هر چه می‌خواهند بکنند»(۵).

آخرین جلسهٔ ملاقاتهای پشت‌پرده در بعدازظهر روز ۲۲بهمن در وضعیتی که رژیم شاه کاملاً دربرابر قیام مردم و فرزندان مسلح آنها درهم شکسته بود صورت گرفت. وضع طوری بود که بختیار، اصلاً جرأت حضور در جلسهٔ ملاقات را نداشت و به‌خانهٔ مخفی گریخت. از این‌رو فرستادگان خمینی، ازجمله «نخست‌وزیر منتخب امام» با «رئیس ستاد ارتش شاه» و رئیس ساواک، در خانهٔ واسطه‌یی به‌نام جفرودی به‌گفتگو پرداختند. ارتشبد قره‌باغی که در این جلسه طرف اصلی مذاکره با بازرگان بود می‌نویسد:

«ساعت ۴[بعدازظهر ۲۲بهمن] بنده رفتم به‌لویزان، آقای جفرودی تلفن کردند. گفتند که از تیمسار خواستم که به‌عرضتان برسانم که به‌دلایلی که شهر شلوغ است هنوز آقایان بازرگان و بختیار نتوانسته‌اند بیایند. شما تأمل بفرمایید هر موقع که آقایان آمدند من به‌اطلاع تیمسار می‌رسانم، شما تشریف بیاورید. گفتم بسیار خوب. تقریباً ساعت چهار و پنج بود تلفن کرد که آقایان منتظر تیمسار هستند، تشریف بیاورید. به‌من گفتند که تیمسار خواهش می‌کنم که با لباس شخصی تشریف بیاورید. گفتم یعنی چه به‌لباس من چه مربوط است. گفت استدعا می‌کنم به‌دلایلی که وقتی تشریف آوردید، عرض می‌کنم، دلایل امنیتی. من گوشی را گذاشتم، خیلی ناراحت شدم سپهبد حاتم پهلوی

پانویس

۵ـ مأموریت مخفی ژنرال هایزر در تهران خاطرات ژنرال هایزر ترجمهٔ محمد حسین عادلی، چاپ اول ۱۳۶۵ تهران صفحهٔ ۴۵۱

من نشسته بود، گفت که خوب چه اشکال دارد؟ گفتم یک چنین چیزی می گوید، با لباس شخصی. گفت خوب تیمسار چه اشکال دارد. گفتم من لباس ندارم، گفت خوب بفرستید بیاورند، همان در یک ساعت رفتند لباس آوردند ما رفتیم پشت و لباسهای نظامی را درآوردیم و لباس شخصی پوشیدیم برای رفتن به‌آن‌جا که اتفاقاً همین لباس شخصی یکی از دلایلی شد که تن بنده ماند و من نجات پیدا کردم...»

گفتم مگر آقای نخست‌وزیر[بختیار] نیستند، گفت نخیر اما دور نیستند همین نزدیکیها هستند. به‌علت امنیتی ایشان نتوانسته‌اند بیایند. گفتم شما به‌من نگفتید که آقای نخست‌وزیر نیستند. گفت هستند همین‌جا هستند، دور نیستند، ارتباط داریم، تماس داریم، همین نزدیکیها هستند و الان توافق حاصل می‌شود و آقایان منتظر شما هستند...»(۶)

پانویس

۶ـ انقلاب ایران به‌روایت رادیو بی.بی.سی، تنظیم از عبدالرضا هوشنگ مهدوی، صفحهٔ ۳۸۶

۳۰

انقلاب مردمی، بی‌اعتنا به‌خمینی رژیم شاه را سرنگون کرد

انقلاب مردمی، بی‌اعتنا به‌خمینی رژیم شاه را سرنگون کرد

چنان‌که در گفتار گذشته آمد، حوالی ساعت ۵بعدازظهر روز یکشنبه ۲۲بهمن۱۳۵۷ ارتشبد قره‌باغی، رئیس ستاد مشترک ارتش شاه، و سپهبد مقدم، رئیس ساواک، برای گفتگو با بازرگان نخست‌وزیر منصوب خمینی وارد خانه‌یی در شمال تهران می‌شوند. قرار بود بختیار نیز در این جلسه شرکت کند، ولی او غایب بود.

قره‌باغی، داستان این ملاقات را چنین تعریف می‌کند: «... ما را هدایت کرد به‌اتاق و وارد اتاق شدیم. دیدیم هفت هشت نفر نشسته‌اند آن‌جا، معرفی کردند که آقای دکتر سیاسی، آقای مهندس بازرگان، آقای دکتر سحابی، آقای امیرانتظام، آقای مهندس خلیلی و یک نفر دیگر که اسمش یادم نیست . این آقایان نشسته‌اند، آن‌جا نشستیم و شروع کردند اینها به‌تحسین از ارتش که ارتش کار بسیار خوبی کرد و ارتش از این ملت است و ملت از ارتش هست و می‌خواهیم که جنابعالی به‌ما کمک بفرمایید که امنیت حفظ بشود. گفتم که امنیت حفظ می‌شود به‌شرط این‌که شما دستور بدهید یک اعلامیه‌یی صادر بشود که شما را که خمینی نخست‌وزیر کرده، خود خمینی یا خود شما اعلامیه‌یی صادر بکند که هیچ‌کس به‌سربازخانه‌ها تجاوز نکند و احترام و حرمت ارتش را حفظ بکنند، خودبه‌خود امنیت برقرار می‌شود. گفت چشم و فوراً این را می‌گوییم که اعلامیه صادر بشود. بعد آقای بازرگان گفت که می‌خواستیم از تیمسار استفسار کنیم که از ما پشتیبانی می‌کنید، از دولت موقت پشتیبانی می‌کنید یا نه؟ گفتم که این تصمیم تصمیم من نیست. تصمیم تمام فرماندهان است و تصمیم فرماندهان اعلام بی‌طرفی است نه پشتیبانی از دولت شما. من برخلاف تصمیم فرماندهان نمی‌توانم

تصمیمی بگیرم. بعد بلند شدم و دومرتبه اعلامیه را تأکید کردند و گفتند ما همین الان می‌گوییم که اعلامیه صادر کنند، خداحافظی کردیم، پاشدیم و آمدیم»(۱).

گزارش مذاکرات، هم‌چنان که کتاب کوثر نوشته بود، بلافاصله به‌خمینی می‌رسد و خمینی هم به‌فوریت اطلاعیهٔ زیر را صادر می‌کند: «اکنون که نیروی ارتش عقب‌نشینی و عدم دخالت خودشان را در امور سیاسی ابراز و پشتیبانی خودشان را از ملت اعلام کرده‌اند، ملت شجاع عزیز و شجاع با کمال مراقبت در صورتی که نیروی ارتش به‌پادگانهای خود رفتند آرامش و نظم را حفظ نمایند. اگر اخلالگران بخواهند فاجعه به‌بار آورند، آنان را به‌وظیفهٔ شرعی و انسانیشان آگاه گردانند و به‌سربازخانه‌ها حمله نکنند و اگر خدای نخواسته ارتش باز به‌میدان آمد واجب است با تمام نیرو و قدرت از خود دفاع نمایند. این‌جانب به‌امرای ارتش اعلام می‌کنم که در صورت جلوگیری از تجاوز ارتش و پیوستن آنان به‌ملت و دولت قانونی ملی اسلامی، ما آنان را از ملت و ملت را از آنان می دانیم. روح‌الله‌الموسوی‌الخمینی»(۲).

اما در این هنگام دیگر مردم در میدان بودند و انقلاب، خودش را هم به‌رژیم شاه و هم به‌خمینی (که هنوز روی کار نیامده برای «اخلالگران» بخوانید نیروهای انقلابی خط‌ونشان می‌کشید)، تحمیل کرد.

به‌رغم پرهیز خمینی از اتخاذ تصمیم آخر، مردم تصمیم آخر را گرفته‌بودند و بی‌اعتنا به‌خمینی، رژیم شاه را با قیامی مسلحانه سرنگون کردند.

صبح روز **۲۲**بهمن، در جلسهٔ فرماندهان ارتش شاه برای اعلام بی‌طرفی، قره‌باغی وضع پایتخت را برای آنان چنین تشریح می‌کند: «نخست‌وزیر [بختیار] به‌علت تظاهرات و اغتشاشات سالروز رویداد سیاهکل به‌وسیلهٔ مجاهدین و فداییان ابتدا ساعت ممنوعیت عبورومرور را در شهر تهران به‌ساعت **۴/۳۰**بعدازظهر تغییر داد، سپس دیشب در جلسهٔ

پانویس

۱ـ اعترافات ژنرال، خاطرات ارتشبد عباس قره‌باغی مرداد-بهمن۵۷ـ چاپ تهران ۱۳۶۵صفحهٔ ۳۸۶

۲ـ انقلاب ایران به روایت رادیو بی. بی. سی. زیرنظر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، صفحهٔ ۳۷۵ تا ۳۷۸ چاپ اول زمستان ۱۳۷۲، تهران).

شورای امنیت ملی به‌فرمانداری نظامی تهران دستور داد که مقررات قانون حکومت نظامی را به‌موقع اجرا بگذارد و هم‌چنین در شورا به‌نیروی زمینی مأموریت داد[که] برای سرکوبی مسببین وقایع مرکز آموزش دوشان‌تپه، نیروی هوایی و فرمانداری نظامی را تقویت نماید. فرماندهٔ نیروی زمینی تشریح خواهد کرد که به‌چه علت موفق به‌کمک به‌نیروی هوایی و فرمانداری نظامی نگردید. در مورد وضعیت شهربانی کشور چون سپهبد رحیمی را نخست‌وزیر احضار کرده و حضور ندارد، من به‌اطلاع تیمساران می‌رسانم که برابر گزارشات رسیده به‌مرکز فرماندهی ستاد، دیروز بعدازظهر پرسنل شهربانی تعدادی از کلانتریها را تخلیه نمودند که توسط مخالفین اشغال گردیده و عده‌یی از پاسبانها به‌سربازخانهٔ ونک، مرکز آموزش افسری و ژاندارمری پناه برده‌اند»(۳).

به‌این‌ترتیب، قوای مسلح و سرکوبگر رژیم شاه در برابر مردم به‌پاخاسته و سلاح‌برکف فرو می‌ریزند و بختیار آخرین نخست‌وزیر شاه فرار را برقرار ترجیح می‌دهد. وی ساعات پایانی حکومتش را چنین تصویرمی‌کند:

«صبح روز یکشنبه[۲۲بهمن] در ساعت ۸صبح به‌نخست‌وزیری رفتم. با همهٔ گرفتاریها و مشغله‌ها، تمام مدت با تعجب در فکر سکوت قره‌باغی بودم. در ساعت ۹ و ۲۰دقیقه گفتم به‌او تلفن کنند. به‌من اطلاع دادند در جلسه‌یی بسیار مهم است ولی بلافاصله بعد از ختم آن با هلیکوپتر می‌رسد... دقایق می‌گذشت و هر لحظه بیشتر به‌من ثابت می‌شد که این جلسه باید حقیقتاً فوق‌العاده مهم بوده باشد. دربارهٔ چه می‌توانست باشد؟[...] احساس کردم که حوادث خطیری در راه است. در ساعت۱۱ بالاخره تماس تلفنی با قره‌باغی برقرار شد؛ قره‌باغی می‌گوید: ارتش بی‌طرفی خود را اعلام کرده است. من به‌او گفتم: حدس زده بودم! حقیقتاً متشکرم که بالاخره تأییدیه آن را به‌من دادید! ارتش متزلزل شده بود؛ ارتش خیانت کرده بود... پس از آن‌که گوشی تلفن را گذاشتم، آرام ماندم، ولی می‌دانستم همه چیز از دست رفته است[...] گوشی

پانویس

۳ـ اعترافات ژنرال، خاطرات ارتشبد عباس قره‌باغی مرداد ـ بهمن۵۷ـ چاپ تهران صفحهٔ ۳۵۱، ۱۳۶۵

تلفن را برداشتم که از فرستندهٔ رادیویی بخواهم متن اعلام بی‌طرفی ارتش را لااقل تا یکساعت دیگر پخش نکنند و بعد کاری را که روی میزم مانده بود تمام کردم. در خیابان سروصدا بلند بود. صدای محافظین که آنها را دور می‌کردند تا به‌نخست‌وزیری حمله نکنند را می‌شنیدم، صدای اصابت فشنگ مسلسلها، بر روی اتاقی که در آن نشسته بودم به‌گوش می‌رسید. کسی در دفتر مرا زد و بی آن‌که من جوابی به‌او داده باشم، دونفر وارد شدند؛ یک افسر پلیس و یک افسر ساواک:

ـ آقای نخست‌وزیر اوضاع آشفته‌است...

ـ می‌دانم، هر وقت موقع رفتن بود من می‌روم...

حوالی ساعت ۲۱/۱۵بعدازظهر از نخست‌وزیری بیرون آمدم...»(۴)

مردم به‌پاخاسته و مسلح، کلانتریها، پاسگاههای ژاندارمری و قرارگاههای پلیس و پادگانهای ارتش را به‌تصرف درآوردند

لاشهٔ تانکها در خیابانهای تهران این‌جا و آن‌جا، جلب‌نظر می‌کرد، در حالی که از روی آنها دود و آتش برمی‌خاست، جوانها بر روی آنها بالا رفته و شعار می‌دادند.

زندان اوین، ساواک سلطنت‌آباد، مجلسین سنا و شورا، رادیووتلویزیون، نخست‌وزیری و شهربانی به‌تصرف مردم درآمد.

کتاب کوثر که در بیان حوادث روز ۲۲بهمن حرفی از خمینی ندارد، به‌ناگزیر به‌نقل خبرهای درهم‌وبرهم تحولات اکتفا می کند و سرانجام با اذعان ناگزیر به‌غیبت ۴روزهٔ خمینی وارد روز ۲۶بهمن می شود و می‌نویسد:

«نخستین سخنرانی عمومی امام خمینی ۴روز پس از ۲۲بهمن ایراد شد و این در آغاز دورانی جدید از تاریخ انقلاب اسلامی است. بدین‌جهت به‌اختصار مهمترین رخدادهای چند روز گذشته را مرور می‌کنیم و توضیح پیامدهای هر یک را به‌مباحث بعدی می‌سپاریم...

پانویس

۴ـ یکرنگی، شاپور بختیار، فصل دهم، صفحات۲۲۸ تا ۲۳۳

دیروز کلانتریهای۳-۴-۲-۵ و ۷ شیراز به‌ترتیب یکی پس از دیگری به‌دست مردم افتاد... ساختمان شهربانی فارس به‌دست مردم افتاد. در این برخورد که مدت ۵ساعت ادامه داشت، ۴۲نفر کشته شدند و حدود ۴۲۱نفر مجروح شدند

قائمشهر(شاهی): پس از تصرف پادگان ژاندارمری شاهی و شهربانی، شهر به‌دست مردم افتاد...

تبریز: از ظهر دیروز تبریز دستخوش ناآرامی و آتش‌سوزیهای بیشماری شد... مردم به‌سوی کلانتریهای۲ و ۴ و ۶ حمله بردند. ولی مأموران به‌سوی آنها رگبار مسلسل گشودند. تا صبح امروز عدهٔ کشته شدگان ۱۲نفر اعلام شد و بیش از ۲۵۰نفر مجروح شدند.

همدان: مردم، هنگ ژاندارمری و هم‌چنین شهربانی را تصرف کردند و ۳۴دستگاه تانک به‌دست مردم افتاد، دیشب ۳گروهان سرباز که از کرمانشاه به‌سوی تهران در حرکت بود، در سه‌راهی بهار تسلیم مردم شدند و اسلحهٔ خود را تحویل مردم دادند»(۵).

به‌این ترتیب، در توفان قیام خلقی به‌ستوه آمده، اخگرهای جنبشِ مسلحانهٔ انقلابی که سالها پیش بی‌اعتنا به‌خمینی و به‌رغم خمینی برافروخته شده بود، گُر گرفت و رژیم سلطنتی را باز هم بی‌اعتنا به‌خمینی و برخلاف تصمیم آشکار و اعلام‌شدهٔ خمینی سرنگون کرد. اما از نتایج شوم نیم‌قرن دیکتاتوری پهلوی، یکی هم این بود که به‌خاطر قلع‌وقمع احزاب و فعالیتهای سیاسی و نیز به‌دلیل خنجر خیانتی که جنبش مسلحانه و سازمان مجاهدین خلق ایران از فرصت‌طلبان چپ‌نما خورده بود، یک مرتجع دجال و قرون‌وسطایی فرصت یافت، در خلاء یک رهبری ذیصلاح، انقلاب مردم ایران را به‌تاراج برد.

پانویس

۵ـ کوثر، مجموعهٔ سخنرانیهای خمینی، جلد سوم. صفحهٔ ۳۴۳ تا ۳۴۵

یک‌دهه حکومت خمینی

پیام رادیو تلویزیونی مسئول شورای ملی مقاومت
به‌مناسبت دهمین سالگرد انقلاب ضدسلطنتی
(بهمن ۱۳۶۷)

یک‌دهه حکومت خمینی
پیام رادیو تلویزیونی مسئول شورای ملی مقاومت
به‌مناسبت دهمین سالگرد انقلاب ضدسلطنتی
(بهمن ۷۶۳۱)

به‌نام خدا
به‌نام ایران و به‌نام آزادی
به‌نام پیشتازان و شهیدان سرفراز
انقلاب ضدسلطنتی مردم ایران

هموطنان عزیز، مردم مقاوم ایران،

۱۰سال از انقلاب ضدسلطنتی و یک‌دهه از حکومت خمینی گذشت. یاد بنیانگذاران و پیشتازان مبارزهٔ مسلحانهٔ انقلابی علیه دیکتاتوری دست‌نشاندهٔ سلطنتی، یاد آن‌همه همبستگی و عشق و شور مردمی و یاد آن تظاهرات میلیونی و قیام یکپارچهٔ عمومی گرامی باد.

بدون تردید خمینی بزرگترین آفت و بلای تاریخ ایران بوده است. ایلغار او در قیاس با حملهٔ مغول ابعادی بس بزرگتر دارد. خونریزی، جنون، ویرانگری و افسون او ماورای تصور انسانی است. تفاله‌های ارتجاعی رجاله‌ها و اوباشی که لجن ته‌نشین‌شده در جامعهٔ ایران را نمایندگی می‌کردند، در غیاب یک‌جانشین انقلابی، رهبری یک‌انقلاب عظیم مردمی را ـبه‌ناحق و در ضدتاریخی‌ترین صورت خودـ به‌چنگ آوردند و از

روز اول به‌چماقداری و تیغ‌کشی پرداختند. آمدند، زدند، بستند، دست‌وپا و سروگوش بریدند، کشتند و سوختند. دزدیدند، بلعیدند، ویران کردند، تنور جنگ و غارت و چپاول گشودند، به‌دار کشیدند و به‌رگبار بستند. این است خمینی، منفورترین دیکتاتور خون‌آشام معاصر، که یک‌تنه ننگ همهٔ شاهان و شیوخ ارتجاعی تاریخ ایران را بردوش می‌کشد. و اگر نبود که در کفهٔ مقابل خمینی مقاومتی وجود دارد که به‌نوبهٔ خود عظیم‌ترین و عمیق‌ترین مقاومت سراسری و سازمانیافتهٔ تاریخ میهن ماست، هیچ نور امیدی وجود نمی‌داشت و آن‌چه باقی می‌ماند باز هم ارتجاع بود و استعمار و فرصت‌طلبی و دیگر هیچ! در این‌صورت همهٔ رنجها و فدیه‌های انقلاب ضدسلطنتی نیز بی‌حاصل می‌شد. به‌کرات گفته‌ایم که حکومت خمینی آزمایش «بودن» یا «نبودن» ایران و ایرانی است. آری، هیچ‌کس و هیچ‌چیز دیگر در میانه باقی نخواهد ماند: یا خمینی و همانندان او خواهند ماند و تباهی و ظلمت محض، یا هم مقاومت و روشنایی و آزادی...

راستی که در دوران خمینی کلمات نیز توانایی بیان و توصیف خود را از دست داده‌اند. چه‌بسا کلماتی که دیو شرزه آنها را با نَفَس مسموم خود مسخ و عاری از محتوا نموده است. دوران خمینی دوران آزمایش کلمات و مفاهیمی نیز هست که بشریت ستمزده در طول تاریخ مبارزاتش با آنها تفهیم و تفاهم می‌کرده است. در خمینی دنبال هیچ عاطفه و احساس، هیچ اعتقاد و اصول و هیچ ارزش و اعتبار انسانی و میهنی و مردمی نگردید. او شقاوت و دجالیت مجسم است. نه دین و ایمان دارد و نه ملت و میهن می‌شناسد. وقتی بعد از ۱۵سال قدم به‌خاک ایران می‌گذاشت، خودش می‌گفت که «هیچ» احساسی ندارد. از آن پیشتر نیز در خطابه‌هایش به‌صراحت گفته بود که مردم خیلی افتخار دارند که پس‌ماندهٔ غذای علما را بچشند! وقتی در پاریس بود هزارقسم و آیه می‌خورد که به‌محض ورود به‌ایران، به‌قم خواهد رفت و طلبگی ازسر خواهد گرفت. تجربه ثابت کرد که به‌اسم جمهوری، جز «سلطنت مطلقهٔ فقیه» را درنظر نداشته است. در پاریس که بود، پیوسته از ارائهٔ یک‌برنامهٔ سیاسی و اجتماعی

و اقتصادی معین طفره می‌رفت و هیچ‌گاه به این‌که برای ادارهٔ امور مملکت چگونه و به‌چه‌نحو تصمیم‌گیری خواهد کرد، جواب نمی‌داد. اولین مصاحبهٔ خمینی با خبرنگاران ایرانی در مطبوعات همان زمان چاپ شده است. اجازه بدهید قسمتی از این مصاحبه را مرور کنیم:

«سؤال: حضرت آیت‌الله ممکن است بفرمایید شکل طبقاتی این کمیتهٔ اسلامی چگونه خواهد بود و آیا نماینده‌یی از طبقهٔ کارگر و روشنفکر در آن خواهد بود یا اکثریت اعضای کمیته از روحانیون خواهند بود؟

جواب: نخیر از روحانیون نخواهد بود. روحانیون مثل سایر طبقات نماینده خواهند داشت.

سؤال: ممکن است خطوط اصلی این حکومت اسلامی را در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بفرمایید؟

جواب: اینها اموری نیست که بتوانم آن را برای شما تشریح کنم. اسلام هم آزادی خواهد داد و هم به‌اقتصاد توجه خواهد کرد و هم توجه به‌سایر احتیاجات کشور که باید کارشناسان در این مورد نظر بدهند.

سؤال: منظورم این است که در حکومت اسلامی ملی‌شدن صنایع قطعی خواهد بود یا هنوز معلوم نیست و آیا ابزار تولید در دست دولت خواهد بود؟

جواب: آن هم باید مورد مطالعه قرار گیرد.

سؤال: ممکن است بفرمایید اقلیتهایی که در ایران وجود دارند در حکومت اسلامی چه‌وضعی خواهند داشت؟

جواب: اقلیتهای مذهبی در اسلام احترام دارند و آنها مثل سایر اقشار ملت در آن‌جا با رفاه زندگی خواهند کرد و هیچ برای آنها گرفتاری نخواهد بود.

سؤال: در مورد آزادی بیان و عقیده شما چه حدودی را در نظر دارید و آیا فکر می‌کنید باید محدودیتهایی قائل شد؟

جواب: اگر چنان‌چه مضر به‌حال ملت نباشد، بیان همه‌چیز آزاد است. چیزهایی آزاد

نیست که مضر به‌حال ملیت ما باشد.

سؤال: آیا فکر می‌کنید گروههای چپ و مارکسیستهایی که در ایران هستند...

جواب: اگر مضر به‌حال ملت باشد جلوگیری می‌شود و اگر نباشد، فقط اظهارعقیده باشد، مانعی ندارد.

سؤال: یعنی منظورتان این است که احزاب آزاد خواهند بود؟

جواب: احزاب و همهٔ مردم آزادند، مگر حزبی که مخالف مصلحت مملکت و مردم باشد.

سؤال: نقش زنان در حکومت اسلامی چگونه خواهد بود؟ آیا در امور کشور شرکت خواهند داشت؟ مثلاً آیا وزیر خواهند شد، البته اگر استعداد و لیاقت نشان بدهند؟

جواب: اینها بسته به‌این است که حکومتی که پیش می‌آید تکالیف را معین کند. الان وقت این حرفها نیست.

سؤال: چون مرا به‌عنوان یک‌زن پذیرفته‌اید، این نشان‌دهندهٔ این است که نهضت ما، نهضتی مترقی است، ولی دیگران کوشیده‌اند آن را عقب‌مانده نشان دهند. فکر می‌کنید آیا زنان ما حتماً باید حجاب داشته باشند؟ و مثلاً روسری روسر داشته باشند؟

جواب: اما این‌که شما را پذیرفتم، بنده شما را نپذیرفتم، شما آمدید این‌جا و من نمی‌دانستم شما می‌خواهید بیایید این‌جا که پذیرفتم. این‌هم دلیل بر این نیست که اسلام مترقی است که به‌مجرد این‌که شما به این‌جا آمدید دلیل بر این است که اسلامی مترقی است. ترقی هم به این نیست که زنها خیال کرده‌اند یا مردهای ما خیال کرده‌اند. ترقی به‌کمالات انسانی و بااثر بودن یک‌زن در مملکت است نه به این‌که سینما برویم، که«دانس» برویم و اینها ترقیاتی است که محمدرضا برای شما درست کرد که شما را به‌عقب رانده که ما باید بعدها جبران کنیم. شما آزادید در کارهای صحیح دانشگاه بروید هرکاری را که صحیح است بکنید و همهٔ ملت آزادند در اینها، اما اگر بخواهند کارهای خلاف عفت بکنند یا کارهای خلاف ملیت بکنند از آنها جلوگیری می‌شود و این دلیل بر ترقی و مترقی بودن است.

سؤال: فکر مالکیت در حکومت اسلامی و به‌خصوص مالکیت ارضی چگونه خواهد بود؟

جواب: اینها بعدها روشن خواهد شد.

سؤال: به‌نظر شما وضع روزنامه‌ها چگونه باید باشد؟

جواب: روزنامه‌هایی که مضر به‌حال ملت نباشند و روزنامه‌هایی که نوشته‌هایشان گمراه‌کننده نباشد آزادند.

سؤال: دولتهایی که در جریان انقلاب کنونی ایران آشکارا از شاه حمایت کردند، درصورت ندامت آیا مناسبات خود را با آنها ادامه خواهید داد؟

جواب: بله، به‌جز اسراییل اسراییل مستثنی است.

سؤال: آیا ما درقبال فلسطین احساس مسئولیت مادی و معنوی خواهیم کرد؟ کمکشان می‌کنید؟

جواب: انشاءالله.

سؤال: شما در بیانتان فرمودید اسراییل دشمن اسلام است. آیا حکومت اسلامی ممکن است به این کشور اعلان جنگ بدهد؟

جواب: بسته به مقتضی زمان است.

سؤال: آیا در جهان اسلام کشورهایی که بخواهند به‌پیروی از ایران جمهوری اسلامی تشکیل بدهند الزاماً باید مذهب شیعه را بپذیرند؟

جواب: خیر. الزام در مذهب نیست.

سؤال: چون بعضی گروههای کوچک، نقطه‌نظرهای شخصی خود را بر ایران اعمال کرده‌اند، براساس نامه‌ها و تلفنهایی که می‌شود، بعضیها می‌گویند که ما از زیر چکمهٔ استبداد به‌زیر نعلین استبداد می‌رویم.

جواب: آنها عمال شاه هستند. آنها که این حرفها را می‌زنند سالهاست که می‌زنند و اینها را شاه به‌آنها دیکته کرده است و آنها به‌شما می‌گویند برای این‌که بخواهند شاه را برگردانند. به‌آنها بگویید شاه دیگر برنمی‌گردد و شما اگر حکومت اسلامی را ببینید

خواهید دید که دیکتاتوری در اسلام اصلاً وجود ندارد.

سؤال: در بازگشت به ایران اگر احیاناً مواجه با یک‌کودتای نظامی شدید چه خواهید کرد؟

جواب: هیچ مقاومت خواهیم کرد» (نقل از کیهان ۳بهمن۱۳۵۷).

این حرفهای روز اول خمینی بود. برخی مطالب را ـازقبیل این‌که حکومت روحانیون در کار نخواهد بودـ از بنیاد دروغ می‌گفت. از روشن کردن خطوط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حکومتش نیز طفره می‌رفته و به‌تمامی این قبیل سؤالات به‌شیوهٔ «باری به‌هرجهت» پاسخ می‌داده و می‌گفته است: «باید مورد مطالعه قرار گیرد» یا «بعدها روشن خواهد شد» یا «الان وقت این حرفها نیست». درمورد آزادیها نیز پیوسته قید و شرط «چنان‌چه مضر به‌حال ملت نباشد» مورد تأکید خمینی بوده و دیکتاتوری هم الحمدالله! اصلاً و ابداً در حکومت ایشان وجود ندارد! درمورد اسراییل هم «به‌مقتضی زمان» منتها ازطریق جنگ برای فتح کربلا عمل شده است! حتی، چنان‌که عامهٔ مردم به‌طنز از قول ولیعهد خمینی می‌گویند، برای خلع سلاح اسراییل حدود ۵میلیارد دلار از آن کشور اسلحه خریداری شده تا در مسیر «فتح قدس ازطریق کربلا» به‌کار بیاید. ضمناً خمینی حواسش هم جمع بوده که مبادا از بابت گفتگو با یک‌زن خبرنگار هموطنش چیزی از او کم بشود و لذا تا توانسته توی سر زن خبرنگار زده است. می‌بینید که طفلک در هشتادسالگی چقدر هم تنزه‌طلب بوده و نمی‌خواست از این رهگذر، کمترین گردی به‌قبایش بنشیند! علاوه‌بر اینها، همه می‌دانند که خمینی نه‌فقط در بازگشت به ایران ترور یا توقیف نشد و کودتایی هم برای ممانعت از به‌قدرت رسیدن او صورت نگرفت، بلکه تسهیلات زیادی هم نصیبش شد. علت این بود که پیشاپیش تکلیف و ترکیب شورای به‌اصطلاح انقلاب و نخست‌وزیری و نفت و ارتش و امور خارجه روشن شده و متصدیان مربوطه نیز، بنا به‌تصریح مقامات و نویسندگان آمریکایی در کتابها و اسناد مختلف، کاملاً مورد قبول و مورد اعتماد بودند، به‌ویژه آقایان بهشتی و بازرگان. به‌همین دلیل جیغ‌ودادهای «ضداستکباری» بعدی نیز کسی را نگران نکرد، زیرا تماماً

مصرف عوامفریبانهٔ داخلی داشت تا حکومت سرکوب و ترور بیشتر مستقر گردد و راه شکنجه و اعدام رزم‌آوران آزادی و پیشتازان انقلاب ضدسلطنتی هموار شود. در همین رابطه وقتی که خمینی در عیدفطر گذشته برای ریگان رجز می‌خواند و آرزوی مرگ می‌کرد، یک‌روزنامهٔ کویتی نوشت هنگامی که این خبر به‌ریگان رسید، او برای خمینی دوام و طول عمر آرزو کرد! زیرا وجود خمینی موجب برکات و منافع بسیار بوده است (الرأی‌العام ۲۸اردیبهشت۱۳۶۷).

یک‌قلم ناقابل! از چنین برکاتی ضرر و زیان کشورهای صادرکنندهٔ نفت از بابت تنزل قیمت نفت دراثر سیاستها و خیانتهای خمینی است که به‌صدها میلیارد دلار بالغ می‌شود. هم‌چنین از آن‌جا که مجموعهٔ ضرر و زیان مادی و مالی ایران از بابت جنگ متجاوز از ۶۰۰میلیارد دلار است، معلوم می‌شود که خمینی محققاً بیش از ۲برابر مجموعهٔ درآمدهای ایران از محل صادرات نفت را (که از آغاز تا امروز حدود ۲۷۰میلیارد دلار می‌شود) دستخوش شعله‌های تنور جنگ ضدمیهنی خود نموده است. این درحالی است که بنا به‌تصریح مقامات و رسانه‌های رژیم، ۷۰درصد جمعیت کشور در فقر شدید به‌سر می‌برند و در اسناد محرمانهٔ حکومتی «بسیار محروم» یا «ضربه‌پذیر شدید» توصیف شده‌اند. ازجمله حدود ۵میلیون‌نفر از جمعیت کشور روزانه ۶تومان درآمد دارند. قیمت سیب‌زمینی در تهران ۳۷ الی ۴۰تومان است و با آن ۶تومان فقط می‌توان روزانه ۱۵۰ الی ۱۶۲گرم (یعنی حدود ۲سیر) سیب‌زمینی خرید. جالب این است که آخوندمشکینی، رئیس‌مجلس خبرگان خمینی، اخیراً ازبابت سیب‌زمینی هم آب‌پاکی روی دست همهٔ مردم ریخت و در نمایش جمعهٔ قم(۷بهمن)، به‌هنگام ارائهٔ بیلان ۱۰سالهٔ حکومت خمینی، تأکید کرد که انگیزهٔ انقلاب، ارزانی سیب‌زمینی نبوده است! به‌گزارش روزنامه‌های رژیم، آخوندمشکینی در همین سخن‌پراکنی «ضمن بیان دستاوردهای انقلاب»، با اشاره به‌نامهٔ خمینی به‌رهبر اتحاد شوروی، افزود: «انقلاب ما جوّی را به‌وجود آورد که نامهٔ پیامبرگونهٔ امام امت بزرگترین شخصیت شرق جهان را به‌حیرت واداشت (که) خود از نشانه‌های بسیار پربار است که از انقلاب حاصل شده

است»! «وی در پایان از علما و روحانیون تقاضا نمود با حضور در جبهه‌ها نیازهای روحی برادران را تضمین نمایند»!؟ (رسالت ۸بهمن). از این‌که سیب‌زمینی کیلویی ۴۰تومان و پیاز کیلویی ۳۵تومان شده است «حیرت» نکنید. اینها تازه ارزانترین چیزها هستند. کیهان ۸بهمن نوشته که: خیار کیلویی ۱۱۰تومان است و قیمت یک‌عدد روسری به ۳ الی ۴هزار تومان می‌رسد.

آن‌چه به‌راستی جای حیرت دارد وقاحت و دریدگی فوق‌تصور آخوندهای خمینی‌صفت است. در شرایطی که تمام دنیا به‌زهواردرفتگی رژیم خمینی پی‌برده‌اند و روزی نیست که در مطبوعات مختلف دهها‌مقاله و تفسیر درمورد بی‌ثباتی و وضعیت متزلزل و آشفتهٔ رژیم خمینی منتشر نشود؛ رفسنجانی در جمعه‌بازار ۱۴بهمن مدعی «تثبیت» رژیم شد و اضافه کرد که در روی کرهٔ‌زمین هیچ کشوری به‌اندازهٔ ایران «مستقل و آزاد» نیست! و «مردم از انقلاب راضی و به آن وفادارند، اکثریت عظیم توده‌های ایرانی پشت‌سر رهبر خودشان هستند». قبل از رفسنجانی، آخوندمحتشمی، وزیر کشور خمینی، هم مدعی شده بود «دموکراسی‌یی که در جمهوری اسلامی انجام شده بهترین نوع در جهان است» (کیهان ۱۲دی۱۳۶۶) و «مردم در ایران آزاد هستند و از هیچ‌چیز جز خدا نمی‌ترسند!» (کیهان ۶بهمن۱۳۶۷).

تازه خوب است که ضمن همین یک‌سال گذشته، رژیم جنایتکار خمینی به‌خاطر کثرت شکنجه و اعدام، بارها در مجامع مختلف بین‌المللی، به استناد انبوه مدارک و اسناد ارائه‌شده ازسوی مقاومت ایران، محکوم شناخته شده است؛ از مجمع عمومی ملل متحد گرفته تا کمیسیون جلوگیری از تبعیض و حمایت از اقلیتها و سازمان بین‌المللی کار. در همین چندماه بعد از آتش‌بس، حدود ۱۸۰۰شخصیت سیاسی و نمایندهٔ پارلمان از دهها کشور جهان در حمایت از اقدامات مقاومت ایران با ارسال نامه به‌دبیرکل ملل متحد، موج فزایندهٔ اعدامها توسط رژیم خمینی را قویاً محکوم نموده‌اند. از ۳۰خرداد سال۱۳۶۰ تا امروز من در مجموع بیشتر از ۳۳هزار نامه و سند کتبی از سازمانها و احزاب سیاسی، اتحادیه‌ها و سندیکاها و تشکلهای مختلف، شخصیتهای سیاسی،

نمایندگان پارلمان و سنا و مقامات دولتی کشورهای مختلف جهان دایر بر محکومیت سرکوبگری و جنگ‌طلبی خمینی دریافت کرده‌ام. در این میان، نزدیک به ۱۰۰۰مورد از اخراج رژیم خمینی از سازمان ملل متحد به‌خاطر کثرت جنایاتش حمایت کرده‌اند و در ۱۸۵۰۰مورد نیز بر حمایت از مقاومت ایران رسماً تأکید شده است. حالا به‌رغم همهٔ این رسوایی جهانی، رژیم خمینی مدعی است که آزادترین کشور جهان در روی کره‌زمین است. ببینید که اگر این محکومیتها نبود چه می‌گفت!

راستی که خمینی و مزدوران دربارش در دروغگویی و شیادی هیچ حدومرزی نمی‌شناسند: رفسنجانی در فردای عملیات فروغ جاویدان مدعی بود که تلفات رژیم به ۴۰نفر هم نرسیده است! بعد وقتی که «صدای مجاهد» روی اعترافات ارگانهای مختلف رژیم که حاکی از هزاران تلفات بود انگشت گذاشت و انبوه اسامی را برملا کرد، آدمهای رژیم در راهروهای ملل متحد کاست ویدئو به‌دست، دربه‌در دنبال این و آن افتاده بودند تا به‌استناد فیلمبرداریهای ما، خودشان واقعیت ۴۰هزار کشته را ثابت کنند و می‌گفتند که اینها (ارتش آزادیبخش ملی) ما را بیچاره کردند و اگر خشونت به‌خرج نمی‌دادیم سرنگون می‌شدیم... در روزهای اخیر شنیده‌ام که برای کمیسیون حقوق‌بشر ملل متحد، مجدداً کاست ویدئو و مقدار فراوانی فیلم در همین رابطه ارسال کرده‌اند. می‌بینید که رژیم ابتدا تا آن‌جا که بتواند تلفاتش را تکذیب می‌کند، ولی بعد، بالاخره در یک‌جا ناگزیر از اعتراف می‌شود. در اواخر اسفند پارسال هم درجریان محکومیت رژیم در چهل‌وچهارمین اجلاس کمیسیون حقوق‌بشر ملل متحد، نمایندهٔ خمینی با سوزوگداز می‌گفت که مجاهدین «فعالیتهای نظامی خود را افزایش داده و ظرف یک‌سال گذشته ۸۴۰۰نفر از نیروهای ما را کشته و ۸۴۵نفر را اسیر گرفته‌اند. متأسفانه تعداد زیادی از زندانیان آزادشده به‌مجاهدین در عراق، اروپا و آمریکا پیوسته‌اند».

نمونهٔ دیگر دروغگوییهای نجومی آخوندهای حاکم، آمار و ارقامی است که از تظاهرات و نمازهای جمعه و حمایتهای خیالی مردم و آرای تقلبی ریخته‌شده در صندوقهای انتخاباتیشان ارائه می‌دهند. هرچه رژیم بیشتر منفور می‌شود، اعداد و ارقام

مربوط به‌شرکت مردم در صحنه‌سازیهای انتخاباتیش را بیشتر بالا می‌برد، هم‌چنان‌که با وقاحت تمام، گردهماییهای چندهزارنفره را با افزودن ۳صفر، در ابعاد میلیونی قالب می‌کنند. اخیراً روزنامهٔ دفولکزکرانت (۱۲بهمن) نوشته بود که در نمازجمعهٔ اردبیلی نصف زمین فوتبال دانشگاه تهران خالی بود و تعداد شرکت‌کنندگان نهایتاً از حدود ۷هزار نفر بیشتر نشد. هفته‌نامهٔ فرانسوی لوپوئن (۱۰بهمن) دربارهٔ همین نمازجمعه اضافه کرده بود که: «نه شعارها، نه مشتهای بلندشده، نه شور و شوق خودجوش ساختگی زندانیان عراقی که نام خمینی را می‌برند، امروز قادر به‌مخفی‌ساختن حقیقت نیستند. صفوف این مسجد موقت به‌طرز نومیدکننده‌یی خالی به‌نظر می‌آیند...» آن‌گاه خبرنگار از خودش می‌پرسد: «مردم ایران که ۱۰سالی است گرفتار اسلام (خمینی) هستند، کجا مخفی شده‌اند؟» سپس پاسخ می‌دهد که: «علیرغم محرومیتها، اقتصاد فقر و کمبود و دستمزدهایی که درمقابل ۸۰درصد تورم واقعی لرزان می‌باشند، حکومت روحانیون البته می‌تواند روی طرفداران روزهای اولش هم‌چنان حساب کند. ولی صدای درهم‌شکستن (استخوانها) به‌گوش می‌رسد». مقالهٔ این خبرنگار، که اوضاع ایران و رژیم خمینی را در همین روزها از نزدیک مشاهده کرده، تحت عنوان «ایران- ورشکستگی خمینی» است که در ضمن آن تصریح می‌شود «اگر دیکتاتور هم‌چنان می‌تواند روی طرفداران روزهای اول خودش حساب کند (بخوانید روی چماقداران و جنایتکاران خلّص) مردم... دیگر به‌امام و انقلابش باور ندارند».

خبرنگار واشینگتن‌پست نیز روز ۱۴بهمن از تهران گزارش داد که: «منابع مختلف دیپلوماتیک و ایرانی امروز گزارش کردند که هیچ‌گونه تظاهرات خودجوشی در این پایتخت ۱۲میلیونی، که ۱۰سال پیش مملو از شور انقلابی، طغیان و درگیریهای خشونت‌آمیز با نیروهای امنیتی شاه بود، وجود نداشت». خبرنگار دیگری که از کانادا برای شرکت در جشنهای دههٔ موسوم به‌فجر خمینی به‌تهران رفته بود، در روزنامهٔ کانادایی گلوب‌اندمیل (۱۳بهمن) مشاهدات خود را چنین منعکس کرده است: «۱۰سال پیش وقتی میلیونهانفر از بازگشت یک‌روحانی سالخورده و مرموز از تبعید استقبال

می‌کردند، خیابانهای پایتخت ایران پر از ازدحام بود... دیروز درست ۱۰سال پس‌از بازگشت خمینی، فضای تهران شادمان نبود. جیره‌بندی، زمستان بسیار سرد، خاموشیهای مکرر که به‌صورت امر رایج درآمده، چشم‌انداز خردکنندهٔ سالهای پرهزینهٔ بازسازی و ناامیدی فراوان به‌خاطر پایان بدون بُرد جنگ، همه و همه تأثیرات خود را باقی گذاشته‌اند. چندآتشبازی، سخنرانی رئیس‌جمهوری برای جمعیت دستچین‌شده‌یی از وفاداران مراسمی در گورستان که ورود به‌آن برای خبرنگاران میهمان ممنوع بود، سالگرد بازگشت خمینی را مشخص می‌کردند. هیچ نشانی از جشنهای توده‌یی و خودانگیخته وجود نداشت... فیلمبرداران غربی را به‌تماشای کاروان موتوری دهها‌ماشین پلیس برده بودند که با چراغهای روشن حرکت می‌کردند و صندلیهای پشت آنها مملو از کودکان قربانیان جنگ بود که پرچم تکان می‌دادند. اما کمتر کسی در پایتخت در هنگام عبور این ماشینها مکثی می‌کرد که تماشا کند...» یک‌خبرنگار هلندی هم طی گزارش خود از تهران از قول یک‌جامعه‌شناس، درمورد رژیم خمینی می‌نویسد: «تمام سیستم مانند یک‌ستون است. اگر یک‌سنگ آن را برداری تمام ستون درهم می‌شکند» (دفولکزکرانت، ۱۵بهمن۱۳۶۷). حال با این تفاصیل بگذارید رژیم خمینی هرچقدر می‌خواهد دربارهٔ ثبات و حمایتهای مردمی میلیونیش داد سخن بدهد!

البته اگر تمام مردم ایران دراثر کثرت جنایتها، اعدامها و خرابکاریهای دارودستهٔ خمینی در این ایام، به‌گواهی همهٔ خبرنگاران خارجی که از داخل ایران اوضاع را گزارش کرده‌اند، غمزده و ناراحت‌اند و خبری از شور و نشاط و سرزندگی نیست، هستند جماعتی که، برخلاف عموم مردم، از اوضاع راضی هستند. این جماعت همان آخوندهای خمینی‌صفت‌اند. در دیماه گذشته خامنه‌ای، رئیس‌جمهوری خمینی، سفری به‌استان لرستان کرد و در پایان آن یک‌مصاحبهٔ رادیویی انجام داد. خامنه‌ای در این مصاحبه بعداز اشاره به‌محرومیتهای مردم در لرستان ـ‌که در همین رابطه هم از او سؤال شده بود‌ـ گفت که در آن‌جا «خوشبختانه روحانیون سرزنده و بانشاطی من یافتم». البته، آخوندهای خمینی‌صفت تنها کسانی هستند که این روزها در میهن غرقه‌به‌خون ما

«سرزنده و بانشاط» هستند، ولی سرزندگیشان زیاد طول نخواهد کشید.

برگردیم به‌بحث خودمان: نمونهٔ دیگر دروغگوییهای حیرت‌انگیز خمینی، مربوط به‌مناسبات بین‌المللی و این کنگره‌ها و اجلاسیه‌هایی است که آنها را با بوق و کرنا علم می‌کند. به‌عنوان مثال هرازگاهی یک‌کنگره یا اجلاسیه یا سمینار و کنفرانس «جهانی» تحت عنوان اسلام‌شناسی و اسلام‌شناسان و علمای بلاد راه می‌اندازد. یکبار آن‌قدر افتضاحش بیرون زد که یکی از مزدوران خود رژیم ـآخوند حجتی‌کرمانیـ نوشت که بابا این چه‌وضعی است که یک‌مشت «بقال و چغال» بی‌سروپا را به‌عنوان مفتی و مرشد و اسلام‌شناس و محقق از چهارگوشهٔ جهان جمع می‌کنیم و می‌آوریم و کلی پول خرج می‌کنیم و به‌آنها می‌خورانیم و بعد هم که به‌کشورهای خودشان رفتند به‌ما فحش می‌دهند!

درمورد خبرهایی هم که رژیم از مناسبات بین‌المللیش می‌دهد، بی‌حدومرز دروغ می‌گوید و جعل می‌کند و این امر تابه‌حال در موارد متعدد به‌اعتراضات رسمی ازجانب کشورهای مربوطه هم منجر شده است. خیلیها هم البته به‌روی خودشان نمی‌آورند، مگر این‌که مجبور شوند و در محظور شدید قرار بگیرند. به‌عنوان مثال پارسال خمینی یکی را فرستاده بود بنگلادش با رئیس‌جمهوری آن‌جا ملاقات کرد. در بازگشت، رادیو رژیم خمینی کلی خبر از قول رئیس‌جمهوری بنگلادش به‌حمایت از رژیم خمینی و جنگ‌طلبی او جعل کرد. افتضاح آن‌قدر بالا گرفت که دولت بنگلادش تاب نیاورد و سخنگوی آن‌کشور رسماً اعلام کرد که گزارشهای رادیو خمینی «تماماً ساختگی موذیانه و جعلی... بود». سخنگوی دولت بنگلادش افزود که نمایندهٔ خمینی رئیس‌جمهوری بنگلادش را «به‌طور کوتاه و مختصر ملاقات کرده تا چکی به‌مبلغ ۱۵هزاردلار را به‌عنوان کمک به‌خیریهٔ اورژانس سیل بنگلادش تقدیم نماید. رئیس‌جمهوری (بنگلادش) نیز هرگز درمورد چیز دیگری به‌جز سیل (با نمایندهٔ خمینی) صحبت نکرده است». عین همین خبری را که خواندم، خبرگزاری رویتر نیز به تاریخ ۱۳شهریور۱۳۶۶ مخابره کرده است.

اما فکر نکنید که رژیم خمینی فقط در بالا بردن ارقام و اعداد مهارت دارد، وقتی منافعش اقتضا کند مثل آب خوردن می‌تواند یک‌میلیون را یکصدهزار جلوه بدهد، ازجمله در مورد تلفات جنگ: چنان‌که می‌دانید رژیم خمینی از آغاز از اعلام عدد و رقم تلفات عملیات جنگیش طفره می‌رفت و رفسنجانی هم به‌صراحت می‌گفت که ما عدد و رقم اعلام نمی‌کنیم تا «مورد سوءاستفادهٔ دشمنان» قرار نگیرد. همین رفسنجانی، وقتی واحدهای ارتش آزادیبخش در عملیات فروغ جاویدان هنوز به‌قرارگاههایشان برنگشته و در صحنهٔ نبرد بودند، در جمعه‌بازار آن ایام از ما رقم شهدایمان را می‌خواست!

به‌هرحال سرانجام رژیم در شهریورماه گذشته، ازطریق وزیر ارشادش تعداد قربانیان جنگ ۸ساله را در منتهای وقاحت فقط ۱۲۳,۲۲۰ نفر اعلام کرد. این عدد آن‌قدر خلاف انتظار بود که همان روز همهٔ خبرگزاریهای دنیا گفتند که این آمار چندبرابر کمتر از تخمینهای تحلیلگران نظامی است. یکی‌دوروز بعد هم دیدیم که روزنامهٔ اطلاعات رژیم، از قول همان وزیر ارشاد خمینی نوشته است که حدود «۱۱,۰۰۰نفر» هم به‌دست مجاهدین «ترور» یا براثر «بمباران و موشک‌باران رژیم صدام» کشته شده‌اند. نحوهٔ آماردهی رژیم را می‌بینید؟ واقعیت این است که تعداد کشته‌ها و معلولین و مجروحین جنگ در طرف ایران متجاوز از ۲میلیون‌نفر است. برخی منابع خارجی تعداد افرادی را که حین جنگ ناقص‌العضو شده‌اند ۶۵۰هزارنفر برآورد کرده‌اند (ازجمله پوریس فراشیک دفولکز کرانت ۱۵بهمن). بنا به‌اعتراف خود مقامات رژیم تاکنون صدهامیلیون دلار فقط از کشورهای خارجی برای معلولین جنگ دست‌وپای مصنوعی خریداری شده که به‌روشنی گویای ارقام عظیم تلفات و صدمات ایران در جنگ می‌باشد. به‌علاوه در همین روزهای اخیر، بنیاد موسوم به‌مستضعفین، که دستگاه بسیار عریض و طویلی است، تغییر نام داده و تحت نظر نخست‌وزیر خمینی عمدتاً به‌امور معلولین جنگ اختصاص یافته است. به‌خاطر داریم که در اواخر سال ۱۳۶۴ بنیاد موسوم به‌شهید به‌خمینی گزارش کرده بود که می‌تواند ۲۲۰هزار خانوادهٔ قربانیان جنگ را به‌ملاقات خمینی بیاورد، که البته این رقم فقط دوسوم خانواده‌های ثبت‌شده تا آن زمان را دربرمی‌گرفت. در

۱۵دیماه گذشته معاون امور جنگ وزارت آموزش و پرورش خمینی اعلام کرد که از دستگاه آموزش و پرورش در طول جنگ متجاوز از ۵۷۰هزارنفر به‌جبهه‌ها اعزام شده‌اند که ۴۴۰هزارنفر آنها دانش‌آموز بوده‌اند و افزود که ۱۱/۳میلیارد تومان «فقط وجوهات نقدی بود که از مدارس جمع‌آوری کردیم و به‌جبهه‌ها فرستادیم». وی هم‌چنین فاش کرد که در رابطه با معلولین مربوطه فقط در تهران ۵آسایشگاه مجتمع و ۷۵بیمارستان به‌خدمت گرفته شده است. همین مزدور در تاریخ ۵مهرماه گذشته، به‌شرح مندرج در روزنامهٔ جمهوری اسلامی خمینی، اعلام کرده بود که در جبهه‌های جنگ: «۹۰درصد خط‌شکنها» را دانش‌آموزان و فرهنگیان تشکیل می‌دادند. می‌بینید که خمینی، بعداز آن انقلاب به‌اصطلاح فرهنگی در سال۱۳۵۹ و سرکوب دانشگاهها، چه‌خدمات ذیقیمت دیگری هم به‌دانش و فرهنگ کشور کرده است! برای همین هم هست که به‌شدت از باز شدن سر سؤال و جواب دربارهٔ جنگ وحشت دارد و بزدلانه چاره‌یی جز قتل‌عام زندانیان بی‌دفاع ما نیافته است، که البته در این‌جا هم از بیان عدد و رقم زندانیانی که اعدام کرده می‌ترسد و دم نمی‌زند.

چندروز پیش از آخوندمحتشمی، وزیر کشور خمینی، در یک‌مصاحبه‌یی با خبرنگاران خارجی، عدد و رقم اعدامهای ماههای بعد از آتش‌بس را پرسیده بودند. با جبن تمام گفته بود: «تعداد مشخصی در دست نیست. یک‌سری از آنها در درگیری عملیات مرصاد کشته شده‌اند، عده‌یی هم بعداز عملیات مرصاد اعدام شدند. چون خود آنها تعدادی از اجساد را از منطقهٔ عملیاتی مرصاد خارج کردند و تعدادی هم سوخته شدند نمی‌توان به‌طور دقیق تعداد کشته‌شدگان... را مشخص کرد». می‌بینید چقدر وقیح و دریده و در عین‌حال بزدل و ترسو و حقیرند؟ این جماعت خمینی را من از آن سالهای زندان شاه خوب می‌شناسم. به‌ژستهای قدرت‌مدارانه و شاخ و شانه کشیدنهای امروزشان از موضع حاکمیت پربها ندهید. اینها وقتی در موضع حاکمیت و حکومت نباشند و زورشان به‌زندانیان بی‌دفاع نرسد، آن‌قدر خوار و خفیف و ذلیلند که حد ندارد. آن‌قدر با گردن کج و دست‌بسته مجیز بازجویان ساواک را می‌گفتند

که حد نداشت. خیلیهاشان هم در همان سالها عفونامه نوشتند و ۳بار «سپاس شاهنشاها» گفتند و از زندان بیرون رفتند. در شرایطی که در زندان اوین هیچ‌یک از مجاهدین و چریکهای فدایی ملاقاتی نداشتند، و اگر تصادفاً یک‌دانه پرتقال به‌دست می‌آمد بعضی وقتها بین ۱۰ تا ۲۰نفر تقسیم می‌کردیم، شکم‌چرانی اینها که در سازش کامل با دژخیمان ساواک بودند، مضحکه و مشمئزکننده بود. همین رفسنجانی و لاجوردی و عسگراولادی، به‌خاطر هم‌خط‌شدن با ساواک و طینت به‌غایت ارتجاعیشان، به‌شدت در اوین منفور و ازجانب مجاهدین بایکوت شده بودند. ولی بعد، همینها که به‌قدرت رسیدند هیچ خدایی را بنده نبودند و دمار از روزگار مردم درآوردند. همینها که در طول سالیان، با جنت‌مکانی و تنزه‌طلبی ریاکارانه، خلق‌الله را از کمترین معصیت پرهیز می‌دادند و برسر مخرج سین و صاد و نحوهٔ تلفظ ضاد و ظا خلایق را بازی می‌دادند، بنابر گزارشهای دقیق هفتادوچندنوع شکنجه ابداع کردند و از ۳۰خرداد سال۶۰ به‌بعد بیش از ۹۰هزارتن از رشیدترین فرزندان این آب‌وخاک را از دم تیغ گذراندند. جنایات و پلیدیها و تجاوزات این قوم در حق زنان ما به‌راستی در هیچ‌کجای تاریخ سابقه ندارد. خیلی از گزارشها دراین‌باره را آدم نمی‌داند چگونه و با چه‌زبانی و با چه‌کلماتی بازگو کند. این پلید ضدبشر که زنان را به‌بهانهٔ بدحجابی ۷۴ضربه شلاق می‌زند، خودش در زندانهایش با زنان ما رفتاری می‌کند که تاکنون بسا پدران و مادران پس‌از وقوف به‌آن یا به‌دنبال دریافت خبر اعدام جگرگوشه‌هایشان، سکته کرده و درگذشته‌اند.

آری به‌قول اشرف شهید، جهان خبردار نشد که بر ملت ما چه گذشت. مرگ بر خمینی و ننگ بر هرآن‌که همسو و هم‌خط او یا به‌درجه‌یی از درجات، همراه اوست و افتخار بر آنان‌که دربرابر چنین رژیمی که ننگین‌تر از او در تاریخ نبوده، به‌مقاومت و جانبازی و نبرد آزادیبخش برخاسته‌اند.

هموطنان،

در سالهای گذشته اغلب به‌مناسبت سالگرد انقلاب ضدسلطنتی، بیلانی از عملکردهای

رژیم خمینی را در زمینه‌های مختلف ارائه می‌دادیم. گردآوری نمونه‌ها و اعداد و ارقام مخفی و علنی در زمینه‌های گوناگون و سرجمع کردن آنها نقش روشنگرانه داشت. اما اکنون، به‌دنبال آتش‌بس و واردشدن رژیم خمینی به‌مرحلهٔ سرنگونی، از سروروی رژیمی که نقطه اتکای جنگ‌طلبانهٔ خود را از دست داده و آن سرپوش و پردهٔ ساتر را ندارد، فاکت و نمونه و آمار و ارقام روشنگر می‌بارد. به‌نحوی که در جریان تشدید مخاصمات درونی حکومت و بالا گرفتن دعوای داخلی گرگها، هرروزنامهٔ رژیم را که بردارید، یکی دست دیگری را روکرده و حالا افتضاحات پنهان‌ناکردنی رژیم، مشام خودش را هم آزار می‌دهد. ازجمله دربارهٔ گوشه‌یی از بیلان ۱۰سالهٔ حکومت خمینی خودشان معترفند درحالی‌که جمعیت کشور به‌بیش از ۵۳میلیون‌نفر رسیده است، «تولید پنبهٔ کشور به‌کمتر از یک‌سوم ۱۰سال پیش کاهش پیدا کرده، تولید چغندرقند نصف شده، گندم وارداتی به ۴برابر ۱۰سال پیش افزایش یافته. تولید برنج بیش‌از یک‌دوم تقلیل یافته، تولید مس به‌کمتر از یک‌دوم رسیده، تولید کارخانجات صنعتی به‌کمتر از دوسوم ظرفیت قبلی رسیده و درآمد سرانه به‌یک‌ثلث ۱۰سال قبل سقوط کرده است» (کیهان ۲۴دی). بگذریم که از لحاظ تولیدات صنعتی شواهد بسیاری در دست است که: صنایع کشور با یک‌سوم ظرفیت قبلی (و نه با دوسوم) کار می‌کنند، یعنی تولید صنعتی به‌یک‌سوم ۱۰سال پیش سقوط کرده است و این را برخی مقامات و رسانه‌های رژیم نیز آشکارا اعتراف کرده‌اند. روزنامه‌های رژیم خود از «میزان استقراض دهشت‌انگیز دولت از سیستم بانکی، که رقم آن به‌مرز یکهزارمیلیارد تومان رسیده است» دم می‌زنند و اضافه می‌کنند که «بودجهٔ سال۱۳۶۸ و متمم سال۱۳۶۷ نشانگر واماندگی دستگاه بودجه‌بندی و برنامه‌ریزی جامعه است» (اطلاعات ۱۲بهمن).

در همین اثنا خبرگزاری رویتر این خبر را به‌سراسر جهان مخابره کرد که به‌دنبال انتشار ارقام مربوط به‌بدهی داخلی دولت ایران به‌میزان ۱۴۰میلیارد دلار توسط روزنامهٔ رسالت، ۱۳۷نمایندهٔ مجلس خواستار پیگرد قانونی روزنامهٔ مزبور به‌اتهام خیانت و افشای اسرار کشور شدند.

بیچاره آن سرمایه‌داران و تاجران بین‌المللی که فکر می‌کردند بعد از آتش‌بس آب زیادی برایشان گرم خواهد شد و لذا، با کیسه‌های بزرگی که دوخته بودند، شتابان به‌ایران رفتند تا شاید از نمد بازسازی (به‌شیوهٔ خمینی) کلاهی به‌آنها برسد. اما بسیاری از آنها که به‌قول فرانکفورتر آلگماینه (رادیو کلن ۷مهر)، گمان می‌کردند «در ایران جنگ‌زده آن‌چنان امکانی ایجاد شده که هرکس به‌دلخواه می‌تواند برنامه‌های رؤیایی خود را پیاده کند و با جیبهای پر از پول به‌کشورش بازگردد»، دست از پا درازتر بازگشتند. آخر نمی‌دانستند که اگر خمینی هنوز آهی در بساط می‌داشت به‌جنگ ادامه می‌داد و ناگزیر از گفتن «زهر خوردم» نبود! هم‌چنین نمی‌دانستند که: «ملایان» سرکنگبین را خورده‌اند، کوزه‌اش را نیز با خود برده‌اند! به‌قول خمینی، آن‌چنان‌که در نامهٔ (دلجویانهٔ) اخیرش به‌موسوی‌اردبیلی نوشته بود، معلوم می‌شود که این آقایان تاجران بین‌المللی هم در شمار کسانی هستند که «با فرهنگ حوزه سروکار نداشته‌اند...»!

در همین‌جا ضروری می‌دانم ازسوی مقاومت ایران خطاب به‌همهٔ طرف حسابهای خارجی رژیم خمینی تصریح کنم که درمقابل تعهدات و امضاهای این رژیم نامشروع، مردم ایران در آینده هیچ تعهد و التزامی نداشته و نخواهند داشت.

دربارهٔ دزدیها و چپاولهای رژیم آخوندی نیز اعداد و ارقام آن‌چنان نجومی و حیرت‌انگیز است که گاه در خیال هم نمی‌گنجد. به‌گفتهٔ رئیس سابق سازمان برنامه و بودجهٔ رژیم، یک‌قلم متجاوز از ۱۰۰میلیارد دلار از درآمد نفت این سالها را بالا کشیده‌اند. برخی از حسابهای بانکی سردمداران رژیم در کشورهای خارجی با صدهامیلیون دلار پول غارت‌شدهٔ موجود در آنها، اکنون راه به‌مطبوعات برده و قطره‌یی از دزدیهای امثال احمد خمینی و رفسنجانی و دیگر اذناب خمینی برملا شده است. یک‌قلم دیگر حدود ۱۰۰میلیارد تومان سپرده‌های مردم در صندوقهای به‌اصطلاح قرض‌الحسنه است که، بنا به‌تصریح یک‌نمایندهٔ مجلس خمینی، بلعیده شده است (رسالت ۲۷مهر۱۳۶۷).

روزنامهٔ اطلاعات رژیم به‌تاریخ ۲۷مهرماه نیز از یک‌قلم سوءاستفادهٔ آخوندها و تجار باند خمینی پرده برداشت که می‌توانست «به‌مدت ۳ماه، با برآوردهای شورای

عالی پشتیبانی جنگ، ۷۵۰هزار نفر را... با تجهیزات و خورد و خوراک و حقوق کافی در جبهه‌ها تأمین کند». در همین تاریخ یک‌نمایندهٔ مجلس خمینی فاش کرد که «حجم نقدینگی موجود در بخش خصوصی ـ که عمدتاً همین تجار بزرگ هستند ـ هفتادبرابر موجودی در بخش تعاونیهاست». حتی ارگان پاسداران و ساواک خمینی در خارج کشور، که مأمور جذب و سرپرستی سیاسی متحدان بالفعل خمینی علیه مقاومت است، در تاریخ ۲۸دیماه اقرار کرد که کمتر از یک‌درصد جمعیت کشور متجاوز از ۸۰درصد ثروت کشور را در دست دارند و «بخش کلان» از شهریور۵۹ تا آخر سال۶۵، در حدود ۷۰۰میلیارد تومان مالیات پرداخت‌نشده به‌دولت بدهکار است. البته مزدوران دزد بزرگ جماران فراموش کرده‌اند بنویسند که اینها همه از دولت سرِ «امام مستضعفان» است! گفتنی است که آخوندهای خمینی‌صفت، علاقهٔ حیرت‌انگیزی هم به‌دلار دارند، چون ظاهراً گلوی حضرات را برای کشیدن عربده‌های «ضداستکباری» خوب صاف می‌کند! شاید هم خودشان بهتر از هرکس دیگر حس می‌کنند که رفتنی هستند و از حالا صندوقها را برای روز مبادا پر از دلار می‌کنند. به‌هرحال در این سالها سعی داشتند که از پول تراکتور مونتاژ داخلی گرفته تا پول بلیط هواپیما، همه را حتی‌الامکان به‌دلار وصول کنند. به‌طوری‌که مدتی در بین مردم تهران این طنز تلخ رواج داشت که روزی می‌رسد که سبزی‌خوردن را هم باید با شعار «مرگ بر شیطان بزرگ» به‌دلار خریداری کنیم!

وضع کار و مسکن و آموزش و برق و بهداشت و ورزش و خدمات عمومی در رژیم خمینی هم آن‌قدر عیان است که حاجت به‌بیان ندارد و همهٔ مردم آن را از بام تا شام با گوشت و پوست خودشان لمس می‌کنند. فقط برخی نکات را که مقامات و رسانه‌های رژیم به‌صراحت در این زمینه‌ها اذعان کرده‌اند، خاطرنشان می‌کنم:

ـ مطابق نوشته‌های روزنامه‌های خود رژیم «۱۴/۵میلیون نفر بالای ۲۰سال در بیکاری و بیکاری مخفی به‌سر می‌برند» (کیهان ۲۴دی۱۳۶۷) و روزبه‌روز هم بر تعداد آنها افزوده می‌شود. آنهایی هم که کار دارند و دارای درآمد و دستمزد ثابت هستند

قدرت خریدشان در دوران حکومت خمینی به‌کمتر از یک‌دهم ۱۰سال پیش تنزل یافته است.

ـ دست‌کم ۱۵میلیون نفر بی‌خانمان و فاقد مسکن هستند.

ـ اجاره‌بها بخش اعظم درآمد خانواده‌ها را می‌بلعد و در زمان خمینی ۱۰ تا ۱۵برابر افزایش یافته است. به‌خاطر گرانی مسکن، در بسیاری موارد ۲ یا ۳خانوار فقیر و محروم در یک‌اتاق زندگی می‌کنند.

ـ بیش از ۵۲درصد از جمعیت ۶سال به‌بالای کشور از سواد و آموزش محرومند. ۲۰هزار روستای کشور مدرسه ندارند. در برخی مناطق تهران کلاسهای درس مدارس ۳شیفتی یا ۴شیفتی هستند و در خیلی از مدارس کلاسهای ابتدایی روزدرمیان تشکیل می‌شود. باتوجه به‌افزایش جمعیت، هرهفته می‌باید لااقل یکصدمدرسه ساخته شود، زیرا هم‌اکنون یک‌میلیون و هشتصدهزار کودک لازم‌التعلیم هنوز موفق نشده‌اند به‌کلاسهای درس راه پیدا کنند.

ـ بر طبق آخرین محاسبات، حدود یکصدهزار معلم و ۲۰هزار دبیر کم است. در هیأتهای علمی دانشگاهها نیز تقریباً جای ۱۰هزار استاد خالی است و می‌گویند تا سال ۱۳۷۰ آموزش عالی می‌باید به‌استخدام ۱۴هزار استاد جدید مبادرت ورزد. در چنین شرایطی ۴۰درصد ظرفیت پذیرش دانشجو را در تمام دوره‌های تحصیلی به‌بسیجیهای خمینی اختصاص داده‌اند. مشاور رئیس‌جمهوری خمینی در مهرماه سال گذشته گفت: «با کلاسهایی مواجه هستیم که با قواره‌های بین‌المللی سازگاری ندارد. استادان به کلاسهای ۲۵نفری عادت کرده‌اند، ولی ناچاریم برای دانشجویان کلاسهایی تا ظرفیت ۲۵۰نفر داشته باشیم».

ـ در زمینهٔ خاموشیهای طولانی و مستمر برق (تا ۱۲ساعت در روز در اغلب شهرها) نیز کافی است اشاره کنیم که نخست‌وزیر خمینی در اوایل مهرماه امسال گفت که اگر امکان افزایش تولید برق فراهم نشود «دچار یک‌تنگناهای عظیم اقتصادی در کشور خواهیم شد که چه‌بسا بتواند یک‌فلج کامل در کشور را حاکم کند و... منجر

به‌بحرانهایی بشود که فقط بحران اقتصادی نخواهد بود».

البته بار همهٔ این کمبودها به‌طور عمده برسر طبقات محروم و اقشار زحمتکش می‌شکنند. به‌عنوان مثال: درنتیجهٔ خاموشیهای هرروزهٔ برق، جریان کار در کارگاههای مختلف متوقف می‌گردد و هزاران کارگر دست از کار می‌کشند و بلاتکلیف می‌مانند. قطع برق در رابطه با کارگران کارمزد و کنتراتی، دستمزد آنها را کاهش داده و ناچارند هرروز چندساعت بیشتر در کارگاه بمانند. هم‌چنین کارگران روزمزد نیز مجبورند بیشتر کار کنند و در روزهای تعطیل در کارگاه حاضر شوند... (کیهان ۴دی)

ـ در زمینهٔ بهداشت و درمان نیز حکومت خمینی رکورد شکسته است. آمار یونیسف حاکی است که در ایران روزانه ۳۶۵کودک، به‌خاطر ابتلا به‌بیماریهای قابل پیشگیری به‌وسیلهٔ واکسن، ازبین می‌روند (جمهوری اسلامی ۹تیر). تعداد بیماران روانی از مرز یک‌ونیم‌میلیون نفر گذشته است. ۵۰۰هزار نفر از آنان بایستی دائماً تحت کنترل باشند و یک‌میلیون نفر بقیه هم نیاز دارند سالی یکبار بستری و تحت درمان قرار بگیرند (کیهان ۱۳بهمن).

برای این‌که با نحوهٔ معالجهٔ بیماران روانی بیشتر آشنا شویم، قسمتی از گزارش همین کیهان ۱۳بهمن از مرکز روانپزشکی رازی در تهران را عیناً قرائت می‌کنم:

«در این محل انسانهای محروم و بیگناه به‌واسطهٔ بیماریشان، شاید بیشتر از هرکس کیفر می‌بینند! بیماران در این مرکز روانپزشکی حتی از ابتدایی‌ترین امکانات زندگی محرومند. اغلب کفش (دمپایی) ندارند، لباس ندارند، تخت برای خوابیدن ندارند، پتو و تشک ندارند، تغذیه ندارند. در این هوای سرد بخاری ندارند. دارو و درمان ندارند و خلاصه از همه‌چیز محرومند... مسئول و پرستاران بخش... گفتند بنویس که در این محل ظرف ۲ماه گذشته به‌واسطهٔ سردی هوا، نداشتن لباس، غذا و... ۸بیمار روانی جان خود را از دست داده‌اند... بوی تعفن امانمان را بریده بود، در پرس‌وجو معلوم شد که محل آسایشگاه را تنها با آب تمیز می‌کنند و محلول ضدعفونی ندارند. تخت ندارند، تشک ندارند، گرما ندارند، و در این هوای سرد فقط یک بخاری دارند، سری هم به

اتاقهای سرد بخش زدیم. در هرکدام از این اتاقها از ۴ تا ۱۲تخت چوبی دیده می‌شد که روی هرکدام فقط یک‌پتو وجود داشت و همان‌طور که ذکر شد از تشک خبری نبود. همان‌جا بودیم که غذا آوردند، غذا چه غذایی، برنج ساده که کمی رنگش سبز بود، یکی از پرستاران گفت: این است غذای بیماران! خورشت اسفناج دوروز قبل را با برنج امروز قاطی کرده‌اند و به‌این‌صورت به‌بیمار می‌دهند و توقع دارند بیمار با این وضع خوب بشود...»

تعداد مبتلایان به جذام ۵۰هزار نفر است که تنها یک‌پنجم آنان به‌اصطلاح تحت معالجه قرار دارند (اطلاعات ۸بهمن). تعداد معلولین نیز از مرز ۲میلیون نفر گذشته است. رئیس سازمان بهزیستی خمینی می‌گوید: «در حال حاضر حدود ۲میلیون افراد معلول... در ۹۰۰مرکز تهران و ۱۱۰۰مرکز در سایر نقاط مختلف کشور تحت پوشش این سازمان می‌باشند» (ابرار ۲۴دی۱۳۶۷). درمورد وضع بیمارستانها در رژیم خمینی نیز کافی است اشاره کنیم که «اکثراً به‌علت نداشتن سرم، نخ بخیه و آماده نبودن بخش، بیماران را پذیرا نیستند» (اطلاعات گیلان و مازندران ۹اسفند۱۳۶۶).

گاه به‌بیماران قلبی ۳سال بعد وقت می‌دهند، حال این‌که برخی از آنها معلوم نیست که تا ۲۴ساعت بعد هم بتوانند زنده بمانند. وزیر بهداشت و درمان خمینی می‌گوید: بیمارستان قلب به‌برخی از افراد نوبت داده که در سال۶۵ یا ۶۶ عمل جراحی شوند ولی تاکنون عمل نشده‌اند. عکسبرداری رنگی فقط دربارهٔ کسانی است که درحال مرگ باشند. کمبود پزشک و دارو امسال شدت بیشتری داشته و ما در مواردی برای مصرف داروی تاریخ‌گذشته، مجوز صادر می‌کنیم. سهمیه ارزی ما هرسال نسبت به سال قبل نصف شده. در راهرو یک‌بیمارستان، ۱۵مریض ضربهٔ مغزی را بستری کردند (کیهان ۳۰فروردین۱۳۶۷). یک‌نمونه هم از شهر کوچک فارسان بگوییم که بیماریهایی نظر سل، حصبه، تب‌مالت، مالاریا، آبله‌مرغان و یرقان در آن غوغا می‌کند و به نوشتهٔ روزنامه‌های رژیم ۲۵درصد زایمانها، به‌خاطر عدم دسترسی به بیمارستان، به‌مرگ منجر می‌شود (جمهوری اسلامی ۲۴مهر۱۳۶۷). در روستای آبدانان لرستان

عمه‌زینب تنها چشم‌پزشک مردم محروم تمام آن منطقه است که مسافت طولانی را از شهرها و روستاهای اطراف طی می‌کنند تا عمه‌زینب خرده‌شیشه یا خاک‌ریزه را از چشم آنها خارج کند. وسایل پزشکی عمه‌زینب فقط دستهای اوست. در چنین شرایطی تولید دارو سال‌به‌سال پایین و پایین‌تر می‌آید. وضع پارسال خیلی خراب بود. امسال را هم می‌گویند که تولید دارو در ۶ماههٔ اول سال به‌نسبت سال گذشته ۱۱درصد پایین آمده (اطلاعات ۱۳آذر۱۳۶۷). درمورد شیرخشک مورد نیاز بچه‌ها؛ شب عید سال گذشته معاون وزارت بهداشت خمینی اعلام کرد که رژیم نمی‌تواند بیش‌از یک‌چهارم شیرخشک مورد نیاز را تأمین کند. ولی چندماه بعد ولیعهد خمینی مسأله را از اساس حل کرد و گفت: «پدران و مادران... از فرهنگ تحمیلی غرب و استفاده از امثال شیرخشک و غذاهای وارداتی که معمولاً وابستگی به خارج و ازهم‌پاشیدگی خانواده‌ها را به‌دنبال دارد، حتی‌المقدور پرهیز نمایند!» (جمهوری اسلامی ۷تیر۱۳۶۷).

دیدید که رفسنجانی بی‌خود نگفته بود که در روی کره‌زمین هیچ کشوری به‌اندازهٔ ایران مستقل و آزاد نیست! در همین‌جا خوب است از داروی رفع اعتیاد در رژیم خمینی هم ذکری بکنیم: اعدام و حلق‌آویز! چون خمینی هیچ‌درمان دیگری برای دردهایی که خود مسبب اصلی آنهاست، در چنته نداشته و ندارد. شمار معتادان حالا از ۳میلیون نفر گذشته و خودشان می‌گویند و می‌نویسند که در ۷سال بعداز انقلابشان نسبت‌به ۵سال قبل از آن، کشف هرویین نزدیک به ۴۳۰۰برابر، تریاک ۴۸برابر و حشیش ۵۸برابر بیشتر شده است.

ـ دربارهٔ ورزش و تربیت‌بدنی در حکومت خمینی هم فکر نمی‌کنم توضیحات زیادی مورد نیاز باشد. در ابتدای امسال رفسنجانی گفت: «درمیان امکاناتی که صرف جبهه و جنگ شد از ورزش چیزهای زیادی گرفته شد» (اطلاعات ۷دی۱۳۶۷). قبل از او رئیس فدراسیون تیراندازی گفته بود: «۹۸درصد امکانات فدراسیون تیراندازی در خدمت نیروهای انتظامی و نظامی می‌باشد» (رسالت ۲۷اردیبهشت۱۳۶۶). مدیرکل تربیت‌بدنی استان تهران نیز گفته: «درطول سال تمامی تأسیسات ورزشی استان تهران

برای استفادهٔ پایگاههای مقاومت و نیروهای نظامی و انتظامی بالاخص در بخش شنا در اختیار آنها قرار گرفت» (جمهوری اسلامی ۸اردیبهشت۱۳۶۷). یک‌سال‌واندی پیش، رئیس فدراسیون وزنه‌برداری اعلام کرد که: «ما ۳سال دیگر در سطح کشور حتی ۲۰دستگاه هالتر سالم هم نخواهیم داشت» (رسالت ۸اردیبهشت۱۳۶۶).

مدیرکل تربیت بدنی وزارت کار می‌گوید: «طی ۴سال اخیر چنان بلایی برسر وزنه‌برداری آوردند که وزنه‌برداران ما به‌مقام پنجم آسیا سقوط کردند». و هم‌چنین از ورزش کشتی «تنها یک‌چیز سمبلی» به‌جا مانده... (کیهان ۵آبان۱۳۶۷). پس بی‌جهت نبود که در مسابقات المپیک سئول ۴۱نفر از مجموع ۷۱ورزشکار اعزامی، در آزمایش سیاسی- عقیدتی رژیم خمینی مردود شدند و سفرشان لغو گردید و بعد هم به‌ازای هر ورزشکاری که به‌سئول رفت ۷پاسدار محافظ فرستادند، زیرا از پیوستن قهرمانان ورزشی به‌مقاومت به‌شدت درهراس بودند.

- درمورد وضعیت خدمات عمومی در حکومت ۱۰سالهٔ خمینی فقط به‌ذکر یک‌نمونه از اتوبوسرانی و حمل‌ونقل شهری اکتفا می‌کنیم: «شرکت واحد اتوبوسرانی به‌علت کمبود اتوبوس در سطح شهر تهران تنها قادر به‌جابه‌جا کردن ۴۹درصد مسافرین شهری آن‌هم با شکلی پرمسأله است» (کیهان ۶بهمن۱۳۶۷). زیرا خودشان می‌گویند که «امکانات حمل‌ونقل شهری امروز ما با ۱۵سال پیش تفاوت نکرده است، حال آن‌که جمعیت ۵برابر شده است» (اطلاعات ۹مهر۱۳۶۷).

هموطنان عزیز؛ اکنون با توجه به بیلان حکومت خمینی، خوب می‌توان فهمید که چرا خمینی که خودش خوب می‌داند که طی ۱۰سال حکومتش چه به‌روز مردم آورده، چندی قبل هشدار داد که حالا که مشکلات بعداز جنگ یکی پس‌از دیگری رخ می‌نماید «گوش به‌تبلیغات دشمنان ندهند» و «تصور نکنند ایادی نفوذی استکبار آمریکا دست از شیطنت برداشته‌اند، در هرجا و در هرمقوله‌یی احتمال حضور و کارشکنی آنان هست» و «باید با دقت مراقب بود که نکند دستی در کار باشد که تبلیغ کند جنگ تمام شد و وضع کشور فرق نکرد، مگر آثار جنگ ظرف یکی‌دوسال تمام می‌شود؟»

البته نباید فکر کرد که بعد از آتش‌بس وضع کشور هیچ تغییری نکرده است. علاوه بر تشدید شگفت‌انگیز سرکوب و اختناق، آن‌چنان‌که روزنامه‌های رژیم خمینی نوشته‌اند، قیمت برخی از اجناس نزدیک به ۲برابر شده است. مثلاً «روغن ۴کیلوونیم که زمان جنگ ۶۰۰تومان بود الان بالای ۱۰۰۰تومان (است)» (کیهان ۱۳بهمن). در همین تاریخ روزنامهٔ اطلاعات نوشت که وزیر کشاورزی خمینی به‌مناسبت اولین روز دههٔ فجر... با اشاره به این‌که کشاورزان در حال حاضر به‌خاطر تولید مواد غذایی ضرر می‌کنند، گفت: «با این‌که قیمت خرید گندم ۷۵ریال تعیین شده است، اما هنوز هم تولیدکنندهٔ گندم ۴ریال ضرر می‌کند. هم‌چنین خرید هرکیلو شیر با قیمت دولتی حدود ۲۵ریال برای تولیدکننده‌اش ضرر به‌جا می‌گذارد. این در حالی است که تنها انگیزهٔ باقیمانده برای تولیدکنندگان عشق و علاقه به‌انقلاب و کشاورزی است». عشق و عاشقی نسبت به انقلاب و خمینی و کشاورزی را می‌بینید؟ در هرکیلو شیر ۲۵ریال ضرر روی دست تولیدکننده می‌گذارد!

راستش را بخواهید کارنامهٔ سراسر سیاه و تباه حکومت ۱۰سالهٔ خمینی تماماً حاکی از درد و حرمان و سوزجگر ملت ایران است، از کارگر و دهقان گرفته تا کارمند و زن خانه‌دار و از پیر تا جوان. وقاحت ماورای‌تصور دژخیم را ببینید که بازهم برای مردم خط‌ونشان می‌کشد که «نکند دستی در کار باشد که تبلیغ کند جنگ تمام شد... مگر آثار جنگ ظرف یکی‌دوسال تمام می‌شود؟» این است خمینی که او را آزمایش «بودن یا نبودن» ایران و ایرانی توصیف کردیم. آیا در طول قرون و اعصار، رذالت و دنائت و پلیدی بیشتر از این، سفاکیت و شقاوتی وحشیانه‌تر از این و بی‌ناموسی سیاسی و عقیدتی مشمئزکننده‌تر از این وجود داشته است؟

هموطنان، مردم آزادهٔ ایران

با ملاحظه کارنامهٔ سراسر جرم و جنایت حکومت خمینی، آدمی ناگزیر به‌این فکر فرومی‌رود که مقصد و منظور و پیام نهایی خمینی و دارودستهٔ او چیست؟ این مهم را

یکی از مزدوران او به‌روشن‌ترین و کوتاه‌ترین وجه ممکن به‌تازگی پاسخ گفته است. روزنامهٔ جمهوری اسلامی خمینی به‌تاریخ ۱۱بهمن۱۳۶۷ دربارهٔ سخنرانیهای کنفرانس اندیشهٔ به‌اصطلاح اسلامی در لندن، نوشت: «آخرین سخنران... دکتر کلیم صدیقی، مدیر مؤسسهٔ اسلامی لندن، بود... وی افزود آن جهان‌بینی خاص امام‌خمینی که تعداد بسیاری مسلمانان به‌ویژه جوانان را در خارج از ایران شدیداً تحت‌تأثیر خود قرار داده همان تأکید مکرر امام به‌این‌که«مهم نیست که ایران نابود شود، مهم این است که اسلام (بخوانید خمینی) پیروز شود» است».

آری، صدای مشکوکی که از لندن می‌آید، حرف آخر را زده است. حرف، به روشنی، همان‌طور که خود خمینی مکرراً تأکید کرده، این است که: «مهم نیست که ایران نابود شود، مهم این است که خمینی پیروز شود» و به‌سود ارتجاع و استعمار در قدرت بماند. یعنی که پیام پدیدهٔ خمینی در یک‌کلام همانا «نابودی ایران» است. و پرواضح است که هرکاری هم که خمینی تابه‌حال علیه ایران و ایرانیان انجام نداده، فقط به‌دلیل عدم تواناییش بوده است و لاغیر.

اما درست برسر همین نقطه ـیعنی نابودی ایرانـ مقاومت ایران به‌مثابه پاسخ تاریخ و خلق در زنجیر ایران به «مسألهٔ وجود» وارد کارزار می‌شود. کارزاری شگفت، عظیم و خونبار که راستی در یک‌دههٔ گذشته در سراسر جهان بی‌نظیر و بی‌بدیل بوده است. چه‌کسی در دنیای بلوک‌بندی‌شدهٔ معاصر سراغ دارد که یک‌مقاومت واقعاً مستقل و عاری از هرگونه وابستگی، یکه و تنها و در محاصرهٔ انبوه رذیلتهای داخلی و توطئه‌های بین‌المللی، این‌چنین به‌بهای رنج و رزم و خونفشانی بلاوقفهٔ خود سرفراز و پایدار و روبه‌اعتلا بماند و با اقتدار فزاینده به‌پیش برود، آن‌هم در جهانی که طی دههٔ گذشته شاهد نزول بسیاری جنبشهای انقلابی در آن بوده‌ایم؟ بگذارید صریح‌تر بگویم: شرایط داخلی و بین‌المللی ما طی ۱۰سال گذشته بغرنج‌ترین و خطیرترین شرایط ممکن برای یک‌مقاومت حقیقتاً مردمی و انقلابی بود. هرکس که از حساسیت استراتژیکی فوق‌العادهٔ ایران و از ابعاد دجالیت و شقاوت خمینی مطلع باشد، در تأیید این حقیقت درنگ نخواهد

کرد. اما مقاومت ایران به‌یمن پاک‌باختگی و عقیده و ایمان رزم‌آورانش خوشبختانه توانست ضمن این ۱۰سال آزمایشهای متعدد اصالت و بالندگی خود را پیروزمندانه ازسر بگذراند و با وفاداری کامل به‌آرمانها و اصول استقلال‌طلبانه و آزادیخواهانه‌اش روبه‌جلو راه بگشاید، آن‌قدر که گاه جنبشهایی که از حیث امکانات مختلف به‌مراتب از ما دست بازتر داشتند، به‌کارآیی نظامی و تحرک سیاسی و بین‌المللی مقاومت ایران غبطه خورده‌اند. این مقاومت چه در صحنهٔ داخلی و چه در عرصهٔ بین‌المللی هیچ‌گاه و در هیچ رابطه‌یی، اصول را قربانی مصالح روز خود نکرد، حال آن‌که در عرصهٔ بین‌المللی چه‌بسا جنبشها، دولتها و رهبرانی که برای به‌دست آوردن منفعتی، هرچند محدود و گذرا، حتی از مجیزگویی و ستایش خمینی ابا ننمودند، اگرچه آن تعریف و تمجیدهای میان‌تهی از خمینی و رژیمش سراسر به‌زیان مردم ایران و مقاومت ایران بود. اما ما، در عین این‌که در هرپهنه‌یی به‌دنبال عالی‌ترین مصالح میهنی و مردمی خلق اسیرمان بوده و هستیم، هرگز به این شیوه‌ها تمسک نجسته‌ایم. این را به‌اختصار و اشاره و بدون هرگونه شرح و بسط گفتم، باشد تا در آینده، تاریخ قضاوت کند.

خلاصه کنم: به‌رغم تمامی پلیدیهای ایران‌سوز خمینی، ماندگاری و اصالت و آیندهٔ تابناک ایران‌زمین و خلق در زنجیر آن را در اعتلای مقاومت آن به‌وضوح می‌توان دید. از آن‌سو هرچه خمینی بر ابعاد دجالگری و شقاوتش می‌افزاید، از این‌سو آگاهی، هوشیاری، رزمندگی و فدای مقاومت اوج می‌گیرد، آن‌چنان‌که در عملیات بزرگ فروغ جاویدان لرزه بر ارکان هستی دژخیم انداخت. از آن‌سو وقتی خمینی در بخل و آز و حرص و حسد فرو رفته بود، از این‌سو رزم‌آوران رهایی با عملیات مقدس انتحاری و با تحمل انواع و اقسام شکنجه‌ها هزارهزار به‌میدان شتافتند و درس مروت و پاکبازی دادند، درس آزادی و جانبازی. و چنین است که امید و اعتمادهای خیانت‌شده و پرپرشده توسط خمینی، در طول زمان و به‌آگاهانه‌ترین صورت احیا می‌شود، هرچند که برای کسب هرذره اعتماد و امید می‌بایست که جانها می‌دادیم.

در آن‌سو خمینی بود که با دجالیت محض در پاریس نشسته بود و همهٔ سؤالات اساسی

راجع به‌نظم و نظام آینده و خطوط اقتصادی و سیاسی و اجتماعی آتی را به‌لطایف‌الحیل بی‌جواب می‌گذاشت تا هیچ‌کس از او نرنجد و شعار «همه با من» محقق شود. در این‌سو مقاومت ایران و شورای ملی مقاومت، با تکیه بر عزم پولادین و رزم بی‌امان مجاهدان و مبارزان راه رهایی، هیچ مسألهٔ اساسی راجع به‌سرنوشت خلق را در ارتباط با این شورا و دولت موقت آینده بی‌پاسخ نگذاشت: از چندوچون مجلس مؤسسان آینده گرفته تا نحوهٔ انتقال حاکمیت به‌مردم، و از حق خودمختاری مردم کردستان ایران گرفته تا حقوق انکارناپذیر اقلیتهای مذهبی، از رابطهٔ دولت موقت با دین و مذهب گرفته تا حقوق و آزادیهای زنان و از طرح صلح تا خطوط کلی سیاستهای اقتصادی و اجتماعی دولت آینده و مبرم‌ترین وظایف آن. حال اگر کسی در حقانیت مطالبی که عرض شد، تردید دارد، به‌سادگی می‌تواند در یک‌تمرین نظری، شورای ملی مقاومت و ارتش آزادیبخش ملی ایران را از صفحهٔ مختصات ایران امروز حذف کند و آن‌گاه بنگرد که در روی صفحه و در تعادل قوا و آرایش سیاسی موجود چه باقی خواهد ماند؟ جز خمینی و تشتت و درهم‌ریختگی؟ جز فرصت‌طلبی و میوه‌چینی و خزیدن به‌زیرقبای خمینی یا همنواییهای «ضداستکباری» با او علیه مجاهدین و مقاومت؟ و سرانجام جز راه‌حلهای ارتجاعی و استعماری؟ بگذریم که ما پیوسته به‌مدعیان خاطرنشان کرده‌ایم که اگر کسی دربرابر خمینی بیشتر و بهتر مقاومت می‌کند، اگر کسی خط‌مشی مبارزاتی مؤثرتر و کارآمدتری از نبرد آزادیبخش سراغ دارد و اگر کسی جانشین سیاسی ذیصلاح‌تر، همه‌جانبه‌تر، مشروع‌تر، مردمی‌تر و انقلابی‌تر از شورای ملی مقاومت می‌شناسد؛ قدمش به‌روی چشم. ما هم در کنار و همراه و یارشاطر او خواهیم بود. اما بی‌گمان اگر چنین چیزهایی در عالم واقع یافت می‌شد، تابه‌حال و در این ۷سالی که از ۳۰خرداد می‌گذرد، آثار وجودی خود را مسلماً بارز کرده بود. ازاین‌رو ما بازهم ۴سؤال اساسی و حیاتی و درعین‌حال ساده را، که پیوسته درمقابل همگان گذاشته‌ایم و هیچ‌کس را از پاسخ دادن به‌آنها گریزی نیست، تکرار می‌کنیم:

۱ـ آیا رژیم خمینی دشمن اصلی مردم ایران ـتمام مردم ایران با هرمرام و مذهب و

عقیده- هست یا نیست؟

۲- اگر رژیم خمینی دشمن اصلی مردم ایران است، آیا سرنگون کردن این رژیم در تمامیتش به‌حق و ضروری هست یا نیست؟

۳- اگر باید رژیم ضدانسانی خمینی را در تمامیتش سرنگون نمود، شیوهٔ محوری و وسیلهٔ اساسی تحقق آن هم‌اکنون مبارزهٔ مسلحانه هست یا نیست؟ و اگر هست کارآمدترین اهرم و چارچوب این مبارزه، ارتش آزادیبخش ملی ایران هست یا نیست؟

۴- اگر سرنگون کردن قهرآمیز رژیم خمینی در تمامیتش به‌حق و ضروری است و نمی‌توان و نباید به‌اصلاح و استحالهٔ درونی آن چشم دوخت، آیا شورای ملی مقاومت ایران با برنامه و طرحهای مشخص خود شایسته‌ترین جانشین سیاسی موجود هست یا نیست؟

چنان‌که ملاحظه می‌کنید در سؤال اول تضاد اصلی و مرز بین خلق و ضدخلق باسادگی و صراحت تمام ترسیم شده است و از روی آن خوب می‌شود دید که چرا خمینی و متحدان و همدستانش برای دربردن رژیم، به‌غایت سعی داشتند یک‌دشمن اصلی دیگر -یعنی عراق- را به‌طور مجازی عَلَم کنند تا مرزهای استوار بین خلق و ضدخلق مخدوش بشود و از انفجار خشم مردم ایران برسر خمینی و رژیم او جلوگیری شود.

حالا به‌وضوح می‌توان فهمید که هرکس که در مواضع و عملکردهای سیاسی‌اش یک‌دشمن اصلی دیگر بتراشد از بنیاد وضعش خراب و مثل خمینی است، ولو این‌که صبح تا شب، مثل مزدوران خمینی، برای ایزگم‌کردن جیغ‌وداد ضدامپریالیستی راه بیندازد. پس آنهایی که در عمل و در کاروبار روزمره و در نشریاتشان اصل را بر خصومت و دشمنی با مجاهدین و شورای ملی مقاومت گذاشته‌اند و به‌زبانهای مختلف مجاهدین را از خمینی بدتر یا خمینی را از مجاهدین بهتر می‌خوانند و خلاصه فرمول «البته خمینی» را تکرار می‌کنند، از اساس وضعشان خراب است، متحد بالفعل خمینی

هستند و مردم و تاریخ ایران از آنها نخواهد گذشت. این‌که نمی‌شود کسی ژست مخالفت با خمینی بگیرد، ولی دشمن اصلی او در عمل و هرآن‌چه از او ساطع و صادر می‌شود، مجاهدین باشند. ما در این‌گونه دکانهای دونبش سیاسی را تخته و نان سیاسی یک‌چنین همدستان مستقیم و غیرمستقیم خمینی را ـهرکه می‌خواهند باشندـ ما به‌حق و به‌عنوان یک‌وظیفهٔ میهنی و مردمی و انقلابی آجر می‌کنیم. راستی که آنها عاری از هرگونه شرف و انصاف مردمی هستند، زیرا از آن‌طرف آن جنایات و پلیدیهای خمینی و از این‌طرف این‌جانبازیها را می‌بینند و ککشان هم نمی‌گزد.

اما در سؤال دوم، مرز بین خمینی‌چیهای بزک‌کرده که به‌قول خودشان «موافقان غیرحاکم» رژیم هستند و جناح غیرحاکم آن محسوب می‌شوند با مردم ایران با سادگی و وضوح تمام ترسیم شده است. در زمان شاه هم حزب رستاخیز یک‌جناح به‌اصطلاح لیبرال داشت که درصدد اصلاح و استحالهٔ آن رژیم بود، ولی عمرش قد نداد! آن‌زمان هم وقتی انقلاب ضدسلطنتی داشت اوج می‌گرفت، درصدد برآمدند رژیم را قدری بزک کنند. حتی دست‌آخر یک‌نخست‌وزیر هم آوردند که مثلاً اصلاحات بکند... اما مردم گوششان به این حرفها بدهکار نبود و گول نخوردند. این‌بار هم حرف دل مردم این است که خمینی و آخوندهایش درست‌شدنی و اصلاح‌پذیر نیستند و تجربه هم این‌را ثابت کرده است. بنابراین باید رژیم خمینی در تمامیتش گورش را گم کند. پس آنهایی که زیرقبای خمینی هستند یا در چارچوب این رژیم می‌خواهند به‌نان‌ونوا برسند و فعالیت سیاسی بکنند و مدعی اصلاح و استحالهٔ رژیم خمینی هستند، ول‌معطلند، همدست خمینی هستند، دست در خون همهٔ شهدا دارند، عمر خمینی و جنایاتش را طولانی کرده‌اند و می‌کنند. ولی باید بدانند که این عجوزهٔ خون‌آشام ـیعنی رژیم خمینیـ بزک‌کرده و نکرده‌اش فرقی ندارد. در هردوصورت زهر را خورده و رفتنی است و فقط روسیاهی استحاله‌گری برای آنها که، در داخل یا خارج کشور، چشم امید به‌داخل رژیم دوخته‌اند، باقی خواهد ماند. مردم ایران هم در طول این ۱۰ساله بسا آگاه‌تر از این شده‌اند که گول خیانتکارانی را بخورند که مردم را به‌سمت افعی می‌رانند

و می‌گویند: برو جلو، برو در چارچوب همین رژیم، انشاءالله این افعی به‌یک‌کبوتر سفید زیبا تبدیل خواهد شد! واقعاً اگر کسی دست شما را بگیرد و به‌اسم آشیانۀ کبوتر آن‌را در لانۀ مار فرو کند به‌او چه می‌گویید و چه اسمی روی این کار می‌گذارید؟

اما در سؤال سوم مرز میان فرصت‌طلبی با مبارزۀ انقلابی و مردمی مشخص شده است. کسی که مبارزۀ مسلحانه را به‌عنوان تاکتیک محوری سرنگونی رژیم رد می‌کند، البته دست آخر کارش به اصلاح‌طلبی و رفرمیسم می‌کشد و سر از خط استحاله درمی‌آورد. اگر می‌شد خمینی را با زبان خوش و کار مسالمت‌آمیز پایین کشید، نه ۳۰خرداد لازم بود و نه او این همه اعدام می‌کرد. مگر خود رژیم نبود که طاقت انتخابات آزاد و انتشار نشریات و شرکت آزادانۀ مخالفینش را در انتخابات ریاست جمهوری نداشت؟ مگر خود رژیم نبود که با چماقداری و بگیروببند و شکنجه و اعدام فضای مسالمت را درهم شکست؟ خوب، این‌همه جنایات را انجام داده است که در قدرت بماند. اگر بخواهد تن به‌مسالمت و زندگی سیاسی مسالمت‌آمیز بدهد، قبل از هرچیز لازم است در دادگاه حاضر شود و به‌محاکمه و کیفر عادلانۀ مردمی تسلیم شود. مگر همۀ مردم ایران از دست خمینی و دژخیمانش شاکی نیستند؟ ولی رژیم به‌طیب خاطر به‌خواست و ارادۀ مردم تسلیم می‌شود؟ پس در این‌صورت معلوم است که شکل محوری، مبارزۀ مسلحانه است و سایر اشکال هم حول همین محور قوام می‌گیرد. به‌یاد داریم که در زمان شاه هم خمینی هیچ‌وقت فتوای جهاد نداد. اگر می‌داد، شاه و شیخ همراه با رسم و رسومات مربوطه ریشه‌کن می‌شد و خمینی از اساس فرصت نمی‌یافت که اسم شاه را نیاورد ولی رسم او را صدبرابر خشن‌تر از خودش پیاده کند. حالا هم اگر شیوۀ اصلی را کنار بگذاریم، باز همان آش است و همان کاسه، باز، نسلی که باید در آینده به‌قربانگاه برود و مرغ عزا و عروسی باشد.

این را هم اضافه کنم که خمینی از تجربۀ سرنگونی شاه کاملاً درس گرفته است و تا روز آخر چنین امکانی نمی‌دهد که مردم میلیون‌میلیون به‌تظاهرات بیایند. زیرا چنین تظاهراتی همان و جارو شدن رژیم همان. اگر هنوز کسانی قانع نیستند، خوب

است برگردیم و تجربهٔ ۷سال گذشته را مرور کنیم و ببینیم که آن گروهها و اشخاصی که خواستند در چارچوب رژیم خمینی، کار به‌اصطلاح قانونی و مسالمت‌آمیز بکنند به‌کجا رسیده‌اند و در چه‌وضعی هستند و ما کجاییم. واضح است که هم ازنظر سیاسی و هم ازنظر نظامی و تشکیلاتی، فقط آنهایی باقی ماندند و تاب آوردند و شرافت خود و خلقشان را حفظ کردند که سرنگونی این رژیم را در تمامیتش حول محور مبارزهٔ مسلحانه نصب‌العین قرار دادند. در مورد تتمهٔ سؤال سوم یعنی ضرورت ارتش آزادیبخش، همان‌طور که در مصاحبه‌های گذشته به‌تفصیل توضیح داده‌ام، مرز میان یک‌چارچوب خُرد و به‌اصطلاح میکرومتریک چریکی، که مبارزه‌یی درازمدت را ایجاب می‌کند، با یک‌چارچوب کار کلان و به‌اصطلاح ماکرومتریک نظامی، که با تمرکز نیرو، راندمان و بهرهٔ بسیار بیشتری از عملیات خود می‌گیرد، ترسیم شده است. متکامل‌ترین و عالی‌ترین چارچوب مبارزهٔ مسلحانه، ارتش آزادیبخش است. این هم من‌درآوردی نیست، بلکه از روی تجارب انبوه می‌گویم. ارتش آزادیبخش امروز جدی‌ترین ضامن رهایی مردم در زنجیر ایران است و فردا هم ارتش صلح و سازندگی در قبال ویرانیهای به‌جامانده از خمینی خواهد بود. به‌هرحال چون درمورد ضرورت و اهمیت جنگ آزادیبخش و ارتش آزادیبخش در گذشته به‌اندازهٔ کافی توضیح داده‌ام، در این‌جا حرفهای قبلی را دیگر تکرار نمی‌کنم.

اما در چهارمین و آخرین سؤال (مربوط به‌جانشین سیاسی برای رژیم نامشروع خمینی)، تمام مرزبندیهای تاریخی، سیاسی، اجتماعی و استراتژیکی و تاکتیکی پیش‌گفته بین مقاومت عادلانهٔ مردم ایران از یک‌طرف و رژیم خمینی از طرف دیگر، بین مقاومت عادلانهٔ مردم ایران از یک طرف و بقایای دیکتاتوری دست‌نشاندهٔ شاه از طرف دیگر، بین مقاومت از یک طرف و همهٔ استحاله‌گران و سازشکاران و مذاکره‌جویان و تسلیم‌طلبان و طرفداران راه‌حلهای ارتجاعی و استعماری از طرف دیگر و بین مقاومت و مبارزهٔ مسلحانهٔ انقلابی از یک‌طرف و مخالفان این مشی اصولی از طرف دیگر، یکجا و یکپارچه روشن و ترسیم می‌شود، یعنی همان اصل «مشروعیت ناشی از مقاومت است»،

که در گذشته دربارهٔ آن به‌قدر کافی صحبت کرده‌ایم، به‌این‌وسیله حدفاصل کاملاً آشکار بین گذشتهٔ شاهی و حال شیخی و انواع و اقسام سست‌عنصریها و فرصت‌طلبیها، با دورنمای روشن فردا رسم می‌شود و هیچ‌چیز در بوتهٔ ابهام باقی نمی‌ماند و به‌بازی گرفته نمی‌شود. پس در شرایط تاریخی کنونی که هیچ جانشین سیاسی مشروع دیگری وجود ندارد ـ چون اگر وجود می‌داشت می‌بایست که برآمد و حاصل قانونمند مقاومت کیفاً عظیم‌تری باشد ـ هرجانشین سیاسی مفروض دیگر به‌غیراز شورای ملی مقاومت ایران، نه مشروع است و نه می‌تواند به‌نحو قانونمند مستقل، مردمی و دموکراتیک باشد. زیرا یک‌چنان جانشین مفروضی که ناشی از مقاومت عملی دربرابر دشمن ضدبشری نباشد، جز آن‌که در چارچوبهای ارتجاعی و استعماری سرهم‌بندی شود خاستگاه دیگری نخواهد داشت.

به‌اعتقاد ما و آن‌چنان‌که مسیر قانونمند تکامل مبارزات عادلانهٔ مردم ایران از انقلاب مشروطه تا امروز گواهی می‌دهد، شورای ملی مقاومت ایران یک‌پدیدهٔ خلق‌الساعه و من‌درآوردی نبوده و نیست، بلکه دقیقاً به‌عنوان تنها جانشین دموکراتیک، انقلابی و مردمی، ادامهٔ ضروری و منطقی همان آرمانهای مردمی انقلاب ضدسلطنتی را نمایندگی می‌کند. زیرا این‌جانشین سیاسی با خصایص زیرین ممتاز می‌شود:

۱ـ از درون اصیل‌ترین و پاکبازترین نیروهای انقلاب ضدسلطنتی مردم ایران، اما از بیرون رژیم خمینی که آن انقلاب را به‌سرقت برد، برخاسته است.

۲ـ دقیقاً رودرروی دشمن ضدبشری و در خونین‌ترین مصاف عادلانه با آن و در مقاومت و فدای حداکثر برای رهایی خلق و میهن از ستم خمینی به‌دنیا آمده، رشد کرده و اعتلا یافته است.

۳ـ از آغاز شعار محوری «مرگ بر خمینی» و تاکتیک محوری «مبارزهٔ مسلحانه» را برگزیده و به‌طور کامل به آن عمل کرده است و اکنون به‌یک‌ارتش آزادیبخش ملی به‌مثابه بازوی استوار و پراقتدار خلق تکیه دارد.

۴ـ به‌گواهی کارنامهٔ عملش، پیوسته صلح و آزادی را با بهایی بس‌سنگین پرچمداری

نموده و کلید صلح و حـَسن همجواری و آرامش را در دست دارد و از طرح صلح مشخصی نیز برخوردار است.

۵ـ در عین این‌که به‌اعتبار برخی نیروهای متشکلهٔ خود (ازقبیل سازمان مجاهدین خلق ایران) با اسلام که آیین اکثریت عظیم مردم ایران است پیوند دارد، سازمانها و شخصیتهای ملی و مردمی و انقلابی دیگر را هم دربرگرفته که در تصمیم‌گیریها از حق رأی متساوی برخوردارند.

۶ـ دارای پایه‌های عمیق و گستردهٔ اجتماعی و سازمانهای معین سیاسی و نظامی است.

۷ـ برای انتقال حاکمیت به‌مردم ازطریق مجلس مؤسسان و قانونگذاری ملی، که انتخابات آن حداکثر ظرف ۶ماه پس از سرنگونی رژیم خمینی برگزار می‌شود، برنامهٔ مشخصی دارد. هم‌چنین طرحهای مشخصی را درمورد مبرم‌ترین وظایف دولت موقت و حادترین مسائل جامعهٔ ایران به‌تصویب رسانده و پیشاپیش اعلام کرده است و از قدرت اجرایی و تشکیلاتی لازم برای پیش بردن آن طرحها به‌طور سراسری هم برخوردار است.

این مجموعه ویژگیها سیمای منحصر به‌فرد تنها جانشین دموکراتیک رژیم ضدبشری خمینی را تصویر می‌کند که درعین‌حال مبشر صلح و آزادی پایدار فردا در میهن غرقه به‌خون و خمینی‌زدهٔ امروز ماست.

هموطنان عزیز،

اکنون هرایرانی آزاده‌یی که در آزمایش «فنا و بقای» میهنش احساس مسئولیت می‌کند، باید که ۴سؤال اساسی فوق‌الذکر را دربرابر مدعیان بگذارد و پاسخها را نظاره کند. در پاسخ به این سؤالات، هرکس خواسته و ناخواسته جایگاه خود را در بزرگترین آزمایش عصر ما تعیین می‌کند و صرفنظر از تمامی دعاوی لفظی، ماهیت خود را نیز بارز می‌نماید. بدین‌وسیله روشن خواهد شد که هرکس و هرجریانی تا کجا با خمینی

و تا کجا با مقاومت عادلانهٔ یک‌خلق در زنجیر برضد خمینی است. آن‌چه مسلم است این است که رژیم زهرخوردهٔ خمینی شتابان روبه‌احتضار می‌رود و شرایط سرنگونیش از جهات مختلف فراهم می‌شود. تشبثات بین‌المللی این رژیم و درآویختن به‌دامان دولتهای مختلف نیز نهایتاً راه به‌جایی نخواهد برد. مانورهای مسخرهٔ «بازسازی» و «آزادی احزاب» یا «عفو زندانیان سیاسی» ـپس‌از قتل‌عامشان!ـ هم که اساساً مصرف خارجی دارد، دردی از این رژیم نامشروع و روبه‌سقوط دوا نمی‌کند. وانگهی خمینی قیمت بدمستیهای جنگ‌طلبانهٔ خود را در لحظهٔ انتخاب قطعی بین جنگ یا صلح خواهد پرداخت و از آن هیچ گریزی ندارد.

اگر خمینی انقلاب ضدسلطنتی را با غصب رهبری آن ناکام کرده است، انقلاب پیروزمند نوینی در راه است که خاتمهٔ عصر جهل و جنگ و جنایت و دجالیت را نوید می‌دهد. رشیدترین فرزندان ایران در صفوف ارتش آزادیبخش ملی قاصدان و حاملان آن بهاران خجسته و پیروز رهایی هستند. از هرطریق که می‌توانید به‌ارتش آزادی بپیوندید.

مرگ بر خمینی زنده باد صلح و آزادی

سرفراز باد شورای ملی مقاومت

برقرار باد دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران